



زاهد و محاهد

یادنامه روحانی فاضل و جانباز دکتر عبدالرضا زاهدی

شهریور ۱۴۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم



استاد رفتنت به من
ثابت کرد دنیا
لیاقت بودنت رو
نداشت؛ این
مصیبت رو
هیچوقت فراموش
نمیکنم ❤️

سید علی حسینی

امام خامنه‌ای در دیدار فضلا، علما و طلاب فارس در سال ۸۷ استان فارس را منطقه‌ی زرخیز تربیت نیروی علمی و عالِم دینی دانستند و با اشاره به ساقه‌ی بیش از هزار ساله‌ی این منطقه در پرورش علمای گرانقدر و ذخائر عظیم علم دین افزودند: این حقایق نشان‌دهنده‌ی آمادگی دینی و معنوی مردم این منطقه در گذشته و حال و آینده است و باید قدر آن را دانست.

زاهد مجاهد



با همراهی و سپاس از اساتید، کارکنان و دانشجویان دانشگاه‌های آیت‌الله العظمی بروجردی(ره) و علوم و معارف قرآن کریم و دانشکده اصول دین، طلاب حوزه‌های علمیه قم و گراشی‌های مقیم قم.

همراهان



- ۵۲ او اقبانوس آرام بود
- ۵۴ زاهدماآبانه زیست
- ۵۵ محکم و استوار
- ۵۸ بی‌مزد و منت هر خدمتی کرد
- ۵۹ مجسمه بخشندگی
- ۶۱ استاد عشق و امید

دوستان



- ۶۹ اصلاً او چیز دیگری بود
- ۶۵ دوستی که برادرم بود
- ۶۹ به یاد شیخ بی‌ریا
- ۶۱ پای مجروح به راه نور
- ۶۵ مصر بر اصول انقلاب
- ۶۶ روحانی آتش به اختیار
- ۶۹ افتخار گراشی‌ها بود

یادمان



- ۶ شرح زندگی بابا
- ۶۳ او مرد خدا بود



آیت الله
عابدی
۶۳



دکتر حسن
مروتی
۶۳



حجت الاسلام
نقیب
۶۳



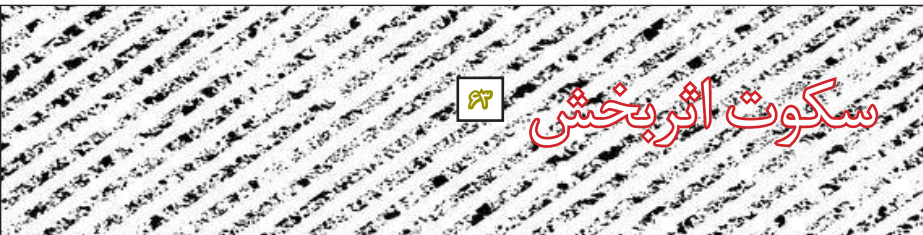
حجت الاسلام
گرجیان
۵۲



حجت الاسلام
رمضانی
۵۶



دکتر ایوب
امرای
۵۵



۶۳

سکوت اثر بخش



**یادنامه روحانی فاضل و چابکار مرحوم حجت الاسلام
والمسلمین دکتر شیخ عبدالرضا زاهدی**

گردآورندگان و دست‌اندرکاران تهیه یادنامه: علی (مهدی) زاهدی، دکتر امیرحمزه مهربانی، حاج عبدالکریم جعفری، محمدحسن جعفری، علی جوازان، محمد عالیپور، علی محمدی، مهدی خواجه زاده، محمدرضا جعفری و یوسف منوچهری

- دکتر امیرحمزه مهربانی ۶۹
- دکتر صادق رحمانی ۶۵
- حاج علی اکبر فروزش ۶۸
- دکتر ابراهیم مهربانی ۶۹
- حاج محمد نیساری ۶۲
- شیخ رضا یحیایی ۶۸

نگارستان



- ۷۸ در کنار برادر
- ۸۱ همجوار ناصر آقا
- ۸۲ در لباس سربازی
- ۸۳ پس از مجروحیت
- ۸۸ بدرقه...

شاگردان



- ۷۲ من با دستگاه نفس می‌کشم
- ۷۳ مصیبت حاج قاسم برایم تکرار شد
- ۷۴ باورم همیشه دیگه استاد نباشه
- ۷۵ ما ماندیم و حسرت...
- ۷۶ تجسم آزاداندیشی و عدالت

بستگان



- ۶۸ درس‌هایی که او به ما آموخت

از بزرگواران و سروران
که عکس، فیلم و خاطره
از مرحوم حجت‌الاسلام
والمسلمین دکتر زاهدی
دارند، درخواست می‌شود
نسخه‌ای از آن را برای خانواده
ارسال بفرمایند.
باتشکر

۵۰

پنج خاطره از مردی مجاهد و متواضع



زاهد
مجاهد



در ابتدای یادنامه مرحوم دکتر
شیخ عبدالرضا زاهدی یاد و
خاطره پدر و مادر ایشان را گرامی
می‌داریم. مرحوم زاهدی سالها
با عشق به پدر و مادر زندگی کرد.
وقتی پدر از دنیا رفت تا مدت‌ها
اندوهگین بود و وقتی باخبر شد
مادرش به کرونا مبتلا شده به
سرعت از قم به گراش آمد اما
خودش نیز به کرونا مبتلا شد و
در آن روزهایی که در بیمارستان
بستری بود در غم هجران مادر
سوخت و تنهایی گریست. البته
این دوری يك هفته بیشتر طول
نکشید و خودش نیز پس از مادر
راهی دیار باقی شد.

شادی روح پدر و مادر مرحوم دکتر
زاهدی و شادی روح خودشان
صلواتی هدیه بفرمایید.

زاهد
مجاهد



یادمان

عمید زاهد

زندگی نامه مرحوم زاهدی به قلم فرزندش

و پیام‌های مسئولان و شخصیت‌ها



شرح
زندگی
پایا

علی (مهدی) زاهدی



صورت مستقیم از زبان او نشنیده‌ام. این به این معنا نیست که با هم رابطه خوبی نداشتیم و یا به ما اهمیت نمی‌داد. اصلاً این طور نیست. تنها دلیلش این است که ما در خانه فقط بابا داشتیم و تمام تلاش و کوشش او را در قالب پدر بودن می‌دیدیم و این یکی از رسم‌های زندگی او بود. بابا برای ما در خانه نه استاد بود، نه مدیر بود؛ نه رئیس بود؛ نه دوست قدیمی بود. او فقط برای ما بابایی دلسوز و مهربان بود. آن چیزی که هر روز از سال از او دیده‌ام چیزی نبوده جز نقش پدراورش با عصاره عطف، صبر، حمایت، تلاش و پشتکار، امید به آینده، چشم‌انداز و محبتی بی‌انتهای. این محبت و حمایت پدراورش را همیشه از کودکی دریافت کردم و با آن رشد کرده‌ام. نمی‌توانم موردی را تصور کنم که در آن خصوص بگویم حمایتی از او ندیده‌ام؛ چه در موفقیت‌هایم و چه در شکست‌هایم. به معنای واقعی کلمه ما را در مسیر زندگی پرورش داد.

اگر بخواهم بزرگ‌ترین نقطه مثبت این وجه از زندگی بابا را بیان کنم این بود که نه برای ما در خانه استاد بود که بخواهد چیزی به ما درس بدهد. که به یاد ندارم چیزی را به ما تحمیل کرده باشد که یاد بگیریم. همیشه تشویقمان کرده که به سمت علاقه‌های خودمان برویم. حتی بارها شده بود که علاقه‌هایمان را به زعم منطق خود نپسندد؛ اما وقتی علاقه وافر ما به یادگیری چیزی را می‌دید در همه شرایط حمایت‌مان می‌کرد که به آن چیزی که دوست داریم برسیم.

ما خیلی چیزها را به خواسته خودمان، به صورت تجربی یاد گرفته‌ایم و این خواسته ما را واقعاً با کمال میل و محبت قبول می‌کرد. حتی در مواردی که شاید برای خود او هم مشقتی ایجاد می‌کرد. به یاد دارم که چند سال پیش تصمیم به شروع کار جدیدی گرفته بودم، با وجود آنکه شروع آن ریسک بالایی داشت و در وهله اول تنها در چند دقیقه ابتدایی به من گوشزد کرد که مراقب جوانب قضیه باشیم، اما بعد از مشاهده عزم من برای شروع کار کاملاً در همه شرایط و

این ثابتهای زندگی ماست که کلمات را در کنار هم می‌چیند و به ما می‌گوید تا با هر کس چگونه برخورد کنیم. همین کلمات گاهی برای ما آشنا هستند و گاهی هم بسیار غریب و دور. دکتر، استاد، حاج‌آقا، حاجی، شیخ و خیلی دیگر از کلماتی که برای پدرم استفاده می‌شود برای هرکسی یادآور بخشی از خاطرات اوست. تمامی این کلمات برای من و برادر و خواهرم همگی الفاظ غریبی هستند. ما فقط یک کلمه برایمان آشناست و با آن سال‌ها آشنا بوده‌ایم و آن «بابا»ست. همه کلماتی که دیگران برایش استفاده می‌کنند برای ما بعد از گذشت این همه سال نامانوس است. چون هیچ‌وقت آن بعد از زندگی را درست به چشم خود ندیده‌ایم. در این سال‌ها فقط یک نقش را ما دیده‌ایم و هیچ خاطره‌ای جدای از آن نداریم. به سختی می‌توانم زمانی را به یاد بیاورم که بابا را در نقش دیگری دیده باشم. تقریباً می‌توانم بگویم که ۹۹ درصد از زمان گذشته را ندیده‌ام. آن ۱ درصد هم بماند برای وقت‌های بی‌موقعی که در بین جلسات و یا حین تدریسش کاری پیش آمده و با او در ارتباط بوده‌ام. شناخت بدهی‌های دیگر بابا برای من همیشه مثل بازی جذابی بوده است. در همه مراسم‌ها و یا میهمانی‌هایی که در کنار بابا شرکت کرده‌ام، پیش آمده است که در کنار همکاران، دانشجویان و دوستانش قرار بگیرم. همیشه این حجم انبوه از مهر و محبتی که از سمت آنان در خصوص بابا دیده‌ام من را شگفت‌زده کرده است. همیشه این همکاران و دوستانش بوده‌اند که مدام با من مطرح کرده‌اند که بخشی از زندگی، خانواده، کار، امید و آینده خود را مدیونش بوده‌اند. همیشه برق حسرت در چشمان دانشجویانش دیده‌ام که به وقت دیدن من دوست دارند که جای من باشند تا او که چندصباحی برایشان پدری کرده، برایشان بال پدرا نه باز کند و این همیشه برای من تناقض جذابی بوده است. چون همه صحبت‌هایی که از سمت پدرم نقل می‌کنند برایم تازه است. چون هیچ‌کدام را خودم بعد از این سال‌ها به



اوقات او را در اتاقش مشغول به مطالعه دیده‌ام. از همان ساعت‌های اولیه صبح که برای نماز صبح بیدار می‌شد شروع به مطالعه می‌کرد تا زمان رفتن به دانشگاه و یا جلساتش برسد. وقتی به خانه می‌آمد هم پس از کمی استراحت در جای همیشگی، در اتاق مطالعه‌اش پیدایش می‌کردی تا معمولاً اواخر شب که بخواهد به جمع ما در خانه بپیوندد. البته اگر در اتاقش به هنگام مطالعه روی مبل به خواب نرفته باشد که اکثر اوقات این چنین بود.

در کنار همه زمانی که برای مطالعه می‌گذاشت و در عین داشتن نقش‌های مختلف در کسوت استادی، مدیریت، همکار، دوست و غیره که به صورت مداوم صحبت و گفتگو و ان‌قلت آوردن در حرف‌ها و نصیحت کردن می‌طلبید، تا به حال پیش نیامده بود که بخواهد از طریق ایفای نقش‌های دیگرش در تربیت ما کاری کند. من اصلاً به یاد ندارم که برای نصیحت ما در خانه حدیثی خوانده باشد و بخواهد با نقل قول و قال الصادق و قال الباقر موضوعی در تربیت و یا روش زندگی‌مان را به ما آموزش دهد. به قول معروف به هیچ عنوان اهل منبر رفتن نبود. نه در خانه برای ما و نه در فامیل و جمع‌های دیگر. حتی با اصرار دیگران هم این کار را نمی‌کرد. اگر ما سوالی داشتیم و از او می‌پرسیدیم با نهایت دقت

مراحل حمایت‌م کرد. حتی بعد از چند سال که با مشکل‌هایی در خصوص همان نکاتی که در ابتدا به من گوشزد کرده بود با مشکل مواجه شدم، بدون این که حتی یک بار سرزنش کند از من و ادامه کار حمایت می‌کرد. بعدها که خودم از او در مورد آن کار سوال می‌کردم، توانستم در خلال صحبت‌هایش بفهمم که از همان ابتدا هم با کار مخالف بوده اما چون علاقه خودم بر روی آن کار بوده چیزی نگفته است. این روش پدرم بود که اجازه دهد خودمان بزرگ شدن را یاد بگیریم و برای دوران خودمان تربیت شویم و آینده‌ای که هر کدام دوست داریم را خود بسازیم.

از کودکی که توانستیم روی پایمان بلند شویم و کمی او و رفتارهایش را در خانه به عنوان پدر ببینیم، آنقدر روش زندگی و فکرش برایمان شفاف بود که اصلاً نیازی نبود چیز خاصی جدای از آن به ما بگوید. اولیات دینی را از او و مادرم آنقدر خوب و دقیق دیده بودیم که نیازی نبود که به صورت جداگانه بخواهد برایمان نقش استادی ایفا کند و چیزی را به صورت مستقیم بگوید. هر چه که بزرگ‌تر شدیم، رفتار و مدل زندگی و عملکرد او خودش به صورت کامل برای ما بیانگر همه چیز بود.

از روزهای کودکی که بابا را به یاد می‌آورم همیشه مشغول مطالعه و جستجو در کتاب‌ها بود. اکثر



مرحوم زاهدی و برادر بزرگترش (شیخ زینل زاهدی)



مرحوم زاهدی همراه با دوستان و نزدیکان در دوران جوانی

دخالت و صحبتی نداشت. اما آنجا که می‌دید صحبت بر سر ماهیت آن جایگاه و ایجاد شبهه در آن خصوص است بدون شک وارد گفتگو می‌شد. همه ما در خانه آزاد بودیم که دینداری خودمان را تا حدی آزادانه به پیش ببریم **اما آن جایی که موضوعی پیش می‌آمد که در خصوص نظام و انقلاب بود، حتی اگر از سر ناآگاهی ما یا برداشت اشتباه ما بود خیلی جدی وارد موضوع می‌شد و به ما نکته‌هایش را خیلی صریح بیان می‌کرد. آن قدر هم صحبت‌هایش پخته بود که اگر جدلی در کار نبود و یا گوشی برای شنیدن کر نبود، صحبتش را نمی‌توانستی نپذیری.** ولی در حالت عادی وقتی که سوال‌ها به سمت خودش و کارهای خودش و گذشته خودش می‌رفت دیگر این موضوع صدق نمی‌کرد. تا حدی که می‌توانست از زیر بار پاسخ دادن به آن شانه خالی می‌کرد اما نه به صورت مستقیم. همیشه خاطراتش در خصوص دوران کودکی، قبل از انقلاب، دوران جنگ، و بعد از آن برای ما آنقدر جذاب بوده که تمام تلاشمان را کرده‌ایم که بیشتر از آن دوران‌ها و کارهای او بدانیم، اما نتوانسته‌ایم. هر وقت هم سوالی در آن خصوص می‌پرسیدیم با خنده و شوخی و صحبت از چیزهای دیگر بحث را به جای دیگری می‌برد یا از پاسخ سر باز می‌زد. تقریباً تمام چیزهایی که از گذشته او می‌دانیم همه چیزهایی است که از فامیل، دوستان و آشنایان از گذشته او شنیده‌ایم. عملاً خاطرات گذشته او برای ما شده مثل داستان‌های زیر گذر که هر گوشه‌ای از آن در بخشی از گذر پنهان شده است. هر کس که چند وقتی با او حشر و

و صبر جواب می‌داد و یا اگر منبعی برای مطالعه دقیق‌تر و کسب اطلاعات بیشتر بود حتما معرفی می‌کرد. ترجیحش در همه موارد بر این بود که خودمان بتوانیم با تلاش و استفاده از عقل خودمان به نکته‌ای دست پیدا کنیم. اما این را هم حتی به صورت مستقیم هیچ‌گاه به ما نمی‌گفت. خودمان می‌دانستیم که باید این طور باشیم. چون همیشه خودش را به این شکل دیده بودیم. به همین دلیل است که همه او را به عنوان فردی بسیار آرام و سربه‌زیر می‌شناختند. تقریباً در همه جا همین گونه بود.

واقعا هم بدون سوال پرسیدن کسی، حرف خاص و تحلیلی را بروز نمی‌داد. تنها جایی که بدون سوال وارد بحث می‌شد، نظر می‌داد و در خصوص آن توضیح می‌آورد فقط زمانی بود که در مورد اساس دین و نظام اسلامی و ساختار حکومت دینی و انقلاب خصوصاً ماهیت ولایت فقیه حرفی زده می‌شد که گاه از عدم آگاهی می‌دانست و گاهی به عمد بود. فقط در این صورت بود که خودش حرف می‌زد. چه در خانه و در برخورد با ما و وقایع پیش آمده. چه در محافل دوستانه و خانوادگی. برایش مهم‌ترین چیز بنیان‌های نظام اسلامی و رشد آن و مسیر پیشرفت آن بود. همه هم به خوبی می‌دانستند این تنها چیزی است که او را وادار به پاسخ دادن و عکس‌العمل نشان دادن می‌کند و چیز جدیدی هم نبود و این خط قرمز برای همه کاملاً مشخص بود. بحث‌هایی که می‌کرد هم صرفاً بحث بر سر عملکرد افراد در جایگاه‌های مختلف نبود. اگر هر کس نقدی بر عملکرد فردی یک مسئول بود



نشر داشته، به فراخور آن زمان، خاطره‌ای هم از او دارد. اما به طور قطع هیچ کس نیست که به طور کامل تمام زندگی او را بداند و یا حتی ادعای این را داشته باشد. جذابیت‌های داستان بابا هم همیشه همین بوده است. با هر کس که صحبت می‌کنی نقل جدیدی دارد. گاهی عجیب؛ گاهی جذاب و دلکش؛ گاهی خنده‌دار و گاهی باصلابت و گاهی هم غمناک. خیلی‌ها پیش را وقتی مقابل خودش تعریف می‌کردیم خودش هم می‌خندید حتی به خاطرات سختش. بعضی از داستان‌ها را هم با اینکه چند نفر تعریف می‌کردند اما چون به نکات مثبت خودش می‌رسید گاهی به شوخی انکار می‌کرد که سرخط داستان را بیشتر جلو نبریم.

اما در همه خاطرات نخ تسبیح را که پیدا کنی می‌توانی همه را به هم ربط بدهی و ببینی که در همه آن‌ها یکسری ویژگی مشترک است که نمود پیدا کرده است. این حرف همه آدم‌های اطراف او است که می‌گویند تا سوالی نمی‌پرسیدی حرفی نمی‌زد، اغلب اوقات لبخند بر لبانش بود و امیدبخش زندگی همه؛ تلاش و همتش در همه حال زبانزد افراد بود و درد دین داشت و هر چه از دستش برمی‌آمد برای کمک به دیگران انجام می‌داد و نمی‌خواست کسی به خاطر او به زحمت بیفتد.

برای شناختن بابا باید در زیر گذر نگاهش به زندگی قرار بگیریم و در همه حجره‌ها سرکی بکشیم تا از هر گوشه‌ای بخشی را بباییم. اما در نهایت هم خیلی از بخش‌ها خالی خواهد ماند. چون برخی از این دنیا کوچ کرده‌اند؛ بعضی دیگر هم علاقه‌ای به گفتگو در این‌باره ندارند؛ چون خودشان مثل بابا علاقه‌ای به جار زدن خاطراتشان در هر کوی و برزن ندارند.

هرچقدر که به عقب می‌رویم داستان‌های بابا کم‌رنگ‌تر و کم‌رنگ‌تر می‌شود. از اوایل زندگی‌اش خاطرات خیلی کمی مانده است که خیلی کسی به یاد ندارد. نه به این خاطر که مهم نبوده است. کودکی و نوجوانی آرامی داشته است. از همان ابتدای نوجوانی هم درسش خوب بوده است. در آن زمان پدر بزرگم به همراه خانواده برای کار

به قطر می‌رفتند. پدر بزرگم، در شهر گراش سری بین سرها داشته است. اوضاع مالی خوبی هم برایشان به سبب تجارتي که داشته‌اند فراهم بوده است. زمانی که پدرم به سن مدرسه می‌رسد سال اول و دوم دبستان را در شهر گراش درس می‌خواند. به سبب سفر مجبور می‌شود که برای سال سوم دبستان به مدرسه ایرانی‌ها واقع در کشور قطر برود. اما گویا آن‌جا با آن مخالفت می‌کنند و بنا بر این می‌شود که سال دوم را مجدداً در آن‌جا سر کلاس برود. بعد از خواندن مجدد کلاس دوم ابتدایی، مجدداً به ایران باز می‌گردند و دوباره همین موضوع در ایران پیش می‌آید که بیان می‌کنند چون سال دوم را در قطر خوانده اینجا دوباره باید آن را بخواند و اینکه قبل از آن در ایران خوانده مهم نیست. اول بابا مخالفت می‌کند و تصمیم می‌گیرد که درس را ترک کند و به قطر رفته و مشغول به کار شود. اما با اصرار و جدیت عمویم به ادامه تحصیل منصرف می‌شود و درس را ادامه می‌دهد.

نقل است که در همه دوران‌های مدرسه جزو بهترین شاگردان کلاس بود. در آن زمان که همه مشغول بازی و شیطنت بوده‌اند هیچ کسی از او خاطره شیطنت و یا دعواهای همیشگی پسرانه سراغ ندارد و خاطره‌ای نیست. هیچ وقت



زاهد
مجاهد

مقایسه کردم فهمیدم که چقدر تحلیل کودکانهای نوشته بودم و این از لبخند معلم مشخص بود. ولی به خاطر این عمل درستی که انجام داده بودم مرا تشویق می کرد.»

از آن زمان نقل می کنند که بابا صدای بسیار خوب و دلنشینی هم داشته است. وقتی که با پسرخاله هایش به خانه خاله شهربانو می رفته (که بعدها پدرم با دختر خاله شهربانو ازدواج می کند و پسرخاله های بابا می شوند دایی های من) در ایوان بهار خواب می نشست و با صدای خوبش آواز می خوانده است. همه هم صدای او را دوست داشته اند و آمدنش همیشه بیانگر خواندن های نغز و دلکش او بوده است. نقل است که در این دوران کتاب های سهراب را هم بسیار می خوانده است و از آن شعرها بسیار استفاده می کرده است. اما مادرم نقل می کرد: «بعد از گذشت این سال ها، وقتی که برایش این خاطره را تعریف می کنم همیشه آن را رد می کند و می گوید من چنین کاری نمی کردم و یکبار که کتاب های سهراب را در بین کتاب های کتابخانه اش پیدا کردم و به او نشان دادم، انکار می کرد که کتاب های او است. و اصلا قبول نمی کرد که کتاب های سهراب می خوانده است.»

رفتن بابا به جهرم مصادف می شود با آغاز

هم خودش در این باره حرف چندان نمی زد. تقریباً از دوران دبیرستان و با شروع زمزمه های انقلاب نقش او پررنگ و پررنگ تر می شود. سال های اولیه دبیرستان را به شهر لار می رود؛ اما دو سال آخر را در شهر جهرم درس می خواند و این آغاز حرکت او می شود. از همان اوایل هم روحیه مجاهدانه و حقلطلبانه ای داشته است.

یکبار به شکل عجیبی خودش خاطره ای از آن زمان نقل می کرد که مضمون آن این بود: «در آن زمان که داستان های صادق هدایت پر فروش شده بود و همه جا حرف آن بود که هر که یکی از داستان های صادق هدایت را می خواند خودکشی می کند، رفتم کتاب را خواندم. دو سه بار هم خواندم تا ببینم واقعیت دارد یا نه. اما دیدم چه حرف های بی اساسی می زنند. در همان زمان برای یکی از زنگ های انشا نقدی نوشتم بر یکی از داستان های صادق هدایت و سر کلاس خواندم. معلم انشایم خیلی خیلی از تحلیلی که نوشته بودم خوشش آمد و می خندید و کلی از من تعریف کرد و تشویق کرد. نمره انشایم را ۲۰ داد و بعد هم یک دست نوشته از خودش به من داد که نقد خودش بود در خصوص داستان صادق هدایت. وقتی آن تحلیل را خواندم دیدم که چقدر تحلیل پخته و دقیقی نوشته بود و وقتی که با تحلیل خودم

جمهوری اسلامی ایران
شماره پستی: ۲۳۵۴۱
۱۸۰
نام: آقای عبدالرحمن
نام خانوادگی: زاهدی
تاریخ تولد: ۰۷/۰۷/۱۳۲۸
محل تولد: شهرستان لارستان - شهر جهرم

دالین	نام	شماره پستی	شماره حساب
پدر	محمد	۹۵	حمراتی تری
مادر	صدیقه	۳۹۴۴	تری

تاریخ تنظیم سند: ۲۸/۱۰/۱۳۳۸
محل تنظیم سند: جهرم
نام: امیرخانوادگی امیر محمد علی امیر آفرانه
۲-۱۷۸۱۷۸-۹۵۹۶

جمهوری اسلامی ایران
وزارت کشور
سازمان ثبت احوال کشور
شماره پستی: ۱۳۷۵۳۱
تاریخ: ۲۱ شهریور ۱۳۳۸
۷۸۸۳۱
تعویضی

تجدید کارت شناسنامه
* شماره شناسنامه: برای حفظ حقوق خود به وقت آن کلمه ای ننویسید.
* صدق و سادگی داشته باشد و محدودیت قانونی ندارد.
* مشخصات شناسنامه ای خود را با خط قرمز مشخص کنید.
* بر اساس سنی شما آمار تکمیل کرد.
* مرکز تعیین و تحریف شناسنامه یا شماره شناسنامه را در جهرم مستقر است.
* تحت تعقیب قانونی قرار میگیرد.

درخواست: از شناسنامه ای را داشته باشد. لطفاً آن را بر روی کاردار است. شناسنامه ای یا واحدی است. متعلق به محل نیست. به پستی و پستی میزند.
تاریخ ثبت: ۲۸ شهریور ۱۳۳۸
کلاس: ۱۱۸۸۳۸
۷۴۴۱۹۷۶۷۷۷
کدر پستی



مرحوم زاهدی - مفقودالاثَر شهید سیدناصر سعادت و حاج علی اکبر فروزش

نقش‌های مهمی را در ادامه روند انقلاب در شهر رقم می‌زنند.

با پیروزی انقلاب، بابا در بخش عمده‌ای از زیرساخت‌های انقلاب که در شهر گراش و گاهی منطقه جنوب استان فارس در حال ایجاد بوده نقش به‌سزایی داشته است. چیزی که خودش هیچ‌گاه حرفی از آن به زبان نمی‌آورد و کمتر کسی در مورد آن مطلع است و در خانواده هم کسی اطلاعات چندانی در این خصوص ندارد.

اما این دوره باعث آشنایی و نزدیکی بیشتر او با آقاچواد معصومی و آقای علوی (وزیر سابق) می‌شود و رابطه بین آن‌ها از همین زمان‌ها رنگ و بوی دیگری به خود می‌گیرد.

شروع جنگ عملاً فصل سوم زندگی بابا است که شاید اثرگذارترین بخش در ادامه روند زندگی او می‌باشد. در آن زمان که خیلی از خانواده‌ها به فکر خروج از ایران بوده‌اند و پدر بزرگم هم این تمکن مالی را داشته و بابا به راحتی می‌توانسته تحصیل در هر دانشگاه معتبری در خارج از کشور را داشته باشد، تصمیم می‌گیرد که بماند و به عنوان سرباز به جبهه جنگ برود. آموزشی خود را در تیپ هواپرد شیراز می‌گذراند و بعد هم به منطقه اعزام می‌شود. از دوستان جبهه بابا یکی پسر دایی او ناصر آقا سعادت و یکی هم پسرخاله‌اش حاج اکبر فروزش است. بعدها ناصر آقا در منطقه گیلانغرب در سال ۱۳۶۰

زمزمه‌های انقلاب و راهپیمایی. هر چه که زمان جلوتر می‌رود نقش بابا پررنگ‌تر می‌شود و تبدیل می‌شود به یکی از فعالین انقلابی آن زمان. عمویم تعریف می‌کند که آن روزها بادم می‌آید که همیشه تمام لباس‌های خودش را می‌پوشید تا بتواند در بین راه برای رد گم کنی آن را تعویض کند تا خطری برای نامه‌ها و محتواهای ممنوعه‌ای که با خود حمل می‌کرد پیش نیاید.

با گذشت زمان، تب و تاب انقلابی جهرم بالا می‌گیرد و عملاً جهرم آن قدر برای حکومت آن زمان در دسر می‌شود که تنها شهری است در استان فارس که در آن حکومت نظامی اعلام می‌گردد. در بین همه فعالیت‌هایی که بابا در جهرم دارد، رفت و آمدش با شهر گراش قطع نشده و در کنار دیگر دوستانی که در شهر پیدا کرده است هسته‌های اولیه انقلاب را با هم بنا می‌گذارند. در همان زمان مدارس و با شروع تظاهرات تقریباً دغدغه او از درس و بحث می‌شود روحیه عدالت‌طلبانه حق جوی او. و تظاهراتی نیست که از دست بدهد. تعریف می‌کنند که پدر بزرگم در جلوی بابا با اقدامات بابا به طور ضمنی مخالفت می‌کرده و می‌گفته که خطرناک است و نرو. اما در پشت سرش مدام تعریف پسر انقلابی خودش را در پیش دیگران می‌کرده و باعث افتخارش بوده است. این دوران سرآغاز دوستی‌های بیشتر او با دیگر جوانان انقلابی شهر می‌شود که بعدها هر یک



جاویدالایر شد. نقل است که نبود ناصر آقا برای همه خانواده خصوصا بابا بسیار سخت بوده است و بعد از او عملا بابا می شود کانون تعلقات عاطفی خانواده ها.

پس از اتمام سربازی هم چند باری بابا به منطقه اعزام می شود. در کل سه بار مجروح می شود که دو بار از ناحیه شکم ترکش می خورد و یک بار هم از ناحیه پا دچار مجروحیت می شود که به دلیل شرایط بد پایش، برایش پلاتین می گذارند که تا آخر همراه بابا بود و همیشه باعث درد بسیار زیاد پا و کمر پایش می شد.

خصوصا وقت هایی که زیاد رانندگی می کرد. آن هم این اواخر که مدام برای رفتن به دانشگاه در سفر بود و خودش راننده بود. چند سال پیش هم چندین بار با دکترها مشورت کرد که پلاتین را از پایش در بیاورد که هر بار چیزی برای خانواده پیش می آمد و یا خودش مشغول دانشگاه می شد که نمی توانست زمانی برای آن خالی کند.

در خصوص جانبازی بابا یک نکته خنده دار و البته ناراحت کننده ای هست. این که سال های حوالی ۱۳۸۵ تا ۱۳۸۸ که بابا به دنبال درست کردن پرونده جانبازی و حضور در جبهه خود بود، پس از کلی دوندگی در شیراز نتیجه نهایی پرونده اعلام شد و به بابا یک روز حضور در جبهه دادند. آن روز که نتیجه پرونده آمده بود آنقدر بابا عصبانی بود که مستقیم به دفتر رییس بنیاد رفت و شروع کرد به دعوا. نه برای خودش. بلکه دیده بود که به چه شکلی با خانواده شهدا و جانبازان در حال برخورد هستند و این بسیار ناراحت و عصبانیش کرده بود. هر چند که بعد از تجدیدنظر رای پرونده تغییر کرد و به جای یک روز به او سه روز حضور در جبهه دادند. همین باعث شد که بابا پرونده را تا سال ها از فرط ناراحتی پیگیری نکند. بعدها به خاطر شرایط دانشگاه دوباره پیگیری کرد و آن را تا حدی درست کرد.

سال ۱۳۶۰ در کمال ناباوری، بابا تصمیم گرفت که به قم کوچ کند و در آنجا مشغول تحصیل در حوزه علمیه شود. شاید در ابتدا پدر بزرگم انتخاب های دیگر را هم در جلوی او قرار داد، اما او هم نتوانسته

بود نظرش را تغییر دهد و کاملا مصمم تصمیم خود را گرفته بود. با صحبت با دوست انقلابی خودش آقا جواد معصومی به مدرسه خان قم آمد و در آنجا مشغول تحصیل شد. این آغاز راهی بود که تمام مسیر زندگی را تغییر داد. حضور در مدرسه خان و آغاز آن ساده پستی و قناعت طلبگی شاید برای خیلی ها چیز عجیبی نباشد، اما برای بابا که در سال ۱۳۵۸ با معدل ۱۹.۳۰ دیپلم تجربی گرفته بود، و این که از خانواده مرفه و ثروتمندی بود و حتی در آن زمان سختی جنگ، هر تصمیمی برای حضور در هر نقطه از دنیا جهت تحصیل داشت مهیا بود، کار بسیار بزرگی بود. دیگر رضا زاهدی برای کل خانواده تبدیل شده بود به شیخ رضا زاهدی.

به طور خلاصه در زمان حضور در مدرسه خان و بعد از آن، از سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۷ درس های ادبیات و سپس سطح را نزد اساتید برجسته ای چون مدرس افغانی، رسائل نزد استاد اعتمادی، مکاسب نزد محقق داماد و کفایتین خدمت مرحوم استاد ستوده تلمذ کرد و ۷ ساله دروس سطح و مقدمات را به پایان برد. از سال ۱۳۶۷ در دروس خارج فقه و اصول شرکت کرد. مدت یک سال خارج فقه را نزد آیات عظام مرحوم تبریزی، ۳ سال موسوی



مرحوم زاهدی و فرزندش (علی زاهدی)

نداده و اسسم را در شناسنامه علی قرار داده است. این دو اسسم هم از همان زمان برای من باقی ماند. تمامی این سالها هیچ چیزی نتوانست روند فعالیت‌های اجتماعی بابا را تغییر دهد. چه در سال‌های پایانی جنگ و چه بعد از آن و این فقط مربوط به تحصیل حوزوی و فعالیت‌های جبهه و جنگ نمی‌شد. بسیاری از امور مربوط به شرایط گرایش را هم بابا پیگیری می‌کرد؛ هرچند که جزو خاطرات محفوظی است که نه خودش جایی به زبان می‌آورد و نه خوشحال می‌شد که کسی در مورد آن حرف بزند. مثل موضوع تعیین امام جمعه گرایش که حدود ۴ سال بابا به عنوان رابط اصلی و عملاً معرف معتمد از طرف شورای سیاست‌گذاری ائمه جمعه شناخته می‌شد. آن هم در دوران جنگ که امام جمعه نقش سخنگوی آن منطقه را داشت و شرایط حساسی بر شهر حکمفرما بود. در آن چهار سال تقریباً هفته‌ای یکبار با شورا جلسه می‌گذاشت که موضوع را حل کند که مرحوم آقای موسوی‌پور را پیدا کرده و به شورا معرفی کردند که تایید شد و در نهایت سال ۱۳۶۸ به عنوان امام جمعه شهر گرایش انتخاب شدند. در این بین یکی از گزینه‌های اصلی امام جمعه گرایش هم اتفاقاً خودش بود و بارها به طور جد این موضوع از طرف افراد مختلفی به خصوص خود شورا پیگیری می‌شد که هربار بابا با آن مخالفت می‌کرد. به دنیا آمدن من در سال ۱۳۷۱ مصادف شده بود

اردبیلی و ۳ سال نوری همدانی فرا گرفت.
در عین حال خارج اصول یک سال درس
مرحوم آیت‌الله فاضل لنکرانی و ۷ سال آیت‌الله
وحید خراسانی تلمذ کرد.

سال ۱۳۶۶ در سن ۲۸ سالگی با مادرم ازدواج کرد و هر دو به قم برگشتند. با حضور مادرم در قم خانه‌ای را در محله قدیمی یخچال قاضی گرفتند. بعد از ازدواج هم پدرم حاضر نشد که روند ساده‌زیستی زمان مجردی خودش در مدرسه خان را تغییر دهد. این‌طور هم نبود که پدر بزرگم و عمویم به او کمکی نکنند. خواسته اکید خودش بود که ساده زندگی کند.

در همه آن سال‌ها پدر و مادرم چشم انتظار آن بودند که خدا به آنها فرزندی عطا کند که نمی‌شد. مادرم نقل می‌کند: پدرت عاشق امیرالمومنین علی (ع) بود و همیشه می‌گفت اگر خدا ۱۰ پسر هم به من بدهد، اسسم همه‌شان را می‌گذارم علی. آن سال‌ها عازم سفر حج شد و در آن جا نذر کرده بود که خدا اگر پسری به او بدهد نامش را علی می‌گذارد. این سال‌ها برای بابا و مادرم بسیار سخت گذشت. پس از سال‌ها من به دنیا آمدم و بابا اسسم من را علی گذاشت. هرچند بعد از آنکه برای من شناسنامه گرفته بود همه فهمیده بودند. چون تا قبل از آن به همه گفته بودند که به خاطر نذر مادرم نامم را مهدی می‌گذارند. ولی وقتی شناسنامه گرفته بود معلوم شد که دلش رضایت

با ادامه مسیر تحصیل بابا، از سال ۱۳۷۱ بابا شروع به درس دانشگاهی نمود و توانست کارشناسی ارشد خودش را در مرکز تربیت مدرس قم بگیرد. چند نفر از دیگر دوستان گراشی بابا هم در همین سال‌ها به قم آمده بودند و مشغول تحصیل دروس حوزوی بودند. در آن سال‌ها ما در کنار یکی دیگر از دوستان گراشی بابا در یک خانه زندگی می‌کردیم. این روحیه را همیشه بابا داشت. چون خانه کوچکی نبود و دو طبقه مجزا داشت، معمولاً طبقه پایینی خانه را به یکی از دوستانش که اکثر اوقات گراشی یا از همان شهرهای اطراف خودمان بود کرایه می‌داد ولی هیچ کرایه‌ای هم نمی‌گرفت و سعی می‌کرد که در حد توان خودش کمک کند. این اواخر هم تا قبل از آن که من متاهل شوم این اخلاق را داشت و از طلبه‌های جوانی که تازه به قم آمده بودند دست‌گیری می‌کرد. بعد از ازدواج من هم این دست‌گیری را همانند بقیه برای من انجام داد.

از حوالی سال ۱۳۷۵ جمع دوستان گراشی ساکن قم که با برخی فامیل هم بودیم جمع‌تر شده بود و به صورت هفتگی جلسات خانوادگی پنجشنبه شب، هر بار منزل یکی از خانواده‌ها دایر بود. عملاً بابا و آقای حمزه مهربانی هسته اصلی این جمع محسوب می‌شدند. **ابتدای این جلسات صرفاً دورهمی خانوادگی بود اما به مرور محل پیگیری بعضی از مشکلات شهر گراش هم شد.** خیلی

از موضوعاتی که نیاز به پیگیری از مرکز کشور داشت را همین جمع به نوعی یا هدایت می‌کرد و یا کمک به حل آن می‌نمود. چه با ارتباطاتی که در تهران داشتند و چه با دادن راهنمایی. تقریباً می‌توانم بگویم که تصمیم بابا در خصوص نامزدی انتخابات مجلس شورای اسلامی دور ششم در سال ۱۳۷۸ هم از همین جلسات نهایی شد. خاطرات گنگی از آن روزها به خاطر دارم که بابا در کل شهرها و روستاهای منطقه لارستان مشغول تبلیغ بود. چند مورد از فیلم‌های آن زمان همیشه در میز تلویزیون خانه پدر بزرگ بود و بخشی از آن را در آن زمان دیده بودم. در آن دور با اختلاف چند هزار رای آقای کشفی پیروز انتخابات آن منطقه شد و بابا رای نیاورد. در آن سال خدا فرزند دوم را هم به بابا عطا کرد. چون پیامبر را هم خیلی دوست داشت و به علاوه علاقه بسیار زیادی به پدر بزرگ داشت، اسم او را محمد گذاشت. شلوغ‌تر شدن خانواده با این‌که عملاً میزان فشار کاری او را بیشتر می‌کرد که نیاز بود زمان بیشتری را در خانه بگذرانند، اما باز هم همیشه حضور فعال بیرون از خانه خودش را داشت. نه فقط موضوعات مربوط به شهر گراش که در جمع طلاب استان فارس. در دفتر طلاب استان فارس ساکن قم حضور مداوم داشت. بعدها هم که بیشتر شناخته شد دورادور به صورت مستقیم با شهرهای مختلف در





مرحوم زاهدی و فرزند دومش (محمد زاهدی)

خرداد ۱۳۸۵ خدا سومین فرزند را، آن هم دختر به بابا عطا کرد. آمدن خواهرم را من به خوبی به یاد دارم و آن روحیه لطیف و پرمهر پدرم را فراموش نمی‌کنم. از آن همه مهربانی و دل‌رحمی پدرم هم می‌شد فهمید که داشتن دختر برایش بسیار نعمت بزرگی به حساب می‌آمد. بعدها هم واقعا همین‌طور بود و در برخوردش با ما پسرها عملا با خواهرمان متفاوت بود. نه به معنای فرق گذاشتن بین بچه‌ها؛ بلکه رابطه پدر-دختری که داشت و جنس محبت و صمیمیتش فرق می‌کرد، مدل دیگری هم با او رفتار می‌کرد. برای خواهرم هم همین‌طور بود که بابا همیشه به عنوان قهرمان شهر محسوب می‌شد تا یک پدر ساده. مانند سال‌های قبل هم بابا هیچ تغییری در روند تلاش علمی و کاری خود ایجاد نکرد. ماهیت فعالیت‌هایش به تدریج عمیق‌تر و اثرگذارتر می‌شد. اگر در سال‌های اول مدرس خوبی به حساب می‌آمد، حالا آن پتانسیل مدیریتی و شخصیت اثرگذار او که کاریزمای مخصوص به خودش را داشت هم بیشتر خودش را نشان می‌داد. در مدرسه عالی امام خمینی مربوط به طلاب خارجی و مدرسه حوزوی جامعه الزهرا نیز مشغول به تدریس بود.

ارتباط بود و طلاب شهرهای دیگر را می‌شناخت و اگر کمکی می‌خواستند دریغ نمی‌کرد. در همه این سال‌ها تحصیل برای او محور بود و همه چیز حول آن و در کنار آن بود. نهایتاً در سال ۱۳۸۳ مدرک دکتری علوم قرآن و حدیث خود را از دانشکده الهیات دانشگاه تهران کسب کرد و از پایان نامه دکتری خودش با عنوان تصحیح تفسیر المبانی لنظم المعانی از عاصمی دفاع کرد که اتفاقاً به یاد دارم که برای جلسه دفاع من را هم با خودش به دانشکده برده بود. یک‌سال بعد هم در سال ۱۳۸۵ در چهاردهمین نمایشگاه بین‌المللی قرآن کریم، پایان نامه او حائز رتبه پنجم در بخش پایان نامه‌های برتر قرآنی شد و به یاد دارم که اتفاقاً دعوت‌نامه‌ای برایش ارسال شده بود که در مراسم حضور یابد و جایزه خودش را که فکر کنم سه سکه تمام بهار آزادی بود از وزیر علوم دریافت کند که نرفت. هرچقدر هم که ما اصرار کردیم به شوخی گفت خودتان بروید بگیرید و نوش جانان. بابا قبل از اتمام مقطع دکتری مشغول تدریس هم بود و مقداری تدریس می‌کرد؛ اما به عنوان فرع موضوع و در کنار تحصیل خودش. از سال ۱۳۷۹ که تدریس را شروع کرده بود در دانشگاه‌های مختلف همچون دانشگاه قم مشغول بود. بعد از دریافت دکتری از سال ۱۳۸۳ به عنوان یکی از اساتید دانشگاه سراسری اراک مشغول به تدریس شد و به مدت حدود ۴ یا ۵ سال در رفت‌وآمد بود. **من هیچ‌وقت از بابا سراغ ندارم که برای تحصیل و با تدریس گله‌ای از مسافت کرده باشد. با آنکه راهی که می‌پیمود جاده به نسبت خطرناکی داشت. در همین مسیر قم به اراک چند باری به همراه دوستانش در برف گیر کرده بود و حتی یکبار هم ماشینشان چپ کرده بود. اما برایش دلیلی نمی‌شد که بخواهد به زرفتن فکر کند.** بعد از دوره تدریس در دانشگاه اراک به قم برگشت و در دانشکده اصول الدین زیر نظر علامه شریف عسگری در ابتدا مشغول به تدریس شد و چند سال بعد به عنوان مدیر گروه علوم قرآنی دانشکده فعال بود. تا همین اواخر هم ارتباط خودش را با دانشکده حفظ کرده بود.



حدیث مشغول تدریس شد. اما چندی بعد به عنوان مدیر گروه و پس از آن به عنوان معاون آموزشی دانشگاه شناخته شد. سال‌های حضور بابا در دانشگاه علوم قرآن و حدیث سال‌های خوشی و ناخوشی او بود. از یک طرف به خاطر مسئولیت معاونت آموزشی سفرهای دوره‌ای به نقاط مختلف کشور داشت؛ چون حدود ۱۸ دانشکده در کشور بود و هم در آن دوران تلاش داشتند تا تعداد دانشکده‌های بیشتری در نقاطی که دسترسی کمتری به معارف اصیل دینی دارند تاسیس کنند. اما در سال ۹۴ به خاطر برخی کم‌لطفی‌ها و بی‌ملاحظگی‌ها مجبور به استعفا شد. اما بعد از آن هم هروقت که هریک از همکارانش نیاز به کمک یا مشورتی داشت دریغ نمی‌کرد و مانند همیشه با نهایت دقت، صبر و نکته‌سنجی تمام تلاش خودش را برای کمک به آنان می‌کرد. در آن سال‌ها تمام سعی خودش را می‌کرد تا بتواند مشکلات مربوط به قرارداد و مالی کارکنان دانشکده‌ها را حل نماید. این در حالی بود که اگر در کنار بقیه برای خودش هم این فرایند را به پیش می‌برد به راحتی می‌توانست با درجه استاد تمامی (پروفیسوری) به کار خود ادامه دهد. اما هیچ وقت چنین کاری را انجام نداد و صحبت ما هم هیچ اثری در نظرش در خصوص آن نداشت. با

سال ۱۳۸۸ بابا عملاً یکی از حامیان بزرگش که پدر بزرگم بود را از دست داد. آنقدر برای او ارزش قائل بود که حد نداشت. البته که این رابطه دو طرفه بود. من به ندرت بابا را ناراحت دیده‌ام. اما بعد از فوت پدر بزرگم عملاً این را حس می‌کردم. نشانه‌اش هم علاقه و اهمیت دادن دوچندان او به مادر بزرگم بود که تا همین اواخر هم وجود داشت. ۲ سال بعد از فوت پدر بزرگم بابا خواهر کوچکش را هم از دست داد و فوت عمه‌ام عملاً شیرازه خانه پدری در گراش را به هم ریخت. دیگر خانه پدری خالی شد و همه تا حدی از هم دورتر شدیم. چون تا قبل از آن همه در خانه پدر بزرگم دور هم جمع می‌شدیم و از این به بعد حضور در آنجا برایمان معنایی نداشت و این بیشتر از همه برای بابا سخت بود که هم پدرش و هم خواهرش را از دست داده بود. بعد از این واقعه هروقت که به گراش می‌رفتیم هم محل حضور بابا تقریباً مشخص بود. اغلب اوقات در پیش مادر بزرگم حضور داشت که با در خانه عمویم بود و یا خانه عمه. اما تقریباً این روند هر روزه بابا در گراش بود. مگر آنکه چیزی پیش بیاید و یا کاری برای انجام داشته باشد. سال ۸۵ در دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم وابسته به سازمان اوقاف و در گروه علوم قرآن و





سپری می‌کرد. این نگاه به کار را بابا همیشه داشت و عقیده داشت که کار فرقی نمی‌کند. کاری که خوب باشد و مفید باشد هرچقدر هم که زمان زیادی از آدم بگیرد و زمان بر باشد مساله‌ای ندارد؛ به شرط این که ارزشی بیافریند. پس از شیوع کرونا هم میزان کارش با آن که در خانه حضور داشت به نوعی بیشتر هم شده بود. چون هماهنگی کارها و کلاس‌ها به دلیل دورکاری دشوارتر شده بود. در کنار آن حضور و کمکش در فعالیت‌های خیریه هم خیلی بیشتر شده بود. از کمک به ساخت مسجد در کرمان و قم و جاهای دیگر گرفته تا بسته‌های مواد غذایی دوران کرونا که همیشه در تهیه و خرید به مادرم کمک می‌کرد. در اواسط تیر امسال هم که خبر ابتلای عمه‌ام به کرونا و نیاز به بستری شدن او به گوش بابا رسید عملاً همان روز به همراه مادرم بار سفر بستند و عازم گراش شدند. در اوج وخامت اوضاع کرونا در کشور و با اینکه پرهیز زیادی هم در خصوص کرونا داشت، اما **به خاطر علاقه شدید به مادرش راهی گراش شد تا بتواند از او مراقبت کند.** به دلیل شرایط نامساعد شهر هم در همان خانه از او مراقبت می‌کردند. اما پس از چند روز علائم کرونا در بابا نمایان شد و به سرعت اوضاع خودش هم رو به وخامت رفت و ناچاراً در بیمارستان بستری شد. چند روز پس از بستری شدن بابا در بیمارستان خبر فوت مادر بزرگم ضربه روحی سختی به او وارد کرد. با تمام ناراحتی و وضع وخیم کرونایی که داشت هم حواسش به همه بود که کسی مراسمی نگیرد که باعث وخامت بیشتر اوضاع شود و راضی به زحمت افتادن دیگران هم نبود. روزهای بعد به سرعت اوضاع بابا رو به وخامت رفت. تقریباً ریه خودش را از دست داد. آخرین صحبت تلفنیم با بابا برمی‌گردد به زمانی که در بیمارستان بستری شده بود و مادر بزرگم فوت کرده بود و تماس گرفت و توصیه اکید داشت که برای مراقبت از او به گراش نرویم. در روزهای بعد هم که عملاً قدرت گفتگو نداشت. در دو روز آخر هم احساس تنگی نفس بسیار شدیدی می‌کرد که از من خواست تا

این که سال‌های سال از روزهای اولیه حضورش می‌گذشت اما ترجیح می‌داد که بتواند برای حل مشکل دیگران قدمی از قدم بردارد تا اینکه بخواهد برای خودش چیزی جمع کند. حتی به لحاظ رتبه علمی. چون با توانایی‌ها و دانشی که همه از آن صحبت می‌کردند به راحتی می‌توانست هم اوضاع مالی خوبی ایجاد کند و هم مرتبه علمی بالایی در کشور داشته باشد. بعد از اتمام حضورش در دانشگاه علوم و معارف، بدون شک با تمام دانش و تخصصی که در کار خود کسب کرده بود و هم به خاطر تمامی ارتباطاتی که در این سال‌ها پیدا کرده بود، چه در وزارت‌خانه‌ها و چه در دانشگاه‌های تهران و سایر نقاط کشور، هیچ سعی برای استفاده از این شیوه‌ها نکرد و همانند دیگر افراد درخواست جذب هیات علمی کشور را به شکل کاملاً عادی تکمیل کرد و برای دانشگاه آیت الله بروجردی شهر بروجرد انتخاب شد. برای حضور در دانشگاه آیت الله بروجردی هم رنج سفر را قبول کرده بود و مدام در رفت و آمد بود. اما به خاطر مدت زمان طولانی حضور، به همراه دیگر همکارانش خانه‌ای را اجاره کرده بود و ۴ روز در هفته را در آنجا





اتاق مطالعه دکتر زاهدی در منزلشان در قم

نگاه زندگی بابا است که برای من باقی مانده و هنوز هم نشان دهنده اعتقاد راسخ او به تلاش مضاعف در راه تصمیم‌های درست است.

برخی از مقالات چاپ شده بابا در نشریات داخلی و خارجی:

۱. مقایسه «تشویق و تهدید»های قرآن و بایبل در طرح آموزه زندگی پس از مرگ، ۱۳۹۹، پژوهشنامه تفسیر و زبان قرآن

۲. سیره تعلیمی تربیتی امام رضا (علیه السلام) در مناظره با اصحاب ادیان و مذاهب، ۱۳۹۸، فرهنگی رضوی

یک مدل ماسک مخصوص برایش از تهران بخرم و آخرین پیامش هم خرید آن ماسک بود. چند ساعت بعد از خرید ماسک و ارسال آن به گراش، بابا به خاطر شرایط حاد تنفسی قادر به ادامه روند نبود و تیم پزشکی مجبور به لوله‌گذاری برای تنفس بهترش شدند و این عملاً آخرین گفتگوی من با او بود که ای کاش می‌دانستم تا به جای ماسک در مورد خودش با او صحبت می‌کردم. **تمامی لحظات زندگی بابا برای من همه لحظاتی است که او را در حال تلاش برای بهبود اوضاع همه آدم‌ها دیده‌ام، نه فقط خودمان. این کار را هم بدون هیچ چشم‌داشتی انجام می‌داد. هیچ وقت انتظاری از کسی نداشت. بابا برای من در یک چیز خلاصه می‌شود و آن زندگی کردن دانسته‌ها است. شاید بابا در ظاهر کوهی از دانش نبود، اما دریای عمیقی از زندگی کردن دانسته‌ها و باورها بود. برای من بابا نمایانگر یک زندگی است. زندگی که هنوز در جریان است. در اتاق مطالعه اش. در دست‌نوشته‌ها و کتاب‌هایش و در تمام دقایق گفتگوهای کوتاهی که با هم داشتیم. این**



۳. بررسی شبکه معنای نطفه در قرآن کریم با پاسخ به شبهات، ۱۳۹۷، انسان پژوهی دینی.
۴. تأملی در شبهه «تحصار علم ارزشمند در علوم دینی و بی‌ارزش تلقی شدن علوم تجربی»، ۱۳۹۶، پژوهش‌های علم و دین
۵. تحلیل تحولات پدید آمده در مفهوم شناسی تفسیر اجتماعی قرآن کریم، ۱۳۹۵، پژوهش‌های قرآنی
۶. واکاوی ارکان و شاخص‌های آموزه امامت در روایات رضوی، ۱۳۹۵، فرهنگ رضوی
۷. تبیین نظریه مهاجرت امام رضا و امامزادگان (ع) در راستای سنت الهی استبدال، ۱۳۹۴، فرهنگی رضوی
۸. آسیب‌شناسی جامعه اسلامی بر مبنای آموزه‌های فرهنگ وحیانی اسلامی (بررسی
- موردی پیشگیری از رشوه‌پذیری)، ۱۳۹۳، پژوهشنامه معارف قرآنی (آفاق دین)
۹. بررسی معناشناختی تاریخی و توصیفی واژه «مقت»، ۱۳۹۳، پژوهش‌های زبان‌شناختی قرآن (کاوشی نو در معارف قرآن کریم)
۱۰. زهد و ساده‌زیستی و نقش آن در رشد فردی و اجتماعی از منظر آیات و روایات، ۱۳۹۳، معرفت اخلاقی
۱۱. روش قرآن کریم در نهادینه‌سازی کردن عفاف و حجاب، ۱۳۸۹، مطالعات راهبردی زنان
۱۲. صفات خبری در اندیشه مفسران کرامی، ۱۳۸۳، مقالات و بررسی‌ها





اقامه نماز بر پیکر مرحوم حجت الاسلام زاهدی
توسط امام جمعه گراش در گلزار شهدا





دکتر منصور غلامی
وزیر پیشین علوم، تحقیقات
و فناوری

انا لله و انالیه راجعون
خبر درگذشت استاد گرانقدر جناب آقای دکتر عبدالرضا زاهدی عضو محترم هیات علمی گروه آموزشی قرآن و احادیث آن دانشگاه موجب تأسف و تأثر شد. فقدان این استاد فرهیخته، وارسته و گرانقدر را به خانواده مکرم ایشان، همکاران، دانشجویان و جامعه علمی و دانشگاهی کشور تسلیت عرض می‌نمایم و از خداوند سبحان برای آن زنده‌یاد، رحمت و مغفرت واسعه الهی و برای بازماندگان صبر و شکیبایی مسألت می‌نمایم.

أَنَا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ
امام علی علیه السلام: إِذَا مَاتَ الْعَالِمُ ثَلِمَ فِي الْإِسْلَامِ ثَلْمَةٌ لَا يَسُدُّهَا شَيْءٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ (هرگاه عالمی بمیرد رخنه‌ای جبران‌ناپذیر در اسلام ایجاد می‌شود که تا روز قیامت هیچ چیز آن را فرو نمی‌پوشد)

خبر درگذشت دانشمند والامقام حجت الاسلام والمسلمین دکتر عبدالرضا زاهدی استاد روانشاد گروه آموزشی علوم قرآن و حدیث دانشگاه موجب تأسف و تأثر فراوان شد. مرحوم استاد فرزانه دکتر زاهدی رادمرد عرصه علم و عمل؛ انسانی متواضع، وارسته، فرهیخته، مسئولیت‌پذیر و دلسوز بود که تا آخرین لحظه عمر خود، با روحیه‌ای وصف‌ناپذیر از خدمت به مجموعه آموزش عالی کشور و نظام مقدس جمهوری اسلامی دست نکشید و در طول عمر با عزتش منشأ خدمات اثرگذار و فراوانی در حوزه علمی، آموزشی و معنوی کشور گردید. این جانب با نهایت حزن و اندوه، ضمن عرض تسلیت به خانواده مکرم آن استاد بزرگوار و عزیز، اساتید و همکاران محترمشان و نیز دانشجویان و دوستدارانش، از خداوند سبحان برای آن زنده‌یاد، رحمت و مغفرت واسعه الهی و برای بازماندگان صبر جمیل و اجر جزیل مسألت می‌نمایم.



دکتر حسن مروتی
رئیس دانشگاه آیت‌الله
العظمی بروجردی

انا لله و انا الیه راجعون
خبر سخت و جانسوز درگذشت برادر وارسته و با اخلاص حجت الاسلام والمسلمین دکتر زاهدی موجب تأثر و تالم گردید و همه خانواده بزرگ دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم را در غم و اندوه فرو برد. این برادر عزیز خدمات بی‌دریغ، فراوان و فراموش‌ناشدنی به دانشگاه داشته است که امید دارم ذخیره قبر و قیامت ایشان باشد
اینجانب مصیبت وارده را به خانواده و بازماندگان آن مرحوم و همه کارکنان و اعضای هیات علمی دانشگاه تسلیت عرض می‌کنم و حشر این عزیز را با قرآن و اهل بیت (ع) از خداوند خواستارم.



**حجت الاسلام والمسلمین
دکتر سیدمحمد نقیب**
رئیس دانشگاه علوم و معارف
قرآن کریم

بود مرد خدا او



آیت‌الله دکتر احمد عابدی
استاد حوزه و دانشگاه
رئیس سابق دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم

بسم الله الرحمن الرحيم
حضرت امام صادق علیه السلام وقتی خبر وفات ابان بن تغلب را شنیدند فرمودند: «أما والله لقد أوجع قلبي موت أبان».
در این ایام سیاه که هر روز خبر درگذشت عزیزی را می‌شنویم، یکی از سخت‌ترین و غمبارترین روزها چهارشنبه ششم مرداد ۱۴۰۰ بود که خبر ارتحال عالم وارسته، متقی و زاهد و دوست صمیمی و یار شفیق خود جناب حجت الاسلام و المسلمین آقای دکتر عبدالرضا زاهدی را شنیدم و در تنهایی خود فراوان بر فقدان این عزیز گریستم.
بیش از بیست سال از آشنایی بنده با این عالم بزرگ می‌گذرد و هر روز بر ارادت و علاقه‌ام نسبت به ایشان افزوده می‌شد. بنده در عمر خود کمتر چنین اشخاصی دیده‌ام که به معنی واقعی کلمه «مرد خدا» بودند. جناب دکتر زاهدی انسانی پاک، الهی و متخلق به اخلاق الهی و مکارم اخلاقی بود. بسیار مقید بود که پشت سر دیگران سخنی ناگوار گفته نشود.
خود را حقیقتاً وقف خدمت به دیگران - اعم از دانشجویان، اساتید و کارکنان دانشگاه - نموده بود. زحمات و خدمات او در دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم و بویژه در دانشکده اصول دین را بنده دیده بودم. هیچگاه دنبال نام، عنوان، نشان و ریاست نبود و بلکه به شدت از این‌ها پرهیز داشت. او دنبال قدرت و ریاست نبود گرچه این‌ها علی‌رغم میل باطنی او به سراغش می‌آمدند.

دکتر زاهدی در راه خدمت به دیگران شب و روز نمی‌شناخت، هرگونه سختی و ناگواری و ناملایمتی را برای خود می‌خرد و تحمل می‌کرد تا بتواند مشکلی از انسانی حل کند. همیشه و هروقت او را دیدم دنبال انجام کار دیگران و خدمت به مردم بود. یک بار نشد که از مشکلات و زندگی و کار خود چیزی و شکوه‌ای بنماید با اینکه افرادی او را اذیت می‌کردند اما خداوند نیز محبت او را در دل دیگران قرار داده بود بطوری که من در طول آشنایی دیرینه خود با ایشان هرگز ندیدم کسی چیزی در نقص و یا مذمت او بگوید. حتی آنان که اذیتش می‌کردند اعتراف به بزرگی و بزرگواری او داشتند.
حقیقتاً مثل او را کمتر مادر روزگار به دنیا می‌آورد، انسان شریف، پاکدامن، خدوم، عالم، فداکار، ایثارگر و از خود گذشته. رضوان الله تعالی علیه

إِذَا مَاتَ الْعَالِمُ تَلَّمَ فِي الْإِسْلَامِ تُلْمَةً لَا يَسُدُّهَا شَيْءٌ

رحلت عالم وارسته، پرتلاش و با اخلاص، قانع و بدون پیرایه‌های مادی، مدرس حوزه و دانشگاه و جانباز سرافراز هشت سال دفاع مقدس، حضرت حجت‌الاسلام والمسلمین حاج شیخ رضا زاهدی (رضوان الله علیه) را به مردم با ایمان و عالم دوست شهرستان گراش بویژه علماء و سلسله جلیله روحانیت و بالاخص دودمان و خاندان شریف ایشان تسلیت عرض می‌نمایم و برای آن عالم بزرگوار روح و راحت و همنشینی با امیرالمؤمنین و اولاد طاهرینش (علیهم السلام) و برای بازماندگان صبر جمیل و اجر جزیل مسئلت می‌نمایم.



حجت‌الاسلام والمسلمین
سیدمحمدباقر بخشایش پور
امام جمعه شهرستان گراش

وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

متأسفانه انسانی بزرگوار، عزیز و دانشمند به دلیل ابتلا به کرونا از جمع ما پر کشید و دار فانی را وداع گفت. درگذشت حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر شیخ عبدالرضا زاهدی ضایعه‌ای بزرگ برای شهر گراش و جامعه علمی کشور است. دکتر زاهدی انسانی فاضل، دانشمند و خستگی‌ناپذیر بود.

تواضع، مهربانی و دلسوزی این بزرگوار از یادها فراموش نخواهد شد و مردم همواره قدردان خدمات و تلاش‌های ایشان خواهند بود. در دوره ششم مجلس شورای اسلامی این بزرگوار برحسب وظیفه و با درخواست بزرگان شهر پا پیش گذاشتند و برای رشد و توسعه منطقه کاندیدا شدند.

بنده ضایعه درگذشت این بزرگوار را به مردم عزیز گراش، جامعه علمی و دینی کشور، علاقه‌مندان ایشان و به خصوص خانواده‌های بزرگوارشان تسلیت عرض می‌کنم.



دکتر حسین حسین‌زاده
نماینده مردم لارستان،
خنج، گراش و اوز در مجلس

ارتحال شخصیت برجسته اخلاق و روحانی ارزشی، جانباز و رزمنده سرافراز هشت سال دفاع مقدس جناب حجت‌الاسلام و المسلمین حاج شیخ رضا زاهدی (رحمه الله علیه) که همواره در جهت ارتقاء ارزش‌های اسلامی، دینی، اخلاقی و قرآنی تلاش می‌نمود موجب تأثر و تألم گردید.

یاد و خاطره آن مرحوم که عمر خود را در سنگر مجاهدت، علم‌آموزی و تعلیم و تربیت و پرورش طلاب و خدمت به مراکز قرآنی و ارتقاء سطح اخلاقی و معنوی جامعه همت عالی داشت، همواره به نیکی باقی خواهد ماند.

اینجانب درگذشت این عالم اخلاق‌مدار را به بیت مکرم ایشان، جامعه معزز و معظم روحانیت، رزمندگان و جانبازان دفاع مقدس، بازماندگان، مریدان و علاقه‌مندان ایشان و همچنین مردم ولایتمدار گراش تسلیت و تعزیت عرض نموده و برای آن مرحوم علو درجات را مسئلت می‌نمایم.



سرهنگ پاسدار وحید ستاری
فرمانده ناحیه مقاومت بسیج سپاه
شهرستان گراش



اداره تبلیغات اسلامی و
شورای هیئات مذهبی
شهرستان گراش



اعضای ششمین دوره
شورای اسلامی شهر و
شهرداری گراش

قال امیرالمؤمنین علی(ع):
إِذَا مَاتَ الْعَالِمُ تَلَمَّ فِي الْإِسْلَامِ ثَلَمَةٌ لَا يَسُدُّهَا شَيْءٌ
رحلت مجاهد نستوه، عالم وارسته، پر تلاش و با اخلاص،
مدرس حوزه و دانشگاه و جانباز سرافراز دفاع مقدس،
حضرت حجت الاسلام والمسلمین حاج شیخ رضا
زاهدی (رضوان الله علیه) را به مردم فهیم، با ایمان
و عالم دوست شهرستان گراش بویژه علماء، فضلا،
روحانیون، هیئات مذهبی، مداحان و بالآخره خاندان
شریف ایشان تسلیت عرض می نماییم و برای آن عالم
بزرگوار علو درجات و همنشینی با امیرالمؤمنین و
اولاد طاهرینش (علیهم السلام) و برای بازماندگان صبر
جمیل و اجر جزیل مسئلت می نماییم.

خبر درگذشت عالم ربانی حجت الاسلام والمسلمین
دکتر شیخ عبدالرضا زاهدی که از نخبگان و
شخصیت های فرهیخته عزیز شهرمان بود همگان را
در غم و ماتم فرو برد. و این ضایعه دردناک را خدمت
مردم شریف گراش تسلیت عرض می نمایم.
خدمات شایسته ایشان طی سالیان اخیر هرچند
همواره به دور از هیاهو بوده اما ثمره ی عظیم
و برکتی روزافزون برای شهرمان گراش داشت.
درگذشت ایشان فقدان بزرگی برای شهر و موجب
اندوه فراوان را برای دوست داران علم و دانش و
فرهیختگان به همراه دارد.





دکتر شیخ عبدالرضا زاهدی ۱۳۳۸-۱۴۰۰
یادبود محرم ۱۴۴۳



زاهد
مجاهد



دوستان

رفیق

یادداشت دوستان و آشنایان مرحوم زاهدی

ناگفته‌هایی از زندگی دکتر زاهدی



متون آموزشی و تدریسی ایشان به ذکر دقیق شرح حال زندگی این استاد اخلاق و جهاد بپردازند.

همچنین تلاش داشتیم با همسر، برادر و خواهران ایشان گفتگو داشته باشیم، اما داغ هجرت شیخ به قدری برای آنان سنگین و طاقت فرسا بود که اجازه نمی‌داد کلامی به زبان برانند و اشک مانع از بیان ناگفته‌ها و مکنونات قلبی آنان می‌شد. از خداوند منان برای این عزیزان صبر خواهیم و امید است در آینده بتوانیم خاطرات آنان را ثبت و به نگارش درآوریم.

همچنین تلاش‌های بسیاری برای جمع‌آوری تصاویر مرحوم دکتر زاهدی انجام گرفت اما متأسفانه تصاویر کمی به دست آمد و بیشتر آن تصاویر را در این ویژه‌نامه مشاهده می‌فرمایید. اگر تصاویری از این مرحوم دارید حتماً برای خانواده ارسال بفرمایید تا در فرصت‌های آینده مورد استفاده قرار بگیرد.

در پایان از طرف خانواده مرحوم زاهدی از تمام کسانی که دست به قلم شدند و خاطرات خود را از دکتر زاهدی برای ما ارسال کردند و در انتشار این ویژه‌نامه یاری‌رسان بودند تقدیر و تشکر می‌کنیم.

نوشتن از مردی که زندگی خود را صرف کسب علم و دانش کرده، زاهدانه زیسته، مجاهدانه عمل کرده و با مردمان صبور و مهربان بوده، هم سهل است و هم سخت. در سرتاسر زندگی این مرد تناقض‌هایی می‌بینی که زیباست و از دیدن آن لذت می‌بری و متعجب هم می‌شوی. شیخ عبدالرضا زاهدی اگرچه فردی ساکت، کم‌حرف و صبور بود، اما به هیچ‌وجه منزوی نبود و بلکه بسیار فعال، کوشا و خستگی‌ناپذیر بود.

از بسیاری از افراد که سال‌ها با مرحوم زاهدی دوستی و آشنایی داشتند خواستیم تا از این مرد بزرگ برای ما بنویسند. بسیاری از آنان لطف کردند و نوشتند و برخی نیز گفتار ارسال کردند که در ادامه می‌خوانید. متأسفانه نوشتار و گفتار برخی از بزرگواران همچون آیت‌الله سیدجواد معصومی تا پیش از انتشار این ویژه‌نامه به دستمان نرسید و ان‌شالله در نسخه الکترونیکی ویژه‌نامه منتشر خواهد شد.

دوست داشتیم از قلم و گفته‌های بسیاری از افراد بهره ببریم و بیشتر به واگوی زندگی این مرد بزرگ بپردازیم اما فرصت اندک بود و بایستی در این وانفسای کرونا هرچه زودتر ویژه‌نامه را آماده انتشار می‌ساختیم. ان‌شالله شاگردان و علاقه‌مندان ایشان در آینده ضمن جمع‌آوری



یادداشت دکتر امیر حمزه مهربانی در رثای مرحوم حجت الاسلام والمسلمین
زاهدی؛

بود

دیگری

اعلام
او
حسین

دکتر امیر حمزه مهربانی، اهل گراش و ساکن قم، دانشیار و عضو بازنشسته هیات علمی دانشگاه که از دوران کودکی تا جبهه و جنگ و تحصیل و فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی و علمی با دکتر زاهدی با هم بودند.

آشنایی و رفاقت

جلو مدرسه ابدی، روزهای اولی بود که می‌رفتم دبستان. کوچه بین دیوار حمام قدیم و دیوار مدرسه علمیه، ریسه صف بچه‌ها، پشت سر هم ناآرام و مواج در حرکت بود. یک نفر سردسته و جلو همه راه می‌رفت. گاه‌گاهی نگاه به عقب می‌کرد و تشری می‌زد به بچه‌های تخاص که توی صف حرکت کنند. یک سر و گردن از همه بلندتر بود. تنومند و تپل، کت و شلوار طوسی رنگ تنش بود. آن موقع پوشیدن کت و شلوار مخصوصاً برای بچه‌ها رسم نبود. قیافه‌ای جذاب داشت و مثل آهن‌ربا، سیخ نگاهم را بخود جذب می‌کرد.





عین گل آفتابگردان سررم همراه او می‌چرخید. فکر کردم معلم سپاه دانش است. از آقای که آنجا ایستاده بود (فکر کنم کارگر حمامی بود) پرسیدم ایشان کیه؟ گفت: «شیخ رضا پسر شیخ ممدلی، مبصرشون است». این خانواده به دلیل نجابت، بزرگمنشی و ثروت خدادادی، جزو سرآمدان گراش و منطقه محسوب می‌شدند. با وی احساس هم‌ذات‌پنداری کردم. بعدها با هم دوست یکدل و یک‌جان شدیم. یک جورایی شبیه هم بودیم. شناسنامه مرا دو سال کمتر از سن واقعی‌ام گرفته بودند. بنابراین من هم یک سر و گردن از همکلاسی‌هایم بزرگ‌تر بودم. زنگ تفریح در حیاط مدرسه با ایشان و شهید ناصر سعادت با هم بودیم. آن‌ها کلاس دوم و سوم بودند و من کلاس اول. در یک محله زندگی می‌کردیم. معمولاً با هم می‌رفتیم مدرسه و برمی‌گشتیم. هرچقدر آن دو آرام و ساکت بودند، من شر و شور بودم. شیخ رضا غیر از قدرشید و جته تنومندش، از نظر هوش، ذکاوت، صداقت و راستی سرآمد همه بود. مورد احترام معلمان بود. به او پیشنهاد می‌کردند جهشی بخواند و زودتر به دبیرستان و دانشگاه برود. دلیلش را نمی‌دانم چه بود که به شکل معمولی درسش را ادامه داد.

جدایی و فراق

کلاس راهنمایی، مدرسه ما عوض شد و از هم جدا شدیم. ولی موقع رفتن به مدرسه نصف راه را با هم می‌رفتیم. برای ادامه تحصیل در دوره دبیرستان، ایشان رفت لار (شهر قدیم). یک سال بعد، من هم رفتم لار (شهر جدید). با چند نفر از گراشی‌ها، منزلی را در شهر جدید اجاره کرده بودیم. شیخ رضا گاهی به ما سر می‌زد و یکی - دو سال آخر دبیرستان رفت جهرم. حضور ایشان در جهرم مصادف بود با آغاز نهضت امام خمینی. فضای انقلابی جهرم قابل مقایسه با هیچ یک از شهرهای استان فارس نبود. تنها شهری از استان فارس بود که حکومت نظامی برپا شد. در جریان مبارزات مردم، تعدادی از نظامیان شاه کشته و از تظاهر کنندگان نیز تعدادی شهید شدند. شیخ فعلاً در تظاهرات شرکت می‌کرد و در پخش اعلامیه نقش موثر داشت. به گراش که می‌آمد در یکی از حلقه مبارزین آن زمان، شامل: شهید سیدناصر سعادت، رضا ایزدی، آقا جواد معصومی و من وارد می‌شد و حضوری فعال و اثر بخش داشت. آرامش و صبر

مثال زندگی ایشان در همه صحنه‌ها، لنگری بود در تلاطم امواج و طوفان‌ها. در حد باور نکردنی متواضع بود. همه کاری را می‌کرد، از پیش پا افتاده‌ترین و ساده‌ترین کارها تا پرخطرترین آن‌ها. بجز خرج کردن در تامین مایحتاج برای انقلاب و نهضت، هیچ یک از اخلاق بچه پولدارها را نداشت. پس از پیروزی انقلاب در فعالیتهای انقلابی مدرسه علمیه و انتشار نشریه فجر با هم همراه و همدل بودیم. تا اینکه شیخ رضا رفت سربازی، سپس در سال ۱۳۶۰ ناگهان و به شکل ناباورانه‌ای به قم رفت تا در کسوت طلبگی به دفاع از دین و مکتب بپردازد. می‌توانست از معافیت تحصیلی طلاب استفاده کند ولی ترجیح داد مثل دیگران برود سربازی. وی به دلیل برخورداری از استعداد و نبوغ خدادادیش و حمایت بی‌دریغ مادی و معنوی برادر بزرگش شیخ زینل، همه زمینه‌ها برایش فراهم بود تا در بهترین دانشگاه‌های دنیا و در بهترین رشته‌ها به تحصیل بپردازد ولی حوزه علمیه قم را برای تحصیل و تهذیب انتخاب کرد. من رفتم شیراز و بعد هم مشهد، از این زمان ارتباطمان روز به روز کمتر و کمتر شد. هرچند دورادور از رفتش به جبهه و مجروحیتش و گل کردنش در میان طلاب و... باخبر می‌شدم و از نزدیکان احوالش را می‌پرسیدم. چون یک جورایی قوم و خویش هم شده بودیم.

شمع جمع

به گفته دوستان، شیخ رضا برای بسیاری از طلبه‌ها نقش پدر و برادر بزرگ را داشت. از حمایت‌های معنوی و روحی گرفته تا مادی. بسیاری از طلاب گراشی تا زمانی که خود صاحب خانه شوند، چند سالی را در منزل شیخ رضا می‌نشستند. از اخلاق و رفتار نیک این بزرگوار، واقعیت‌های افسانه‌مانندی را تعریف می‌کنند که تلاش داریم آن‌ها را حتی‌الامکان جمع‌آوری کنیم. برخی از افراد باید از دور با آن‌ها رابطه برقرار کرد و اگر از نزدیک با آنان حشر و نشر داشته باشی، انسان زده می‌شود. ولی شیخ رضا هرچه به او نزدیکتر می‌شدی بیشتر جذبش می‌شدی. افرادی که با وی زندگی کرده‌اند واله و شیدای این وجود شریف شده‌اند. تابستان سال ۱۳۶۷ دست تقدیر مرا از مشهد به قم کشاند. وجود حرم بی‌بی حضرت معصومه (س) و حضور دوستان قدیمی مثل شیخ رضا زاهدی،



ایشان بودیم. تا آنجا که یادم است همه گراشی‌های ساکن قم و برخی از گراشی‌های ساکن تهران، نهار روز عید فطر به عنوان بزرگتر خانه ایشان جمع می‌شدیم. روضه حضرت زهرا (س) همه ساله در منزلشان برپا بود. جلو پای تک تک عزاداران بلند می‌شد. از ابتدا تا انتها خودش همراه جوانان پذیرایی می‌کرد و آخرین نفر خودش غذا می‌خورد. سفره منزلش همیشه گسترده بود و با روی گشاده و دست و دلی باز پذیرایی می‌کرد.

پدر توسعه‌گراش

کم‌کم این جمع، از یک گردهمایی ساده به یک ستاد اجرایی برای پیگیری مشکلات و توسعه شهر تبدیل شد. شیخ رضا در همه زمینه‌ها نقش محوری داشت. شخصیت کاریزماتیک و معنوی و وقوف ایشان به قوانین، در مراجعه به وزارت‌خانه‌ها و ادارات، احترام همه را به خود جلب می‌کرد. گرفتن وقت ملاقات از مقامات بدون حضور ایشان هرگز امکان پذیر نمی‌شد. علاوه

علی‌اکبر محمدی، شیخ صادق رحمانی، شیخ رضا یحیایی و... در شهر قم، بسیار برایم لذت‌بخش بود. پیشنهاد دادم هر هفته در منزل یکی از همشهریان جمع بشویم تا علاوه بر دید و بازدید، راجع به مسائل کشوری و شهر با هم گپ بزنیم. همه استقبال کردند. هریک از گراشی‌ها در یک محله زندگی می‌کردند. رفت و آمد بویژه برای خانم که (که اتفاقاً دختر عمه و دختر خاله هم بودند) دشوار بود. پس از مدتی پیشنهاد شد، بهتر است در یک محله جمع شویم، همگی پذیرفتند. شیخ رضا با اینکه در محله اعیان‌نشین قم (سالاریه) زندگی می‌کرد بلافاصله این پیشنهاد را عملی کرد و در عرض دو سال تقریباً همه گراشی‌ها حول محور ایشان و در محله (بنیاد) جمع شدیم. نزدیک‌ترین خانه به منزل شیخ، منزل ما بود. اینقدر به هم انس گرفته بودیم که گویا اهل یک خانهایم. (یک مثنوی از این دوران خاطره دارم) گعده‌های همشهری‌ها به شکل دوره‌ای هر هفته در منزل یکی از همشهریان بود. ولی روزهای خاص همه منزل



تو تنهایی هانی
ای مانده بی من
تو را می سپارم
به دل های خسته ..

مرحوم حجت‌الاسلام زاهدی - دکتر امیر حمزه مهربانی -
علی زاهدی و مجتبی محمدی گراشی



بصیرت سیاسی و ولایت‌مداری

عادتش این بود که در بگومگوها و مشاجرات سیاسی ساکت و آرام، نظاره‌گر صحنه می‌نشست. تا نظرش پرسیده نمی‌شد حرفی نمی‌زد. وقتی هم حرفی می‌زد به حداقل بسنده می‌کرد. هرگز وارد جدال و مشاجره نمی‌شد ولی نظراتش را چنان پخته و مستدل بیان می‌کرد بطوری که دو طرف بحث قانع می‌شدند. تسلط و اشراف ایشان به اخبار، اطلاعات روز، مباحث سیاسی و مواضع گروه‌ها و شخصیت‌ها چنان بود که گویا یک تحلیلگر حرفه‌ای سیاسی است. در منزل بارها و بارها می‌گفتم شیخ رضا مصداق این ضرب‌المثل است که:

«دریا صد نهنگ دارد و دم نمی‌زند

مرغ یک تخم دارد و هزار قارقار می‌کند»

ایشان فردی انقلابی، ارزشی و ولایی بود. به مسائل منطقه و جهان اشراف نسبتاً کاملی داشت. برخلاف ظاهرش در حوزه سیاست فعال و تاثیرگذار بود. کنشگران عرصه سیاسی - اجتماعی شهر و کشور را به خوبی و دقیق می‌شناخت، در حالی که بعضی از آقایان اصل و تاریخ‌برگزار انتخابات مثلاً شورای شهر را نمی‌دانستند ایشان تقریباً اکثریت قریب به اتفاق کاندیداهای گراش، قم و حتی تهران را می‌شناخت و رفتارشان را تجزیه و تحلیل می‌کرد. در اغلب مسائل با یکدیگر هم‌نظر بودیم. ایشان یک ولایت‌مدار به تمام معنا بود؛ نه تنها در حوزه نظر بلکه در عمل نیز مرید و فدایی

بر این، بقیه زحمت‌ها هم معمولاً به دوش ایشان بود؛ از وسیله نقلیه گرفته تا غذا و مکان و سایر هزینه‌ها. چون چند سال بود گراش، امام جمعه نداشت و پیگیری سایر خواسته‌ها نیز منوط به وجود و همراهی امام جمعه بود، پیگیری معرفی امام جمعه در اولویت قرار گرفت. پس از حدود یک سال پیگیری به محوریت شیخ رضا (با وجود موانع و مشکلات فراوان)، این امر محقق شد و در سال ۱۳۶۸ حاج آقای موسوی‌پور به عنوان دومین امام جمعه گراش از جانب امام منصوب شد. اقدامات دیگر مثل تأسیس آموزش و پرورش، سازمان تبلیغات، بخشداری، کمیته امداد، بنیاد مسکن و... با مراجعات مکرر و مستمر ایشان و سایر دلسوزانی که از گراش می‌آمدند تهران، به شکل چراغ خاموش و به دور از چشم اغیار، پیگیری و اقدام می‌شد. دکتر زاهدی برخلاف ظاهر آرام و ساکتش، یک کوه پرانرژی و اقیانوسی مواج بود که همواره در تلاش بود و هیچگاه از پیگیری و کار و کمک به شهر و همشهریان و سایر مردم، خسته نمی‌شد. نقش ایشان در شهرستان شدن گراش و کمک به نماینده و مسئولین در استقرار سایر ادارات، چنان موثر و چشمگیر بود که حقیقتاً دکتر زاهدی را می‌توان «پدر توسعه گراش» نامید. چیزی که اغلب مردم گراش از آن بی‌اطلاع هستند. نکته‌ای که نه خودش در زمان حیاتش بر زبان می‌آوردند و نه رضایت می‌دادند که از جانب ماها گفته شود.



دکتر مهرابی و مرحوم زاهدی



که باید به اتاق مخصوص اساتید مدعو بروم. این ارتباط صمیمی و دلسوزانه، از طریق تلفن و فضای مجازی هم ادامه داشت و مأمّن و ملجاء همکاران و دانشجویانش بود.

سبک مدیریتی خاص

یکی دیگر از ویژگی‌های کمتر شناخته شده دکتر زاهدی، سبک مدیریتی ایشان است. هر چند می‌توان مدیریت ایشان را در زمره مدیریت‌های جهادی و انقلابی دسته‌بندی کرد ولی با توجه اشراف نسبی بنده به نظریات و تجربیات مدیریتی، و ارتباط نزدیک با ایشان، روش ایشان از ویژگی خاصی برخوردار بود و برخلاف سبک مدیریتی رایج که معمولاً با زبردستی مافوق خیلی تسلیم‌پذیرانه و مسالمت‌جویانه و با زبردستان تحکم‌آمیز و آمرانه برخورد می‌کنند، ایشان با زبردستان و دانشجویان به شدت متواضعانه و دلسوزانه و جانبدارانه رفتار می‌کرد و در ارتباط با مسئولین رده‌بالا، قاطعانه، حق‌طلبانه و رزک بود. ایشان قانون و رعایت عدالت و انصاف را بر خوش آمد یا سلیقه مدیر مافوق ترجیح می‌داد حتی اگر به ضرر خودش تمام شود. خاطر م است اساتید دانشگاه علوم و معارف قرآن مدت زیادی بود که حقوق کارمند معمولی می‌گرفتند و تعداد واحدهای موظفی آنان حساب و کتاب نداشت. کسی هم از حق آنان دفاع نمی‌کرد (حتی خودشان). وقتی ایشان معاون آموزشی و تحصیلات تکمیلی آنجا شدند، اینقدر به مسئولین تهران فشار آورد و به تهران رفت و آمد داشت تا آن‌ها را مجبور به پذیرش آیین‌نامه وزارتی در مورد حقوق و موظفی اعضای هیات علمی کرد. برای اینکه شائبه تلاش برای افزایش حقوق خودشان مطرح نشود، با اینکه همه اساتید واجد شرایط را عضو هیات علمی کرد ولی برای خودش که از همه بیشتر سابقه و صلاحیت داشت، هیچ اقدامی نکرد و بیش از ۱۰-۱۵ سال با حقوق کارمند معمولی کار هیات علمی را انجام می‌داد. در نهایت ایشان مجبور به ترک دانشگاه علوم قرآنی و آوارگی بین قم و اراک و سپس قم و بروجرد شد. در صورتی که همان موقع اگر عضویت هیات علمی ایشان درست شده بود، سال‌ها قبل به درجه استاد تمامی (پرفسوری) نایل شده بود.

کمک به مستمندان

با اینکه در یک خانواده مرفه و ثروتمند بزرگ

رهبر و حامی نظام مقدس جمهوری اسلامی بود. تنها جایی که سکوت نمی‌کرد، زمانی بود که کسی طعنه یا کنایه‌ای به رهبری می‌انداخت. ضمن حفظ آرامش ظاهری، با حرارت و مستدل شبیه یا سوال طرف مقابل را پاسخ می‌داد. حساسیت و ارادت خاصی نسبت به رهبری داشت. وقتی در محیط کار از جانب برخی از مسئولین (که بدون واسطه منتسب به رهبری بودند)، مورد بی‌مهری و کم‌لطفی قرار گرفت (که به نظر من خیلی به ایشان جفا شد) گاه‌گاهی که بطور خصوصی با من درد دل می‌کرد، می‌گفت دل‌م برای رهبری می‌سوزد که به علت نبود یاران خوب، مجبور است از چنین مسئولینی استفاده کند. در حالی که سراغ دارم کسانی را که با مشاهده تخلفی کوچک از جانب افرادی که با چند واسطه به رهبری منتسب می‌شوند، اصل ولایت و دین و خدا را زیر سوال می‌برند.

ارتباط با دانشجویان

دکتر زاهدی علاوه بر داشتن مسئولیت در دانشگاه، در هر سه مقطع (کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکتری) تدریس می‌کرد. با دانشجویان و مراجعین، رابطه‌ای دوستانه و پدرا نه داشت. وقتی از کلاس می‌آمدیم بیرون بارها شاهد بودم که دانشجویان با شوخی و سر و صدا دورش را گرفته‌اند و هر کس تقاضایی دارد، یکی خواستار تغییر ساعت یا روز کلاسشان بود، دیگری مشکل حذف و اضافه داشت، خانمی می‌خواست کودکش را همراه خودش به دانشگاه بیاورد و... ایشان هم با همان لیخنند همیشگی جواب آن‌ها را می‌داد. دیدن این وضعیت، صحنه‌ی رابطه دانش‌آموزان با معلمان ورزش و تربیتی برایم تداعی می‌شد که از سر و کول معلمشان بالا می‌روند. من معمولاً در محیط دانشگاه، کمتر به دفتر کارشان می‌رفتم. بین کلاس در اتاق مخصوص اساتید مدعو استراحت می‌کردم. یک روز که در دفتر کارش نشسته بودم، دیدم عده‌ای از دانشجویان به اتاقش آمدند. دکتر زاهدی به شوخی گفت: «قوم مغول آمدند». دانشجویان خیلی خودمانی برای خودشان چایی ریختند و همه بیسکویت‌هایی که روی میز بود را خوردند و بردند. آن‌ها با شوخی و متلک حرف‌هایشان را زدند و جوابشان را گرفتند و رفتند. برخی نیز برای مشاوره تربیتی و تحصیلی یا خانوادگی به ایشان مراجعه داشتند و من می‌فهمیدم

شده بود، حشر و نشرش با فقرا و مستمندان بیشتر بود، خودش، منزلش، همسر، فرزندان و سرمایه‌اش به شکل غیرقابل باوری در خدمت نیازمندان بود. این خدمت‌رسانی به گرایش و قم محدود نمی‌شد. ایشان از روستاهای برخی استان‌های محروم نیز غفلت نمی‌کرد. شاید خودشان و همسر پرتلاش و خستگی‌ناپذیرش راضی نباشند من بیشتر از این راجع به این موضوع صحبت کنم، فقط سرپیسته عرض کنم که وقتی ایشان در بستر بیماری بودند صدها بلکه هزاران نفر که از نقش ایشان در کمک‌رسانی‌ها مطلع شدند، با قرائت قرآن و دعا و نذر از خداوند ملتمسانه شفای این عزیز را طلب می‌کردند.

جامع صفات نیک

هروقت می‌خواستیم در این دوران از یک انسان و یک روحانی نمونه مثال بزنیم، شیخ رضا را مثال می‌زدیم، کمتر کسی از جبهه و مجروحیت ایشان خبر داشت. هرگز از این امتیازات استفاده نکرد. در حالی که هم‌سن و سالانش بیش از ۱۰ سال است بازنشسته شده‌اند، ایشان چند سالی است که به طور رسمی مشغول خدمت شده‌اند. سکوت و تواضع در وجودش فریاد می‌زد. ساده‌زیست و مردمی بود. می‌توانست بهترین ماشین‌های خارجی سوار شود. به یک ماشین ایرانی ساده بسنده کرد. صبور و آرام بود. کسی از ایشان عصبانیت یا صدای بلند سراغ نداشت. چندین مسافرت خانوادگی با هم داشتیم. حتی خستگی، بی‌خوابی و خرابی ماشین و... او را ناراحت و عصبی نمی‌کرد.

اگر همشهری‌ها امانتی برای کسی دستش می‌دادند، خودش به درب خانه طرف می‌برد حتی اگر در دورترین نقطه قم یا گرایش بود. در حالی که بسیاری از افراد اطلاع می‌دادند که مثلاً یک بسته امانتی دارید، بیایید ببرید. در علم و عبادت و زهد سرآمد بود، نماز اول وقت و نماز شب ترک نمی‌شد، دائم الوضو بود. ولی معمولاً پیش‌نماز نمی‌ایستاد. چندین بار از دبیرخانه پیشنهاد امامت جمعه گرایش یا یکی از شهرها به او دادند، قبول نکرد. کینه هیچکس را به دل نداشت، برای همه خیر می‌خواست، همیشه پیشقدم در خدمت به دیگران بود و... حقیقتاً ایشان جامع جمیع صفات نیک بود. در یک جمله عرض کنم اغلب صفاتی که در احادیث درباره مومنین شنیده بودیم، در وجود ایشان نمود عینی و عملی داشت.

سال‌ها باید که تا صاحب‌دلی پیدا شود
بوسعدی در خراسان یا اوبسی در قرن

جبران خلاء ناصر آقا

شهید سید ناصر سعادت (معروف به ناصر آغا) دُر دانه‌ی طایفه و شمع محفل انقلابیون بود. از کودکی مورد توجه، علاقه و احترام نزدیکان بود. اخلاق پسندیده، تسلطش به قرآن و نهج‌البلاغه، تواضع و فروتنی، صلح‌رحم و ارتباط عاطفی با نزدیکان، رسیدگی به محرومان و... او را به محبوب دل طایفه تبدیل کرده بود. مقفود الاثر شدن ناصر آقا، طایفه بزرگ سعادت، زاهدی و جعفری‌ها را با خلاء عاطفی بزرگی روبرو ساخت. مرحوم دکتر زاهدی در خاطراتش از این حس و حال پرده برداشته و می‌نویسد: «سیدناصر بین اقوام و دوستان بسیار محبوب و مورد احترام بود این را نه الان که شهید شده می‌گویم بلکه آن زمان که در قید حیات بود نیز همه بدان معترف بودند. صفات نیک و رفتار انسانی‌اش بزرگ و کوچک را مجذوب خود ساخته بود.

حاجی ابوالحسن جعفری (شوهر عمه ناصر آغا) که حقیقتاً فردی صبور و خوددار می‌باشند، وقتی دو تن از عزیزانش به نام‌های میرزا و باباحسن جعفری در دفاع مقدس به فیض شهادت رسیدند، هیچ‌گاه بی‌تابی نکرد و داغ جگرسوزش را مخفی کرد ولی فراق سیدناصر، امانش را بریده بود، می‌گوید: «هر چند داغ هر دو عزیزم برایم سخت است ولی داغ ناصر سخت‌تر و جان‌گدازتر است. او معلم و سید شهیدانم بود. اصلاً او چیز دیگری بود.» پس از شهادت ناصر آقا، همه آن تعلقات عاطفی و ارتباط محبت‌آمیز، به شیخ رضا منتقل شد و شیخ برای والدین و اطرافیان جای خالی ناصر آقا را پر کرد. وی کانون جاذبه معنوی و روحی نزدیکان و حتی همکاران و دانشجویان بویژه گراشی‌های مقیم قم و محور گردهمایی‌ها و تجمعات دوستانه بود. موجب دلگرمی و بهجت همگان بود و با دیدن وی همه شاد می‌شدند. فرزندان من بارها در زمان حیاتش بر زبان می‌آوردند که شیخ رضا برای ما جای خالی عموها و دایی‌ها در شهر قم را پر کرده و اگر چند روز او را نمی‌دیدند، بهانه دیدارش را می‌گرفتند. همسر من بارها می‌گفت با دیدن او انگار برادرم ناصر آقا را می‌بینم.

از این‌رو مرگش برای همه طاق‌تفرسا و جان‌گداز بود. گویا ناصر آقا دوباره شهید شده است. هنوز هر بار به مناسبتی ذکر او می‌شود. بی‌اختیار اشک همه جاری می‌شود. و او شده است مصداق نوشته خودش که «اصلاً او چیز دیگری بود». وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا (سوره مریم آیه ۱۵)

شیخ رضا

دوستی

که

برادرم

بود

صادق رحمانی

نویسنده و شاعر

و مدیر سابق رادیو فرهنگ



زنی طلبگی، سخت کوش، کم توقع، بی حاشیه، بی ریا و ساده زیست.

در مسیر دانش طلبی راحتی نمی شناختی و سخت ترین راهها را انتخاب می کردی و حاضر نمی شدی از طریق امتیازاتی که لیاقتش را داشتی به مراتب عالی تر بررسی. برای شخصی مثل شما این امکان وجود داشت که در تهران یا قم هیئت علمی دانشگاه باشی، اما حاضر شدی که در سرما و گرما مسیر قم به بروجرود را طی کنی تا در آن جا سالهای تعلیم را سپری کنی. هم آن روز را به یاد می آورم؛ روزهای سخت در گذشت مادرم را در بهمن ۱۳۷۸ که برای حرمت گذاری به مقام مادر، با لطف شما و پیگیری های حاج حمزه مهربانی و حاج اکبر محمدی، مجلس ترحیمی را در مسجد محمدیه قم تدارک دیدید. هم این روزها را که چه تلخ نوشتی وقتی تکلم برایت سخت بود. نوشتی که راضی نیستی کسی برای خاکسپاری مادرت برود که خدای ناکرده دچار ویروس و بیماری بشود و مدیون آنان باشی. حتی در سخت ترین وضعیت، حقوق دیگران را در نظر داری و حق خود را نادیده می گیری. حتی فرصت نکردیم برای درگذشت مادر گرمای ات با تو پُرسه کنیم. معنای زندگی همینهایی بود که با تو تجربه کردیم. از مدارا و سکوت و چقدر با اهل خانه و پدر و مادر مهربان بوده ای. همیشه بال هایت به زیر پای آنان گسترده بوده، وقتی که شنیدی مادر در بستر بیماری است بی مهابا آمدی تا بتوانی به مادر خدمت کنی.

۲

ما قدر شما را نمی دانستیم. در کنار دریا بودیم اما تشنه. روزگار تجرد گذشت. بعدها هم که همه ما ازدواج کردیم، این ارتباطها و حمایتها همچنان بود. ما که روزانه شما را می دیدیم و زیر سایه ای شما حضور داشتیم. هر هفته طلبه های گراشی و لاری دور هم جمع می شدیم تا از حال هم باخبر باشیم و در کنار هم. از همان جا از فعالیت های اجتماعی و تلاش برای توسعه فرهنگی و مذهبی گراش کارها را پیگیری می کردی. کارهایی را انجام می دادی که هیچکس به جز خدا از آن خبر ندارد. مثل امروز نیست که هر کس بساط خود تبلیغی را در فضای مجازی پهن کرده است. ما حداقل دوسال زیر یک بام بیتوته کردیم از یک چراغ نور گرفتیم و بعدها که من به سال ۱۳۷۸ به تهران شدم

حوالی سال ۱۳۶۱ نمی دانم چه کسی به دلت انداخته بود که به من پیشنهاد دادی که: صادق بیابرویم قم، برای درس طلبگی. گفתי: پدر و پدر بزرگت روحانی بوده اند، باید جانشینی برای آن ها باشی. من هم قبول کردم. با هم رفتیم قم. و رفتن به قم در آن روزگار جنگ چه سختی هایی که نداشت. اتوبوس به سختی گیر می آمد و ما گاهی در پشت ماشین خاور مسیر شیراز تا قم را طی می کردیم.

اولین باری که به قم رسیدیم، هوا هنوز تاریک بود. کنار پل آهنچی از اتوبوس پیاده شدیم. نرمة بادی گرم می وزید. و حرم در زیر نور طلایی روشن بود. تک و توک آدم هایی به سمت حرم می رفتند، ما به سمت محله یخچال قاضی. و من تجربه دوری از مادرم را نداشتم، دلم نمی خواست از خانه و مادرم دور باشم. سالی را در قم در مسجد امام صادق (ع) در محله چهارمردان قم، در نزد شیخ محمدعلی مدرس افغانی مقدمات را خواندیم و من در هفده سالگی، دلتنگ مادرم بودم. سرانجام به گراش برگشتم و سه سال پایانی دبیرستان را در گراش ماندم و خواندم. دوباره پس از دریافت دیپلم به قم بازگشتم و هنوز همچنان در ذهنم بلاتکلیف امروز و فردا بوده ام. چه روزهای برفی و یخبندانی که از یخچال قاضی، منزل آقا سیدعباس معصومی، تا چهارمردان از کوچه پس کوچه ها می رفتیم تا به موقع سر درس حاضر باشیم. و روزهای گرم تابستان نیز درس را ادامه می دادیم. برای شما در یک سال، درس دو سال خواندن آسان بود. چون باهوش و ذکاوت بودی و در درس ها همیشه ممتاز. نه در بند زمستان بودی نه تابستان. به یاد می آورم که همیشه سخت ترین وضعیت را برای خودت انتخاب می کردی تا دیگران در کنار تو با آسایش و راحتی زندگی کنند. همیشه من و دوستان طالب علم که در قم بودیم، در پناه حمایت شما بودیم. چه در روزهایی که در مدرسه خان بودی و چه روزهایی که با جمع دوستان در خانه های در محله لب چال در منطقه ای آذر ساکن بودیم. چه از اوایل دهه شصت که در محله یخچال قاضی با آقا جواد معصومی و آشهید امحسن بهمنی و حسین آقا معصومی هم خانه بودیم. سال های با شما بودن درس هایی از زندگی به ما آموخت. سادگی در زندگی و دوری از تجلیات و تظاهرات و جلوه گیری های اهل علم از شما انسانی ساخته بود با



بود و دوباره جراحی کردی، خم به ابرو نیوردی. «سراپا اگر زرد و پژمرده‌ایم - ولی دل به پاییز نسپردیم - چو گلستان خالی، لب پنجره - پُر از خاطرات ترک خوردیم - اگر داغ دل بود، ما دیده‌ایم - اگر خون دل بود، ما خوردیم - اگر دل دلیل است، آوردیم - اگر داغ شرط است، ما برده‌ایم - اگر دشمنی دشمنان، گردنیم! - اگر خنجر دوستان، گردیم! - گواهی بخواهید، اینک گواه - همین زخم‌هایی که نشمرده‌ایم! - دلی سربلند و سری سر به زیر - از این دست عمری به سر برده‌ایم». روزهای مجردي را که در خانه شما بودیم و بمباران شهرها شروع شده بود، با شیخ محمد رضانی و شیخ رضا یحیایی در آن روزگار سخت که شهر خالی شده بود، در قم مانده بودیم و اکنون که به یادش می‌آورم احساس می‌کنم چه روزهای خوشی را در کنار هم سپری کردیم در جنگ شهرها. یادت می‌آید وقتی که بمبها در سهراب بازار فرود آمدند و ما در همان حوالی ساکن بودیم و پس از بمباران به سهراب بازار رفتیم تا وضعیت را ببینیم.

۳

من در نوزدهم تیرماه سال ۱۳۷۰ ازدواج کردم و قاعدتا باید با همسرم از گراش به قم می‌آمدم، اما برایم سخت بود که خانه‌ای را اجاره کنم. شیخ‌رضا، بی‌مزد و منت طبقة زیرین خانه را که خالی بود با اصرار و ابرام دوسال در اختیار ما گذاشت. او حتی می‌گفت برای این که خانمش یک همزبانی داشته باشد، دوست دارد که خانم شما هم این‌جا باشد که از تنهایی در بیاید. من در این دو سال با خیالی آسوده به درس و مشقم می‌پرداختم. روزهایی را برای

و دیگر هفته‌های یک بار و به مرور کمتر و کمتر شد. مهدی و الهام با هم بزرگ می‌شدند، و ما در آن سال‌ها که با شیخ زیر یک بام زندگی می‌کردیم؛ نه سرمای زمستان را و نه گرمای تابستان را حس می‌کردیم. خانه شیخ در انتهای یک کوچه در محله لب‌چال در منطقه آذر قم قرار داشت. می‌دانستم که از همان اول، توان آن را دارد که در منطقه سالاریه هم زندگی کند، اما روحیه‌ی زهد و قناعتش او را با جماعت مردم عادی جامعه همراه کرده بود. قبل از آن حتی در منطقه نیروگاه قم در خانه‌ای استیجاری، کوچک و بدون امکانات برای همزیستی با طلبه‌های فقیر، زندگی می‌کرد. او این‌گونه از زندگی خود لذت می‌برد، خانه‌ای که در گرمای تابستان از کولر بی‌بهره بود. الان شاید باورش برای خواننده این کلمات سخت باشد، اما این‌گونه زیست می‌کرد. از زبان خودش شنیدم که به اصرار برادر شیخ زینل آن‌جا را ترک کردم. در محله لب‌چال دو گراشی دیگر زندگی می‌کردند. شیخ اکبر پرهیزکار در خوابگاه مدرسه فاطمیه و علی اکبر عظیمی در خانه‌ای کوچک. خانه‌ای با دو اتاق. یک اتاق بالا برای مهمان‌ها و یک اتاق پایین برای زندگی. عصرها علی اکبر عظیمی، مهدی را بغل می‌کرد و در کوچه می‌گرداند، همدیگر را می‌دیدیم و گپ و گفت می‌کردیم. او با علی اکبر محمدی در همان سال‌های منتهی به جنگ به جبهه رفتند، اما علی اکبر عظیمی در جبهه جا ماند و پیکر سوخته‌اش نیز به گراش بازنگشت. آدم‌های روزگار جوانی ما از لون دیگری بودند. **به یاد می‌آورم وقتی در استخوان پاهایت پلاتین گذاشته بودند و با عصا راه می‌رفتی، لبخند از چهره‌ات دور نمی‌شد. حتی وقتی استخوانت شکسته**



مرحوم زاهدی و دکتر صادق رحمانی (سال ۸۵)



می‌دادم که باز پرداخت و قسط‌هایش برای من که با حقوق کارمندی به سر می‌کردم، دشوار بود. نتوانستم بپذیرم. گاهی که از کنار ساختمان اساتید در خیابان جمهوری قم رد می‌شوم، با خودم فکر می‌کنم که می‌توانست یکی از این واحدها از آن من باشد، فکری از سر حسرت! خود شیخ هم آن امتیاز را هرگز نپذیرفت. **شیخ رضا مثل برادر من بود. برادری که جای خالی پدر را هم برایم پر می‌کرد. او به معنای واقعی رضا بود.** درست است که ما در میان آن جماعت دانشجوی علوم دینی گم بودیم، مثل قطره‌ای در میان دریا، اما او در جمع کوچکتر خودمان، همیشه اثرگذار بود و برای پیشرفت کار دیگران پیشقدم. حتی در خرید مایحتاج و برای نظافت منزل و جمع‌و‌جور کردن سفره هم از همه پیشی می‌گرفت، زندگی را برای ما در آن روزهای جوانی معنا می‌کرد. کم‌خوابی‌ها و عبادت‌های شبانه، تلاش بی‌وقفه و هوش سرشار از او انسانی نخبه و الگو ساخته بود. هرگز کسی را این‌سان ندیده بودم که نامش درست نمونه‌گردارش باشد، در رضایت و زاهدی... و من چقدر چیزها از او آموختم. خرقة زهد و جام می‌گرچه نه در خور همدن این همه نقش می‌زنم از جهت رضای تو شور شراب عشق تو آن نفسم رود ز سر کین سر پرهوس شود خاک در سرای تو

تحصیل در دوره‌ی کارشناسی به تهران می‌رفتم. قریب بیست سال، ما هر هفته دور هم جمع می‌شدیم و مهمان دوره‌ای داشتیم. علی‌اکبر محمدی، در انتهای منطقه آذر، روبه‌روی آسایشگاه سالمندان زندگی می‌کرد. نزدیک به محل کارش در دانشگاه شهید محلاتی. یکی از این شب‌های جمعه در منزل حاج اکبر محمدی بودیم، ساعتی که گذشت حاج حمزه مهربانی، با هماهنگی قبلی با شیخ‌رضا، بدون آن که من و حاج اکبر خیر داشته باشیم، گفت حاج اکبر حالا که خانه‌ی شما در منطقه ایثارگران رو به اتمام است، این خانه را با شرایط، به شیخ صادق بفروشید. نظرتان چیه؟ هم من قبول کردم و هم حاج‌اکبر و بنابراین پس از مدت کوتاهی در دو قسط هفتصد و پانصد هزار تومانی خانه به نام ما زده شد. الان که مرور می‌کنم می‌بینم که چقدر بدون منت مورد حمایت دوستان بوده‌ام و جماعت گراشی‌های ساکن قم چه بی‌دریغ در کنار هم بودند. بعدها ما در قم خانه‌مان را فروختیم تا در تهران آپارتمانی را بخریم. شیخ رضا این قدر به فکر ما بود که گفت: من از طرف تعاونی دانشگاه، یک امتیاز برای ساختمان اساتید دارم، برای تو، من نه این که فکر کنم به او مدیون خواهیم شد به همی عمر، نه فقط به این دلیل که این قدر زیر بار قرض بودم و داشتم وام

به یاد شیخ بی‌ریا

دکتر ابراهیم مهرابی



طلاب گراشی و منطقه در قم و کار طاقت فرسا و نامشروط خود در دانشگاه علوم و معارف قرآنی و...، نه راه را گم کرد و نه شعله امید در دلش فروکاست. هم از این روی است که شجره طیبه‌ای (در سایه‌ی قدر نهادن به ایمان، ادب، اعتقاد، دین‌مداری، آزادی و قدر نهادن به خرد انسانی و مقام دانشوری و دانشجویی در کسوت معلمی و در محل تعلیم و تعلمش) از یمن وجود نازنینش بالیده است و استادان، شاگردان و دوستانش در فراقش، مهمان غمی عمیق، دیرپا و بعید الزوال شده‌اند! خلوص شیخ، خانواده را هم در این تلاش بی‌وقفه، همراه خود کرده بود. خانواده‌ای نجیب، با ایمان، با اخلاص و دارای مکارم اخلاق، همسری محبوب و همراه که همدوش و پا به پای استاد مرحوم؛ از محرومان و آسیب دیدگان حمایت کرده و می‌کنند و هیچگاه نخواستند در این خدمت پنهانی، نامی و نانی را برای خود دست و پا کنند. خیرخواهی، نیکوکاری و کمک به مستمندان بطور پنهانی و رسیدگی و مساعدت به احوال محرومان؛ سوبه و وجهه‌ی ممتاز او و از مکرمت‌های اخلاقی و سیر الی الله او بود که امروز در آستانه چهلمین روز از

تیر و مرداد، در بردارنده‌ی روزها و شب‌هایی بود که از پی هم می‌آمدند ولی کام همه‌ی اطرافیان تلخ بود و همه‌ی دل‌ها خون؛ مادرش که با کرونا رفت، گویا شیخ ما را هم با خود می‌برد. اینک حدود چهل روز از فراق مجسمه بی‌ریایی، عشق و نوع‌دوستی و آموزگار ادب و اخلاق؛ مرحوم استاد حجه الاسلام دکتر شیخ عبدالرضا زاهدی گذشت و چه سخت گذشت! هنوز به باور من ننشسته است که از این پس، آن خنده‌های ملیح و سیگنال‌های امیدآفرینش تکرار نمی‌شود. چه نیکو گفت سعدی بزرگ: ”دو چیز حاصل عمر است؛ نام نیک و ثواب“

زنده‌یاد استاد دکتر زاهدی با دین‌ورزی و اعتقاد مومنانه‌اش، عمری را در گذرگاه باریک تاریخ و معبر تنگ حیات در میان ما زیست و الگویی بود از امید، عشق، اعتماد به مردم و ایمان به خدا؛ باغبان باغ سرسبز خدمت، عمل، حریت و ادب بود که در پنهانی به خون دل خود، ساقه‌ها را تیمار می‌کرد، او بی‌مهری‌ها را دید و هرگز دل رمیده نشد، در میان حجم زیاد مشکلات؛ (از جمله: سختی آن روزهای زندگی طلبگی، مشقت و زخم‌های جنگ، تردد برای تحصیل در دوره دکتری، حمایت همه‌جانبه از



تفریط در شئون مختلف زندگی پرهیز داشت. شیخ خوش‌مرام ما، صبور، آرام، متین و در عین حال باصلابت، طی طریق عبادی، مشی سیاسی و مشق خدمت می‌کرد، خویش‌دار بود و معنای دوستی، محبت در نگاه بی‌کینه‌اش هویدا بود، در میان تاریکی‌ها و از بستر خلجان‌های اجتماعی و پیچیدگی‌های سیاسی؛ راه را بخوبی تشخیص می‌داد و یاران را از میان گذرگاه‌های سخت و تاریک؛ با اندیشه، امید، توکل و ایمان به خدا عبور می‌داد، با وجود زخم‌های متعدد دوران دفاع، خستگی‌ناپذیر بود و خود را وقف دین خدا و رفاه مردم و اندیشه‌ی متوازن کرده بود. رفتن شیخ، رفتن یک فرد نبود بلکه کوچ حسنت بود. راه و یادش برای همیشه ماندگار باد. و ما نعلم منه الا خیرا

داغ هجرانش، کاری کرده است که هر کس از او نشانی دارد، در غم و فغانی مکرر، گرفتار آمده است. سوی دیگر حیات طیبه آن شیخ خوش‌مرام، پرهیزگاری، تقوا و دوری از خودپسندی و غرور؛ چه در دین‌ورزی و چه در خردورزی بود، **او مفتخر و مستظهر به دینداری و شریعت پناهی بود. لبیک نه به اظهار خود که به استشهاد مردم. او هیچگاه با تکیه بر خرد و عقل بشری، خود را بی‌نیاز از الهام و گرمای دین نمی‌دید و هیچگاه دین را به خرافه و وهمیات آلوده نمی‌ساخت، ساحت دین و خرد را توأمان طی می‌کرد و در این راه طی شده و در هر وادی دیگری از عشق؛ فروتنانه با کوچک و بزرگ، پیر و جوان و هر که با او تعاملی داشت رفتار برخاسته از دین و خرد داشت.** او را باید در اردوگاهی دید که عقل و نقل را بصورت توأمان به حیثیت می‌گرفت و از افراط و



پای مجروح به راه نور

حجت الاسلام والمسلمین دکتر محمد رضانی



در آن دو سالی که در منزل ایشان بودم، ایشان راهی جبهه و از ناحیه پا مجروح شدند. در پایشان پلاتین قرار داده بودند، ولی با وجود اینکه مجروح بود و پلاتین در پایش قرار داشت و به راحتی نمی توانست راه برود، هر روز صبح با پای پیاده از منزلشان تا حرم حضرت معصومه سلام الله علیها قبل از اذان می رفت، نماز صبح را در حرم می خواند. این نشان دهنده عزم و اراده ایشان بود.

یکی دیگر از صفات دکتر زاهدی کم حرف بودن بود. آرام و باامانت سخن می گفت. تندمزاج و عصبی نبود و بنده از ایشان هیچگاه رفتار تند و همراه با عصبانیت ندیدم. ناخودآگاه یاد این روایت افتادم که «إِنَّا تَمَّ الْعَقْلُ نَقَصَ الْكَلَامُ» (حکمت ۶۸ نهج البلاغه) هر چه عقل کامل می شود سخن ها کمتر و دقیقتر می شود و آن ها که سرشار از عقل و خرد هستند صحبت هایشان شمرده و دقیق است و ایشان هم مصداق همین روایت هستند. نکته دیگر این است که ایشان در دانشگاه های متعدد تدریس می کردند از جمله دانشکده اصول دین مرحوم علامه عسکری. از این جهت که بنده و ایشان در دانشگاه فعالیت داشتیم تا اواخر عمر شریفشان با همدیگر در ارتباط بودیم و در مورد مسائل دانشگاه با هم صحبت می کردیم. دانشجویان به ایشان خیلی علاقه و ارادت داشتند. از اخلاق و روش تدریس و علم و معرفت این استاد گرامی تعریف می کردند. برایشان نامه و یادداشت محبت آمیز زیاد می نوشتند. به هر حال ایشان عالم پخته ای بودند که فقدان ایشان مصداق این شعر است:

از شمار دو چشم یک تن کم

وز شمار خرد هزاران بیش

از نظر سیاسی نیز خط فکری ولایی داشتند؛ یعنی به شدت طرفدار مقام معظم رهبری بودند و این هم از نقاط قوت ایشان بود که همیشه در بیان و عمل اظهار می کردند. رضوان و رحمت خدا بر روح مرحوم دکتر زاهدی

ضمن عرض تسلیت درگذشت برادر عزیزمان مرحوم حجت الاسلام والمسلمین دکتر شیخ عبدالرضا زاهدی به اقوام و بازماندگان ایشان؛ واقعا درگذشت آن بزرگوار ضایعه سنگینی بود که بر همه ما وارد شد و همه ما را داغدار نمود. ان شاء الله خداوند روحشان را با اولیاء اسلام محشور نماید. آشنایی بنده با ایشان برمی گردد به همان سال اول طلبگی بنده. سال اول طلبگی قم نبودم لکن ایشان زحمت کشیدند با شورای مدیریت حوزه علمیه قم صحبت کردند و مقدمات امتحان دادن و مصاحبه کردن بنده را فراهم کردند و ما هم رفیقیم قم و امتحان و مصاحبه دادیم و طلبه قم شدیم، در واقع هجرت بنده به قم با راهنمایی آن مرحوم بود. از این جهت خود را مدیون ایشان می دانم، هرچند از جهت دیگر نیز مدیون ایشان هستم. در دو سال اول یعنی سال های شصت و سه و شصت و چهار در یک مدرسه درس می خواندیم و در سال سوم پیشنهاد کردند در منزلشان که در ۴۵ متری عمار یاسر واقع بود ساکن شوم. در آن موقع هنوز ایشان مجرد بودند و ازدواج نکرده بودند. ما هم به منزل ایشان آمدیم و مدت دو سال در منزلشان ساکن شدیم و درس خواندیم. به یاد دارم در آن زمان قم بمباران و موشکباران می شد که خودش جریان مفصلی دارد. در این دو سال تمام مخارج ما را ایشان متقبل شده بودند و بسیار اهل سخاوت بودند. بنده در طول عمر خود شخصی به

سخاوت مندی و دست و دل بازی دکتر زاهدی ندیدم.

در عین اینکه سخاوت مند بود، دست و دل باز بود.

بی ادعا بود و توقعی هم نداشت و این برای من

آموزنده است. بعدا که ایشان ازدواج کردند و ما نیز متأهل

شدیم، جلسات هفتگی با دوستان مثل دکتر مهرابی، دکتر محمدی، آقای رحمانی، آقای یحیایی، آقای پرهیز کار و آقای فیروزی داشتیم که هر هفته شب های جمعه به صورت دورهای در منزل یکی از دوستان مثل دکتر زاهدی دور هم جمع می شدیم و احوال همدیگر را می پرسیدیم و در موضوعات مختلف به بحث و گفتگو و تبادل نظر می پرداختیم. خانواده ها نیز دور هم جمع می شدند و برای آن ها هم تنوعی بود.



حاج محمد نیساری

دغدغه‌مند

مردم گراش

و

محرومان

بود

از خدمت به مردم غافل نمی‌شد. در قم حضور داشت و مشغول تحصیل و تدریس بود، اما نسبت به محرومان منطقه و دیگر مناطق کشور دغدغه‌مند بود. بدون شک آن چیزی که امروز ما می‌دانیم، بخشی از خدمات او در مناطق محروم است؛ آن هم نه اینکه خودشان گفته باشد بلکه به طریقی باخبر شده‌ایم. برخی دوستان تعریف می‌کردند در سرکشی از مناطق محروم و روستاها متوجه انجام برخی اقدامات می‌شدیم که وقتی پیگیری می‌کردیم، می‌فهمیدم شیخ رضا بانی و مجری آن کار خیر است. ایشان علی‌رغم اینکه تحصیلات بالایی داشت و جزو نخبگان حوزه و دانشگاه به حساب می‌آمد، اما از زندگی و مشکلات مردم غافل نمی‌شد. انگار او پیش از آنکه استاد حوزه و دانشگاه باشد، ابتدا مسئول رسیدگی به مشکلات نزدیکان، آشنایان، محرومان و نیازمندان بود. شیخ‌رضا نسبت به مردم و محرومان با مهربانی و تواضع رفتار داشتند و ما برای یک بار هم ندیدیم که ایشان رفتاری انجام دهد یا سخنی بیان کند که نشانه‌ای از غرور و تکبر در آن باشد. ایشان مسئولیت‌پذیر بود، اما از دیده شدن و کسب پست و مقام پرهیز داشت. بارها از او درخواست کردیم تا امام جمعه شود یا اینکه کاندیدای انتخابات مجلس شود، اما پرهیز داشت؛ آن یک باری هم که کاندیدای انتخابات مجلس شورای اسلامی شد، بر اثر فشار و درخواست بسیار زیاد دوستان و شهروندان بود. ایشان وقتی که دیدند فرد دیگری نیست تا وارد این عرصه شود، کاندیدا شد. **حجت‌الاسلام زاهدی همچنین علی‌رغم اینکه در قم مشغولیت‌های بسیاری در حوزه تدریس و مدیریت داشت، اما نسبت به موضوعات شهر**

در ابتدا ضایعه فقدان و درگذشت حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر شیخ عبدالرضا زاهدی را به خانواده ایشان و دوستان‌شان تسلیت عرض می‌کنم. ایشان شخصیت برجسته‌ای دارد که ابعاد آن حتی برای نزدیکان و بنده که به مدت چند سال با ایشان رفت و آمد و ارتباط نزدیکی داشتیم، روشن نیست. ایشان انسانی بسیار بااخلاق و متین بود. اقدامات و خدماتی را که انجام می‌داد، مورد بازگو قرار نمی‌داد و تمایل هم نداشت کسی بداند چه خدماتی انجام داده است؛ این هم به دلیل تواضع و فروتنی بود که ایشان نسبت به دیگران داشت. او یک انسان متواضع، اما در عین حال سخت‌کوش و مردمی بود. **در هر حالی**

بی تفاوت نبود و بلکه بسیار پیگیر بود. گردهمایی‌ها و جلسات طلاب گراشی در قم با نقش آفرینی ایشان انجام گرفت و آن جلسات ثمرات و نتایج خوبی برای شهر داشت. عمده مباحثی که در آن جلسات مطرح می‌شد، مشکلات و مسائل شهرستان گراش بود. ضمن اینکه خانواده‌ها نیز با یکدیگر آشنا و رفت و آمد پیدا می‌کردند. در اواخر دهه شصت، پیگیری‌های بسیاری برای ارتقا گراش به بخش انجام گرفت. یکی از کسانی که در این رابطه نقش جدی و موثر داشت، مرحوم دکتر زاهدی بود. در آن دوره با پیگیری‌های ایشان به همراه دکتر امیر حمزه مهرابی دیداری با آقای نجفی مدیر کل وقت تقسیمات کشوری وزارت کشور داشتیم. نتایج آن جلسه مثبت و موفقیت آمیز بود. (در پرانتز خاطره‌ای که مربوط به آن روز است، نقل می‌کنم. از دفتر مدیر کل که بیرون آمدیم، یک نفر از انتهای راهرو به سمت ما آمد و پرسید: شما گراشی هستید؟ گفتیم: بله. ما را به دفترش راهنمایی و از ما پذیرایی کرد. او از افراد دبیرخانه شورای امنیت کشور بود. چند سال پیش از آن دیدار به دلایلی، اتفاقی بین دو شهر لار و گراش رخ داد که برخی به دنبال بدنام کردن شهر ولایتی گراش در کشور و در نزد مقامات بودند. در همین رابطه تیمی از تهران عازم گراش شد و در شهرداری جلسهای برگزار کرد. بنده به همراه دکتر مهرابی و آقای کارکن به آن جلسه رفتیم. یکی از آن افراد که به گراش آمده بود، دبیر شورای امنیت کشور بود. بنده در آن جلسه صحبت کردم و در خصوص دلایل آن اتفاق سخن گفتم و سپس از ایشان پرسیدم که آیا شما به گراش و گراشی‌ها حق نمی‌دهید که چنین کاری را انجام بدهند؟ دلایلی که بیان کردم این بود که درمانگاه گراش چهل سال است که به مردم

منطقه خدمت می‌دهد و حتی یکی دو خانه در خیابان درمانگاه، مسافرخانه‌ای برای بیماران و همراهان آنان بود. اکنون آن درمانگاه به دلیل عدم تخصیص پزشک تعطیل و به محل نگهداری حیوانات تبدیل شده و مردم برای کوچکترین اتفاق باید به لار مراجعه کنند. دوم اینکه در ابتدای انقلاب پمپ بنزین‌های سراسر کشور به غیر از مراکز شهرستان‌ها تعطیل شدند. به تدریج پمپ بنزین‌ها فعال شدند، اما پمپ‌بنزین گراش همچنان تعطیل است. مردم برای دریافت نفت و بنزین هم باید به لار مراجعه کنند. فرماندار وقت لار نامه نوشته که به دلیل نزدیکی گراش به لار، این شهر نیاز به پمپ‌بنزین ندارد. این تصمیم، مردم گراش را جریحه‌دار کرده است. دلیل سوم عدم اختصاص کالای کوپنی به مردم گراش است. جمعیت شهرهای لار و گراش ۴۵ هزار نفر است، اما کالایی به مردم گراش اختصاص پیدا نمی‌کند. لار به درخواست‌ها پاسخ می‌دهد که سهمیه شما جزو سهمیه لار نیست، اما وزارت بازرگانی می‌گوید سهمیه شما همان سهمیه شهرستان لارستان است.) مرحوم زاهدی در راهاندازی دانشکده علوم قرآنی در گراش نیز نقش موثری داشت. آن دانشکده دو دوره نیز فارغ‌التحصیل داشت، اما در نهایت به دلیل تصمیم شورای عالی انقلاب فرهنگی مبنی بر تجمیع مراکز دانشگاهی، دانشکده گراش در دانشکده شیراز ادغام شد. **ایشان دغدغه بسیاری نسبت به منطقه و شهر داشت و در این رابطه نیز تلاش‌های بسیاری انجام داد. اکنون جای تأسف است که مردم شهر از اقدامات و پیگیری‌های ایشان برای گراش کم‌اطلاع هستند. ایشان رزمنده و جانباز نیز بودند که بسیاری نیز نسبت به این موضوع کم‌اطلاع هستند.** خداوند ان‌شالله ایشان را با اولیائمه و شهدا محشور سازد.



دوره‌ی طلاب گراشی ساکن قم در منزل دکتر مهرابی



هر گنج سادات که

خدا داده به حافظ

از زمین دعای شب

و ورد سحری بود

حجت الاسلام اکبر پرهیزگار



اینجانب علی اکبر پرهیزگار سال ۱۳۶۵ وارد حوزه علمیه قم شدم. آشنایی بنده با مرحوم حجت الاسلام دکتر زاهدی رحمه الله علیه، به سال ۱۳۶۵ که به قم رفته بودم، برمی گردد. البته شنیده بودم که ایشان در قم تشریف دارند و مشغول تحصیل علوم حوزوی هستند ولی تا آن زمان ایشان را زیارت نکرده بودم. کم کم با شیخ رضا زاهدی و دیگر دوستان هم حوزوی آشنا شدم و تا زمان رحلت ایشان، با هم بودیم و از جهات مختلف هم علمی و هم معنوی از محضرشان بهره بردم. در مورد ویژگی شخصیتی مرحوم زاهدی باید عرض کنم که آنچه در شخص ایشان نمود داشت و یک درس بود برای بنده که از همان ابتدای آشنایی سرمشق برابیم بود «وقار و آرامش» و در کنار این مسأله «خلق نیک و رفتار نیک ایشان» بود که موجب می شد افراد جذب ایشان شوند و همراه با تفکر که این مسائل باعث می شد یک احترام خاصی برای ایشان قائل باشیم. برای اکثر مسائل از نظر ایشان استفاده می کردیم؛ هم خودم و هم دوستانی که با هم در قم بودیم.

در مورد دیدگاه سیاسی مرحوم دکتر زاهدی آنچه قابل ذکر است اینکه تابع ولایت بودن و تبعیت از رهبری از مهمترین ویژگی شخصیتی ایشان بود و خط مشی و سیاستی که مورد حمایت مقام معظم رهبری بود را قبول داشتند. تابع جناح خاصی نبودند بلکه همواره نگاه ایشان و دید ایشان مطابق نگاه و دید رهبری بود که بالاترین ویژگی ایشان بود.

در مورد ویژگی عبادی و معنوی و عرفانی مرحوم دکتر زاهدی بگویم که خیلی برای بنده درس بود از همان اوایل طلبگی ایشان به نماز اول وقت خیلی اهمیت می دادند و به مستحبات و عبادات نافله مخصوصاً نافله شب مقید بودند.

قبل از اینکه ازدواج کنند من با برخی از دوستان در خانه ایشان، در محله شاه حمزه سکونت داشتیم، خودم می دیدم وقت نماز شب بیدار بودند و نماز صبح و بعد هم تلاوت قرآن با صوت بلند قرائت می کردند که خودش یک درس بزرگ برایم بود و اگر موفقیت هم نصیب ایشان شد، چه در تحصیل و چه در تحقیق و سایر امور، به دلیل همان سحر خیزی و ارتباط معنوی بود که با خداوند داشتند و قرآن و دعا و تبعیت از اهل بیت علیهم السلام. در خصوص سبک زندگی و رابطه اجتماعی مرحوم زاهدی باید بگویم، دوستانی که با ایشان بودند هم اطلاع دارند که در ارتباط اجتماعی یک اخلاق اجتماعی خوبی با همه داشتند و سبک زندگی هم ساده و بی آرایش و بدون زرق و برق داشتند. همان طور که عرض کردم اکثر اوقات با دوستان گراشی در خانه ایشان جمع بودیم و این خلق نیکویی که داشتند باعث می شد بیشتر در کنار ایشان باشیم و هم بهره علمی و معنوی بیشتری ببریم و این سبک زندگی بعد از اینکه ازدواج کردند هم ادامه داشت که خود یک درس برای دیگران بود. ساده زیستی بالاترین ویژگی ایشان بود؛ بدور از اسراف زندگی می کردند در حین حال نظم خاصی در ظاهر ایشان دیده می شد. نکته دیگر این که از جمله ویژگی های شخصیتی مرحوم زاهدی این بود که اگر طلبه ای در حوزه، حال چه اداری چه درسی به مشکل بر می خورد، تلاش ایشان این بود که مشکل را حل کنند حتی اگر مشکل مادی بود، درصدد حل مشکل وی بر می آمد. این خصوصیت ایشان خود یک دلگرمی برای طلاب بود. دکتر زاهدی در بین مدرسین و اساتید حوزه شخصیتی شناخته شده بودند و در جایی که نیاز به معرف بود ما ابتدا ایشان را بعنوان معرف، معرفی می کردیم. نکته ای که قابل ذکر است اینکه بنده هیچ وقت نشنیدم بحث مادیات کنند که خیلی برایم مهم بود تمام هم و غم ایشان تحصیل و تحقیق و پژوهش بود و اکثر اوقات که در حضورش بودیم در سکوت بود و اگر سوالی داشتیم جواب می دادند یا اگر لازم بود خود ایشان نکته های بیان می کردند و ما استفاده می کردیم.

در جهت رشد شهرستان گراش خیلی تلاش داشتند که ناشی از همان حس مسئولیت پذیری بود که ایشان داشتند. در مورد پیشرفت زادگاهش و مسائل اجتماعی و فرهنگی گراش پر تلاش بود، بطوری که می توان گفت اکثر پیشرفت هایی که نصیب مردم و شهرستان گراش شد مدیون تلاش ایشان بود که باید همیشه یاد ایشان را گرامی بداریم و برای شادی روح مرحوم زاهدی دعا کنیم.



زاهد
و
مجاهد

بر اصول انقلاب و تفکر ارزشی مصر بودند

حجت الاسلام دکتر صادق استوار



سال ۷۸ بعد از اتمام پایه ششم برای تحصیل در سطوح عالی هوزوی به قم عزیمت کردم که به یاد دارم در آن ایام حاج آقا زاهدی ما را مورد تفقد خود قرار داده و برخی جمعه‌ها بعد از نماز جمعه ما را به صرف ناهار به منزل خود دعوت می‌کردند و از همان اوایل عزیمت به قم هوای ما را داشتند و از همان زمان تواضع و کم‌گویی ایشان در ذهن بنده حک شده و سعی داشتند حتی‌المقدور ما تا هواردها درد غربت را کمتر حس کنیم و از همان زمان، بزرگی‌های ایشان در ذهن ما ماندگار شد.

به لحاظ ویژگی‌های شخصیتی ایشان شخصی بسیار متخلق به اخلاق اسلامی بودند که گویی هیچگاه در عمر خویش از کنار غرور رد هم نشده بودند و تواضع در تمام حرکات و سکنات ایشان موج می‌زد. سلوک سیاسی - اجتماعی ایشان کاملاً ولایت‌مدارانه بود و در دیدگاه‌های خویش اصول انقلاب را کنار نمی‌زد که به مطامع دنیوی دست یابد، نمونه بارز آن در کاندیداتوری ایشان از منطقه لارستان بود که آن روزها موج اصلاح‌طلبی غلبه داشت و بسیاری برای رای آوری، خود را به اصلاحات گره می‌زدند ولی به یاد دارم ایشان همان موقع بر ارزش‌ها و اصول انقلاب و فاصله‌گذاری با تفکرات غیرانقلابی، پای‌بند و مصر بود. از نظر توانمندی علمی، تالیف مقاله‌های فراوان و چاپ در مجلات رسمی علمی-پژوهشی و عضویت هیات علمی در دانشگاه دولتی به عنوان نمونه می‌توان ذکر کرد. از تواضع علمی ایشان باید بگویم در برخی موارد که دانشجویان ایشان مقالات قرآنی - مدیریتی می‌نوشتند در بخش مدیریتی آن به متخصصین مدیریت ارجاع می‌داد و از آن‌ها می‌خواست نوشته‌های دانشجویان را ارزیابی کنند و نظرات تخصصی مدیریتی خود را بیان کنند و این تواضع علمی را همه اساتید ندارند و در زمینه آموزشی و پژوهشی با آموزش دانشجویان در مقاطع مختلف و راهنمایی و داوری پایان‌نامه‌ها و رساله‌های علمی و نوشتن مقالات قرآنی و یا ارزیابی آن‌ها از برکات و یادگاری‌های آموزشی و پژوهشی ایشان است.

در زمینه توانمندی‌های مدیریتی و اجرایی ایشان که در خدمات نهان و ظاهر ایشان به شهر گراش در این ۴۰-۳۰ سال گذشته قابل ردیابی است و ایشان اگر به کاری یا وظیفه‌ای ایمان داشتند با توانمندی‌های مدیریتی و اجرایی خویش آن را به منصفی ظهور می‌رساندند بسیاری از خدمات به جا مانده و موجود گراش حاصل پیگیری‌های مدیریتی و اجرایی ایشان می‌باشد. خدمت به مردم و خلق خدا از مصادیق کار حسنه و نیک است که واقعا ایشان در اوج آن بودند. به یاد دارم قبل از ازدواج در اندیشه تامین مسکن در قم بودیم که ایشان بعد از شنیدن این موضوع پیشنهاد داد ما در طبقه پایین منزل ایشان که بسیار وسیع و روشن و باصفا و نوساز بود زندگی کنیم. ما اوائل ازدواج به مدت حدوداً ۲۰ ماه که در خدمت ایشان بودیم و با وجود اینکه بسیار ناشی و ناپخته بودیم به یاد ندارم هیچ‌گاه تذکری بدهند یا ابراز ناراحتی کنند و با وجود کوتاهی‌ها و قصور ما هیچ‌گاه از سعه صدری که داشتند به روی ما مهم نمی‌آوردند. آن زمان ما وسیله نقلیه نداشتیم و طبیعتاً می‌بایست برای تامین آب شیرین از ایستگاه‌های فروش آب شیرین آب تهیه می‌کردیم ولی ایشان هوای ما را داشتند و می‌فرمودند شما فقط دبه ۱۰ لیتری خود را در راه پله بگذارید و ما آن را برای شما پر می‌کنیم. خدا رحمتش کند. طبعاً به خاطر نداشتن وسیله نقلیه ما در مضیقه بودیم ولی ایشان حتی المقدور در رفتن به دوره‌های همشهری‌ها ما را با خود می‌بردند. به یاد دارم اوایل ازدواج که خانم بنده که محصل بودند برای ثبت‌نام باید به مراکز علمی مختلف مراجعه می‌کردیم که ایشان با آن شان و رتبه علمی بالا در کمال تواضع در مراجعه به این مراکز ما را همراهی می‌کردند و به ما کمک می‌کردند و ما الطاف ایشان را هیچ‌گاه فراموش نمی‌کنیم. الحق و الانصاف نام خانوادگی ایشان برزنده‌اش بود چه آنکه علیرغم تمکن مالی نسبی ولی ایشان سبک زندگی کاملاً زاهدانه و بی‌هیچ تعلقی داشتند و همیشه تا ضرورت ایجاب نمی‌کرد سخنی بر زبان نمی‌آوردند و از عاملین به گفتار حکیمانه‌ی کم‌گویی و گزیده‌گویی بودند.



حجت الاسلام دکتر حمید نجاتی

روحانی آتش به اختیار

و از نظر دیدگاه فکری و عمل ظاهری تابع نظری رهبری نظام امام خمینی (رض) و مقام معظم رهبری در عمل بودند، علاوه بر پذیرش ذهنی و اعتقادی به ولایت فقیه. از نظر اجتماعی اگر می‌دید که جایی خلایی است و می‌دید که می‌تواند آن خلأ را پر کند آن کار را انجام می‌داد و قبل از اینکه سمتی در دانشگاه داشته باشند برای تبلیغ در محرومترین جاهای کشور در ماه محرم و صفر و رمضان انتخاب می‌کردند و اگر تشخیص می‌داد که فلان مکان به وجودش نیاز است با هزینه و وسیله شخصی خود به آن منطقه می‌رفت و ایشان مصداق یک روحانی آتش به اختیار بود.

در واقع آن چیزی که مورد پذیرش خداوند می‌باشد همان تقوی الهی است و ایشان با داشتن صفت تقوی که مورد تایید اسلام است، مورد برکت در علم ایشان شده بود و مطالعاتی که داشتند براین پایه استوار بود و لذا پایان نامه‌اش جزو برترین پایان نامه‌ها انتخاب شده بود و آزمون دکتری هم در دانشگاه تهران قبول شدند و همزمان در دانشگاه آزاد هم امتحان دادند که رتبه ایشان در دانشگاه آزاد رقم یک یا دو بود. از لحاظ علمی قوی بودند و استعداد زیادی داشتند. آن چیزی که در بخش اجرایی برجسته‌تر است، ایشان در دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم قم که مسئولش حاج آقای احمد عابدی بودند و ایشان معاون آموزشی ایشان بودند و زمان مدیریت ایشان در چند شهرستان از جمله در گراش با وجود موانع و کمبود و مخالفت‌ها چندین دانشکده را راه‌اندازی کردند و علی‌رغم این سختی‌ها برای راه‌اندازی این مراکز بسیار زیاد مسافرت داشتند به تهران و مراکز استان و شهرستان‌ها و باعث

از سال ۱۳۷۲ وارد حوزه علمیه شیراز شدم و از سال ۷۵ و ۷۶ به قم منتقل شدم و از همان بدو ورود با دکتر زاهدی آشنا شدم. برای انتقال من از شیراز به قم بخاطر محدودیت‌هایی که حوزه قم داشت خیلی مشکل بود و جناب دکتر زاهدی خیلی برای انتقال من تلاش کرد و به دیگران روزی که من منتقل شوم، من یک صفتی را که در واقع ریشه همه فضایل است را در جناب مرحوم زاهدی می‌دیدم. ایشان مصداق این فرمایش امام صادق (ع) بود که «رأس الحکمة مخافة الله» این صفت در وجود ایشان بخوبی بروز و ظهور داشت. هر چند این صفت خوف و ترس از خداوند یک امری ذاتی و درونی است، ولی آثار آن در برخورد با دیگران می‌توان به عینه مشاهده کرد. چون اگر کسی این صفت را داشته باشد بقیه اعمال و رفتار نیک هم به تبع آن می‌آید.

ایشان از نظر دیدگاه سیاسی، شخصی ولایی و انقلابی بود و سابقه جنگ و جانبازی دارند



ایشان از هر نظر خیلی بالاتر از این رده زندگی می‌توانست زندگی کند، چون اطرافیان ایشان خیلی متمول و دارای سرمایه زیاد بودند و خیلی از بانیان خیر در گرایش و جاهای دیگر هستند. او می‌توانست از سرمایه آن‌ها برای زندگی خود استفاده کند، ولی ایشان زندگی خود را در حد زندگی معمولی بسنده کرده بود. مثلاً ایشان دنبال ماشینی گران قیمت نبودند و به ماشین پژو ۴۰۵ بسنده کرده بود. ما موکبی در استانبول داشتیم و ایشان پیگیر بود و از من خواستند که کتابی را درباره گروهی از علویون که در آنجا بودند را برایشان تهیه کنم (علویون گروهی ده تا بیست میلیون نفر از مردم ترکیه هستند که اصلیتشون شیعه بودند با تعلیم ناقصی که از زمان روی کار آمدن آتاتورک از اسلام و شیعه پیدا کردند اکنون سنی مذهب هستند). به هر حال من فقط توانستم چند کتاب به زبان ترکی برای ایشان تهیه کنم. آقای زاهدی بیشتر دنبال تدریس بودند تا تالیف، هرچند ایشان مطالعات بسیار زیادی داشتند و توانایی تالیف کتاب هم داشتند ولی مشغله زیاد مانع نوشتن مقالات و تالیفات ایشان شده بود. ایشان از کسانی بودند که هوای شهرستان گراش را زیاد داشتند و جلسه هفتگی و دید و بازدید خانوادگی که هر هفته منزل یکی از دوستان بودیم در این جلسات مسائل مهم شهر و سیاسی کشور و یا مسائل عادی مطرح می‌شد و ماها که سمنان کمتر بود بسیاری از سوالاتمان را مطرح می‌کردیم و جواب قانع کننده‌ای از طرف ایشان و دیگر دوستان می‌گرفتیم.

ارتقا جایگاه دانشگاه علوم و معارف شدند تا جایی که ۲۲ دانشکده را به راه انداختند و با اخلاق و رفتار خوبی که داشتند مجوزهای زیادی برای راه اندازی دانشکده معارف دیگر شهرستان‌ها در سراسر کشور گرفتند. دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم جزو دانشگاه‌های غیرانتفاعی و وابسته به سازمان اوقاف و امور خیریه است که خود دانشگاه در قم است و دانشکده‌های دیگر که زیرمجموعه این دانشگاه هستند در استان‌ها و شهرستان‌های دیگر از جمله گراش وجود داشت. بنده که مسئولیت این دانشکده را به عهده داشتم هرگاه به مشکلی برخورد می‌کردم با جناب زاهدی مشورت می‌کردم و ایشان مشکل را برطرف می‌کرد و ما کارها را پیش می‌بردیم (البته دانشکده گراش در مرحله کارشناسی بود).

بخاطر مرادوات زیادی که با مرحوم دکتر زاهدی داشتم دو نکته است که در مورد ایشان باید صحبت کنم: یکی در مورد «نماز شب» ایشان بود که این تهجد ایشان را به مقام محمود رسانده بود. بخاطر هم‌نشینی با این مرد بزرگ غیرمستقیم متوجه می‌شدیم که همواره نیم ساعت تا ۴۵ دقیقه قبل از اذان صبح به عبادت و تهجد می‌پردازند. دیگر «اخلاص» ایشان بود. کارهای زیادی بود که ایشان برای گراش انجام می‌داد و هیچکس جز همراهان و نزدیکانش مطلع نمی‌شدند. واقعا از ریا پرهیز می‌کرد و هیچ چشمداشتی هم نداشت و در این پیگیری‌هایی که برای گراش انجام می‌داد هیچ سهمی برای خود و اطرافیانش نمی‌خواست و فقط برای ارتقای شهرستان تلاش می‌کرد.



دوره‌می گراشی‌های ساکن قم در منزل مرحوم زاهدی (سال ۹۱)

فرمول جبر و ریاضیات را در خواب حل می‌گردد

شیخ رضا یحیایی



مرحوم زاهدی حتی یک شب هم نماز شبشان ترک نمی‌شد. ایشان کم‌صحبت بود و هیچ‌گاه کلامی بی‌مورد از ایشان نشنیدیم مگر اینکه از ایشان سوالی پرسیده شود و جواب دهد. همیشه خوش‌رو و متبسم بود بطوری که هیچ‌گاه ندیدیم حتی یکبار هم عصبانی بشود و یا صدایش از حد معمول بلندتر کند. **همه و غم ایشان انقلاب و جنگ بود و چندین بار زخمی شدند. مطلبی که شاید کمتر کسی متوجه آن شده بود. هر چند من چندین بار اصرار کردم پرونده‌ای در بنیاد تشکیل دهد ولی هر بار سر باز می‌زد تا مبادا شائبه‌ریا در عمل مخلصانه‌اش باشد. بیشتر کارهایی که انجام می‌داد مخلصانه بود. مثلاً برای پیگیری مشکلات و پیشرفت گراش، شاید هفته‌ها وقت صرف می‌کرد چه در قم و چه در تهران، ولی کمتر کسی متوجه آن می‌شد. به هر حال اخلاص یکی از صفات واقعی ایشان بود. اما از نظر علمی همین بس که دروس سطح که معمولاً ده سال طول می‌کشند، ایشان در عرض ۵ سال طی نمودند. بسیار پر استعداد بودند؛** یادم است می‌گفت زمانی که دبیرستان بودم در خواب فرمول‌های جبر را حل می‌کردم. یکی از همکلاسی‌هایم چون بلند بلند در خواب حرف می‌زدم آن را یادداشت کرده بود. بعد که مطالعه کردم دیدم تمامی آن درست است. بعد از گرفتن مدرج علمی حوزوی و دانشجویی با آیت‌الله موسوی اردبیلی مشورت کرده بود که قاضی شود. ایشان فرموده بود اگر آنجا خوب بود، من می‌ماندم. تبخّر ایشان در فقه، مثال‌زدنی بود که به جد ایشان مجتهد بود و در علوم قرآنی و حدیث استاد راهنمای ده‌ها بلکه صدها دانشجو بود که اینک همه در غم از دست دادن راهنما و مرشد خود عزادار شدند. به هر حال قدر زرزگر شناسد قدر گوهر گوهری چون بنا بر اختصار بود، ذکر صفات و ویژگی‌های ایشان در این سطور نمی‌گنجد ولی آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید. امیدوارم خداوند روح بزرگ این مرد عظیم‌الشان را در اعلی‌علیین قرار داده و ما را هم مورد شفاعت قرار دهد.

مقدمتاً عرض می‌کنم مرحوم حاج شیخ عبدالرضا زاهدی قبل از اینکه دوست و همراه و راهگشا و مشاور من در رابطه با حوزه و دانشگاه باشند، از نظر نسبی در واقع این عم ما بود یعنی پدر بزرگ ایشان با پدر بزرگ اینجانب برادر بودند و جد بزرگ ایشان و ما مرحوم زاهد بود و به همین دلیل فامیلی ایشان زاهدی بود. فامیلی ما هم زاهدی بود که مرحوم ابوی آن را بمناسبت نام پدرشان (یحیی) به یحیایی تغییر دادند. اما به مناسبت و معاشرت طولانی که با ایشان داشتم جناب دکتر حاج حمزه مهرابی درخواست نمودند چند کلمه‌ای هر چند مختصر از ایشان نگاشته شود. ابتدا عرض می‌کنم ایشان در اوائل طلبگی در حجره‌ای در مدرسه خان که هم‌اکنون هم در روبروی حرم شریفه حضرت معصومه (س) به همان سبک قدیم پیرجاست سکنی داشتند و بیشتر تنها خدمت ایشان می‌رسیدیم. یادم است همیشه با وجود تمکن مالی غذای بسیار ساده درست می‌کردند. از قضا روزی مرحوم پدرم برای ملاقات من به قم تشریف آورده بودند، چون آدرس سرراست مدرسه خان داشتند خدمت آقای زاهدی رسیدند و باتفاق ایشان نزد من آمدند. ناچار ما نان و سیب زمینی آب‌پز بود. ظاهراً ناچار نزد آقای زاهدی همین مختصر غذا بود که مرحوم پدرم به مزاح فرمودند مثل اینکه امروز ناهار در حوزه (نوبت) سیب زمینی است. اینجانب حدود شش سال در زمان مجردی و مدتی نیز پس از ازدواج که ایشان نیز متاهل شدند در منزل ایشان بودم. البته خانهای محقر در محله فقیرنشین قم تهیه کرده بود که اینجانب و چند نفر از طلاب آن زمان مثل: آقای شیخ صادق رحمانی و شیخ محمد رضائی (اهل براک‌لار) در آن منزل سکونت داشتیم. از خصوصیات اخلاقی ایشان این بود که در هر صورت ناهار را خودش تهیه می‌کرد و حتی اجازه شستن ظروف را هم به کسی نمی‌داد و اصولاً اجازه پخت و پز و کارهای خانه به کسی نمی‌داد. یعنی ما مهمان به تمام معنا بودیم. به طور مختصر عرض می‌کنم که از جمله خصوصیات اخلاقی ایشان که الگوی زی طلبگی اینجانب و سایرین بود، اصرار بر تهجد و نماز شب و نماز اول وقت بود، تا جایی که یادم است



عبدالعزیز فیروزی

خواهران که با هزینه برادرشان حاج زینل ساخته شده از جمله کارهای ایشان محسوب می‌شود. هر در خواستی از ایشان می‌شد چه اجتماعی و چه فردی، اگر می‌توانست و صلاح بود، ایشان با روی باز استقبال می‌کرد. **گوشه‌گیری و انزوا در کار ایشان نبود البته از تبلیغات و خودنمایی به شدت پرهیز می‌کرد. از نظر سیاسی، ایشان پیرو محض ولایت بود و در همه حال نظر ولی‌فقیه را بر نظر خودش ترجیح می‌داد و این موضوع در همه جمع‌ها به وضوح مشخص بود و وی را به ولایت‌مداری می‌شناختند و با کسانی که با ولایت نبودند، زاویه داشت.** زمانی که ایشان برای مجلس کل‌دینا شدند شبی بود آمد درب خانه و گفت قصد چنین کاری را دارم. وقتی پرسیدم شما که هر چه ما اصرار می‌کردیم قبول نمی‌کردید، چه شد که به یکباره تصمیم گرفتید؟ فرمودند به دنبال فرمایش رهبری و اینکه نیروهای انقلابی خودشان را در معرض انتخاب مردم قرار دهند، احساس کردم باید ورود پیدا کنم؛ چه انتخاب بشوم و چه انتخاب نشوم. از نظر علمی ایشان فرد باهوش و با استعدادی بود. آن زمان هر کس با هر مدرک رسمی می‌توانست وارد حوزه شود که معمولاً زیر دیپلم بودند ولی ایشان با معدل بالای ۱۹ و خوردن دیپلم را گرفت، بعد وارد حوزه شد و در سنین نسبتاً پایین به درجه **اجتهاد رسید. اما به این اکتفا نکرد و مدارک لیسانس و فوق لیسانس و دکتری رسمی دانشگاهی را هم اخذ کرد.** از حیث مدیریتی هر چند از زبان ایشان ما چیزی نمی‌شنیدیم، ولی غیرمستقیم از همکاری‌اشان می‌شنیدیم که حقیقتاً ایشان یکی از نخبگان مدیریت هستند که موجب افتخار ما گراشی‌ها بود که در سطح کلان کشوری و دانشگاهی با شعبات مختلف در سراسر کشور دارند به خوبی اداره می‌کنند. از نظر سلوک معنوی ایشان یک عارف به تمام معنا بود. انسانی وارسته و خودساخته و شیفته اهل بیت بود. ایام عزالداری خیلی وقت‌ها با هم می‌رفتیم حرم یا مدرسه فیضیه، موقع روضه‌خوانی به شدت متأثر می‌شد و به پهنای صورت اشک می‌ریخت با یادآوری حالات آن عزیز آن هم احساسات بر من مستولی گشته لذا خوب نمی‌توانم خطرات آن دوران را بیان کنم. از نظر سبک زندگی واقعا یک الگو بود. باوجود اینکه از خانواده مکننداری بودند ولی به هیچ وجه این را نشان نمی‌داد. بی‌تکلف و ساده بود هر کس می‌رفت پیشش راحت بود و با او احساس خودمآیی می‌کرد و جاذبه عجیبی داشت. خنده بود و درصدد رفع غم و غصه از دیگران بود. از عزیزانی که زحمت مصاحبه را می‌کشند و درصدد جمع‌آوری خاطرات ایشان هستند، به خصوص دکتر مهرابی تشکر می‌کنم.

شاید کمترین تعبیری که می‌توانم بکار ببرم این است که یکی از دوستان نزدیک دکتر زاهدی هستیم. با توجه به نزدیکی منزل ما که در یک محله و کوچه بودیم از کوچکی همدیگر را می‌شناختیم. اما شناخت بیشتر ما برمی‌گردد به سال ۷۶ که من برای ادامه تحصیل به تهران رفتم ولی با خانواده در قم ساکن شدم. محل سکونت ما در قم نیز بسیار به خانه ایشان نزدیک بود و با ایشان رفت و آمد خلوادگی داشتیم. واقعا یکی از بهترین دوران زندگی ما آن هشت سالی بود که در قم و در جوار این عزیز از دست رفته بودیم. **از نظر شخصیتی ایشان مصداق فرمایش امام علی (ع) بودند که فرمودند: «إِنَّمَا تَمَّ الْعَقْلُ نَقْصَ الْكَلَامِ».** ایشان معمولاً آدم «ساکتی» بود و تا سوالی نمی‌پرسیدی، حرفی نمی‌زد. ابتدا به ساکن شروع‌کننده صحبت نبود. در پاسخ به سوال نیز خیلی دقیق، عالمانه و حساب‌شده جواب می‌داد. اطلاعات زیادی هم داشت. مسائل شهر و منطقه و کشور را خوب می‌دانست و آدم را متعجب می‌کرد که چقدر وقت دارد که به همه مسائل برسد. بسیار انسان «مهربانی» بود. بطوری که در زمان حیات شریفش هم زبانزد خاص و عام بود. «مهمان‌نوازی» یکی دیگر از خصوصیات بارز وی بود. در گرده‌مآیی دوره‌ای که مثلاً هر دو ماه نوبت یکی از خانه‌های ما می‌شد، نوبت منزل شیخ رضا که می‌شد، بخاطر اشتیاق ایشان به مهمان و روی گشاده ایشان کمتر کسی غیبت می‌کرد و اگر کسی نمی‌آمد پیگیری می‌کرد و علت را می‌پرسید. روزهای خاص مثل عید فطر و قربان و... هم همه گراشی‌ها منزل ایشان جمع می‌شدیم و ایشان نیز بهترین غذاها و بهترین میوه‌ها و شیرینی‌ها را تهیه می‌کرد. هرگز سخن بیهوده نمی‌گفت و بیانات سیاسی و علمی‌شان هم با ذکر مستندات و منابع بود. ایشان خدمات زیادی به شهر گراش کرد. بعدها من متوجه شدم که برای تاسیس بخش‌داری گراش چقدر به اتفاق دکتر حمزه مهرابی و حاج محمد نیساری به وزارت کشور رفت و آمد داشته‌اند. همچنین در رابطه با امام جمعه بعد از حاج آقای معصومی (اولین امام جمعه) تلاش زیادی می‌کردند که برای گراش امام جمعه معرفی شود چون دوران جنگ بود و بیش از چهار سال امام جمعه نداشتیم. وجود امام جمعه در این شرایط به شدت ضروری بود. با پیگیری مستمر ایشان و برخی دیگر از دوستان، بالاخره حاج‌آقای موسوی پور به عنوان امام جمعه معرفی شد. البته از طرف دبیرخانه چندین بار به خود ایشان پیشنهاد داده بودند ولی قبول نکرده بود. از ویژگی‌های ایشان این بود که اگر کاری را شروع می‌کرد تا آن را به سرانجام نمی‌رساند از پا نمی‌نشست. تاسیس و راهاندازی سازمان تبلیغات و حوزه علمیه به خصوص حوزه



حجت الاسلام رضا نفیس حکیمی

پنج خاطره از مردی مجاهد و متواضع

فرد بدهید. این اتفاق در حالی صورت می گرفت که آن فرد نمی دانست شهریه چه کسی نصیبش می شد. این اتفاق تا جایی که بنده اطلاع دارم، قریب به سه سال تکرار شد تا اینکه شهریه آن فرد وصل شد.

چهار. در سفری که به اتفاق ایشان به تهران رفته بودیم. یکی از همراهان به دلیل مشکلات شخصی و خانوادگی که داشت در مسیر پیاده و سیگاری خریداری کرد. مرحوم زاهدی وقتی این صحنه را دیدند، گفتند سیگار را به خیابان بباندا تا زیر لاستیک ماشین ها له شود؛ والا دوستی مان همین جا به پایان می رسد. آن فرد مقداری خودداری کرد، اما مرحوم بسیار جدی بود. آن شخص گفت پایمال کردن سیگار صحیح نیست. مرحوم زاهدی هم گفت آن را به فردی که اعتیاد به سیگار دارد، ببخش. تا آن فرد این کار را انجام نداد، آقای زاهدی با او حرف نزد.

پنج. با ایشان به جبهه جنوب رفتم. وقتی توسط اعزاز مبلغ در اهواز تقسیم شدیم، من و ایشان سهم لشکر ۴۱ تارالله کرمان به فرماندهی سردار شهید قاسم سلیمانی شدیم. ایشان در گردان شهدا مشغول تبلیغ شد. یکی از روزها که به ایشان سر زدم، منبری ماندگار ارائه داد که شرح مبسوط آن را در سفری که به گراش داشتم، خدمت مرحوم پدر ایشان بازگو نمودم.

یک. پنج نفر بودیم در منزل واقع در ۴۵ متری عمار یاسر مرحوم زاهدی با ایشان زندگی می کردیم. هم منزل متعلق به ایشان بود و هم در اکثر اوقات مادر خرج خودشان بودند. در آن ایام یکی از این ۵ نفر، ۱۸ میهمان برایش رسید. او دغدغه داشت. مرحوم زاهدی به او گفت نگران نباش. برنجش را در خانه طبخ می کنیم. کبابش را هم از بیرون تهیه می کنیم. اما ناگاه در هنگام سفره انداختن، دیدیم که چلو به دلیل فاصله ای که در آن دیده شد، قابل استفاده نیست. ایشان متقاعد نشد که پلو سر سفره آورده شود و با کباب پذیرایی انجام گرفت و بابت چلو پوزش طلبید.

دو. علیرغم وضعیتی که خانواده مرحوم در دارایی و مکنات مالی داشتند، ایشان بسیار افتاده و متواضع بود. از زرق و برق های دنیا دوری می گزید. یکی از بستگان ایشان در دهه شصت، اتومبیلی برای ایشان خریداری کرد، اما به دلیل زی طلبگی حاضر به استفاده از آن نشد. تا آنکه خریدار آن را به پیکان تبدیل کرد و برای او فرستاد.

سه. زمانی که در مدرسه خان (مدرسه آیت الله بروجردی) ساکن بود. ایشان به خادم مدرسه (آقای موسوی) که وکیل شهریه ایشان بود، سفارش نمود که شهریه دریافتی اینجانب را هر ماه به فلان

زاهد
مجاهد



همراهان

استاد

روایت اساتید دانشگاهی از اقدامات مرحوم زاهدی

گره‌گشایی از مشکلات مردم

آرام اقتیانوسی بود



حجت الاسلام والمسلمین دکتر محمد مهدی گر جیان عربی استاد تمام دانشگاه باقراعلوم (ع) و جامعه المصطفی (ص) می باشد که سابقه مسئولیت های زیادی از جمله ریاست دانشگاه علوم و معارف قرآنی را در کارنامه دارند که در آن مقطع، مرحوم دکتر زاهدی به عنوان معاون آموزشی و پژوهشی ایشان مشغول خدمت بودند. از ایشان بیش از سی جلد کتاب و بالغ بر صد مقاله به جامعه علمی عرضه شده است.

انا لله و انا الیه راجعون. کل من علیه فان و ببقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام. از اینکه بخواهم درباره دوست و برادر ارجمند جناب دکتر عبدالرضا زاهدی صحبت کنم بسیار برایم سخت و مشکل است، راجع به برادری که از بدو ورودم به دانشگاه علوم و معارف قرآن با ایشان آشنا شدم. در سال ۱۳۸۴ و از روزی که با ایشان آشنا شدم جز خیر و نیکی، انسانیت و برادری از ایشان چیزی دیگری ندیدم «و لا نعلم منه الا خیرا» در زمان مسئولیت من در دانشگاه، ایشان در جایگاه معاونت آموزشی و پژوهشی حقیر انجام وظیفه می کرد. من به اختصار ویژگی های این برادر عزیز نورانی و بهشتی را در سه عرصه بیان می کنم: الف: در عرصه اخلاقی، که نماد اول وجودی ایشان است؛ بسیار حلیم، کم حرف، صبور، مهربان، بی ادعا، اهل احترام، چشم پاک، دست پاک و در یک کلمه خیر خواه و یک برادر به تمام معنا دلسوز برای دانشگاه، دانشجویان و اساتید بودند. **حریم دار، ولایی، انقلابی، علاقمند به حضرت آیت الله العظمی خامنه ای عزیز مقام عظمای ولایت؛ به ایشان بسیار علاقمند بود. و اینکه ایشان جانباز و ایثارگر بودند.** این هایی که می گویم هر کدام یک کد است و برای تک تک این ها به عزیزانم قسم یاد می کنم که می توانم ساعت ها درباره اش صحبت کنم. حریم داریش، اهل ولایی بودنش، متعبد بودنش، چشم پاک بودنش، دست پاک بودنش... هر کدام یک جلسه کامل می طلبد. ب: در حوزه علمی، فردی بود که علم ایشان با یک برخورد با ایشان کاملا آشکار و هویدا می شد. از نظر علمی بسیار فاضل، در ادبیات عرب خیلی مسلط، در تفسیر علوم قرآن بسیار بسیار متبحر و استاد بود. استاد مسلم در مباحث فقهی و اصولی، روحانی به تمام معنا، حقا واژه «روحانیت» برانده وجودش بود. تدریسی موفق داشت، نوآوری ها و نواندیشی ها، طراحی نوین در

سیک تدریس از ویژگی‌هایی بود که این برادر عزیز، نورانی و فقید از آن برخوردار بود. علاقمند به فراگیری، صبوری بی‌ادعا و... تا کسی حرفی نمی‌زد، ایشان هم حرف نمی‌زد. کم حرف بود. گویا روزه سکوت گرفته بود. مگر لازم ببیند و صحبت کند. همچون اقیانوسی آرام جلوه می‌کرد. ج: در عرصه اجرایی: در برنامه‌ریزی بسیار بسیار دوراندیش بود. قوی فکر می‌کرد. «ان الله تعالی، یحب معالی الامور و اشرافها و یکره سفاسفها» فکر می‌کرد. **مدیریت پرتلاش و خستگی‌ناپذیر بود. انسانی وظیفه‌محور بود. کم می‌خواست و زیاد کار می‌کرد. معنا و تجسم واقعی «قلیل المؤمنه و کثیر المعونه» بود، شخصیتی عظیم بود. انسانی تیزهوش اما بدون اینکه نمودی داشته باشد. همراه بود با بنده، با دوستانش، با دیگران هم‌دل بود.** از ویژگی‌هایی که ایشان داشت امانت‌داری بود؛ هم در عرصه مالی، هم در عرصه اداری و هم در عرصه عرضی و آبرویی. وقتی خبر رحلتش را شنیدیم، در مشهد بودم. خدا می‌داند چقدر در فراقش گریستم. آنجا به دامن ثامن الائمه علی ابن موسی الرضا (ع) متوسل شدم و درخواست کردم، این برادرم را مهمان خودشان قرار دهند، که حتما قرار داده‌اند. برادر جانبازی که یک بار هم به زبان نیاورد که اهل جبهه بوده تا چه رسد به جانبازی‌اش، ایثارگری‌اش. من امثال ایشان را در میان رفقای خودم خیلی کم دارم هم مُحب حقیر بود و هم محبوب بنده بود. روزی که دکتر احمدی که رابطه من با ایشان را می‌دانست و خبر رحلت ایشان را به من داد، **حس کردم برادر تنی خود را و دوستی بسیار بسیار عزیز را از دست داده‌ام. هنوز که هنوز است نتوانستم فراقش را تحمل کنم. هر وقت به یادش می‌افتم حالم دگرگون می‌شود و نمی‌توانم جلو اشک خود را بگیرم.** از همین فرصت استفاده کنم و تسلیت عرض می‌کنم به خانواده‌اش، به فرزندان و به همسر بزرگوارش و دوستانش. ان‌شالله که وجود اقدس الهی به واسطه حسین ابن علی علیه السلام ایشان را در زمره حسینیان قرار بدهد و مهمان سفره خودش قرار بدهد و از نعمات ویژه خود بهره‌مند بگرداند؛ چرا که او اهل بیته بود و اهل قرآن بود و نمی‌توانست از آن‌ها جدا باشد و آن‌ها هم رسم آقایی خود را می‌دانند و امثال دکتر زاهدی را در حریم خود راه خواهند داد و از نعمات ویژه خود بهره‌مند خواهند کرد. ان‌شالله که عزیزان ایشان و فرزندان راه ایشان را ادامه بدهند؛ در اصل الهی بودن، ولایی بودن، انقلابی بودن، عشق به نظام و رهبری و خون شهید و ایثارگری بمانند و مانند پدر تفکر و رفتار کنند و آینده را طوری زندگی کنند که پدرشان آنگونه از آنان انتظار داشت. خدا را قسم می‌دهم، به حق موالیث قسم، به حق امام رضایی که وقتی به ایشان متوسل شدم گفتم آقا جان نام شریف شما رضاست از شما هم می‌خواهم که نام این بنده خدا که نامشان عبدالرضاست راضی باشی. ان‌شالله که خداوند ما را هم عاقبت بخیر بگرداند و از خداوند می‌خواهیم که ما را دعاگویش قرار دهد و او هم در فرسج جئاتش به یاد ما باشد و ما را هم دعا کند.



زاهدان آینه زیست

حجت الاسلام والمسلمین دکتر زاهدی را سالها می‌شناختم و طی این رفاقت طولانی ویژگی‌های ذیل را در ایشان مشاهده کردم:

اول: همچون نامش زاهد بود و زاهدانه و باتقوا زیست و مصداق این آیه شد: **إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ (حجرات/ ۱۳)**

دوم: اخلاقی نرم و خوش داشت و هیچگاه تندی و بداخلاقی از او ندیدم. **با دیگران مشورت می‌کرد و اهل همفکری و توکل بود.** از این رو دانشجویان و دوستان را جذب می‌کرد و مصداق آیات شریفه فیما رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ - وَلَوْ كُنْتَ فَظًا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأَنَّفُضُوا مِنْ حَوْلِكَ - فَأَعْفُ عَنْهُمْ وَأَسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ - فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ - إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ (آل عمران ۱۵۹) شد.

سوم: سخت‌کوش، بردبار و صبور بود و در برابر مشکلات جزع و فزع نمی‌کرد از این رو مصداق آیه **فَصَبِّرْ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ (یوسف/ ۱۸)** بود.

چهارم: خادم قرآن و اهل بیت (ع) بود. در هر مرکز علمی او املاقات می‌کردیم مرتبط با قرآن و در خدمت قرآن و اهل بیت (ع) و ملازم آن‌ها بود و همانطور که پیامبر (ص) در حدیث ثقلین تمسک به این دو گوهر گران‌بها را به همگان توصیه کرده است. قال رسول الله (ص): انی تارکم فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض ما ان تمسکتُم بهما لن تضلوا ابداً.

پنجم: خود از اهل علم و در همان حال خادم علم بود. از این رو خدمت به اهل علم (دانشجویان و طلاب) را سرلوحه کار خویش قرار داده بود.

ششم: **اهل علم و عمل بود. دکتر زاهدی همچون برخی افراد گوشه‌نشینی را پیشه خود نکرد بلکه همواره در صحنه و میدان علم و عمل بود.**

هفتم: دکتر زاهدی از رویش‌های انقلاب اسلامی امام خمینی (ره) بود که خدمت به اسلام و مسلمین و تربیت نسل جدید انقلاب را هدف خویش قرار داده بود.

فقدان ناگهانی و زود هنگام این عزیز برای خانواده و دوستان و همکاران و شاگردان سخت بود لیکن آنچه آرامش‌بخش است امید به فضل و رحمت‌الهی برای این گونه افراد و وعده‌الهی برای صابران در امتحانات الهی است. الذین إذا أصابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ (بقره ۷-۱۵۶)

هشتم: دکتر زاهدی مهاجری الی الله بود که عمر خویش را صرف پیشرفت اهداف عالی اسلام کرد سپس دعوت حق را در این راستا لبیک گفت. وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مَرَاغِمًا كَثِيرًا وَسَعَةً - وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ - وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (نساء/ ۱۰۰)

آری دکتر زاهدی فاضل زاهد عالم خادم قرآن و اهل بیت (ع) بود. عاش سعیداً و مات سعیداً رحمت الله و رضوان علیه و حشره الله مع القرآن و اهل بیت (ع)



**حجت الاسلام والمسلمین
دکتر محمدعلی رضایی**
مفسر و قرآن‌پژوه معاصر و
عضو هیات علمی موسسه امام
خمینی(ره) و از دوستان و
همکاران مرحوم دکتر زاهدی

محکم و استوار



دکتر ایوب امرابی
معاون آموزش دانشکده علوم
انسانی دانشگاه آیت‌الله العظمی
بروجردی (ره)

غم در گذشت استاد فرزانه و بزرگوار ما آقای دکتر زاهدی باعث حزن و اندوه همگان شد. بنده هم به نوبه خودم این مصیبت بزرگ را به خانواده محترم دکتر زاهدی و همه دوستان، رفقا، شاگردان و کسانی که به ایشان ارادت داشتند، تسلیت عرض می‌کنم. خداوند ایشان را با اهل بیت (ع) و پیامبر اکرم (ص) ان‌شاءالله محشور کند. اینجانب ایوب امرابی هستم عضو هیئت علمی دانشگاه آیت‌الله العظمی بروجردی که سالیانی را در محضر استاد بودم و تلمذهایی داشتم. در واقع از همه لحاظ (علمی، اخلاقی و سیاسی) از محضر استاد زاهدی بهره بردم. واقعیت این است که من اصلاً نمی‌توانم مطالبی را که در محضر ایشان بودم را جمع‌بندی کنم و ارائه بدهم. من یک سخنرانی در مراسم هفتم ایشان داشتم که متأسفانه ضبط نشد. در آن حال و هوا مطالبی عرض کردم که تکرارش برایم میسر نیست.

حقیقتاً معرفی کردن شخصیت ایشان در قالب الفاظ و کلمات مقداری دشوار است. البته ما دنبال اسطوره‌سازی و غلو کردن نیستیم ولی همه کسانی که ایشان رو می‌شناسند می‌دانند که خیلی سخت می‌شود از ایشان صحبت کرد؛ چرا که شخصیت ایشان کاملاً شخصیتی مکتوم و کم‌حرف بود. شما نمی‌توانستی حرف دلش را و آن عقاید و باورهایی که داشت را از زبانش بشنوی. بایستی با دقت و غیر مستقیم از رفتارهایش به شخصیت ایشان تا حدودی پی می‌بردی. او اعتقادی استوار و محکم داشت که تنها یک انسان مومن، آگاه و خودساخته می‌تواند چنین شخصیتی داشته باشد. لذا از ایشان صحبت کردن، خیلی دشوار است.

خدا را شکر من سه دوره تقریباً در محضر ایشان بودم. یک دوره دانشجوی ایشان در دوره کارشناسی‌ارشد و دکتری حقوق در دانشکده اصول الدین بودم. دوره دوم با ایشان در دانشکده علوم و معارف قرآن کریم در قم همکار بودم. ایشان در آن دوره معاون آموزش و تحصیلات تکمیلی بود و بنده هم چندسالی مدیر دانشجویی بودم. دوره سوم دورهای است که ما در دانشگاه بروجرد به‌عنوان همکار در خدمت ایشان بودیم. از سال ۹۴ به بعد، ایشان دعوت دانشگاه را قبول کردند و به بروجرد تشریف آوردند. شرایطی که هم همکار بودیم و هم با یکدیگر هم‌خانه بودیم. (دکتر زاهدی و چند نفر از اساتید دانشگاه بروجرد از جمله دکتر امرابی که خانواده‌هایشان در قم سکونت داشتند و برای تحصیل به صورت هفتگی عازم بروجرد می‌شدند، در آن شهر خانه‌های اجاره کرده بودند و با یکدیگر می‌رفتند و برمی‌گشتند و در آن شهر هم‌خانه بودند) **تواضع و فروتنی ایشان زبانزد خاص و عام بود. هیچ‌کسی نمی‌تواند یک نقطه ضعف در شخصیت ایشان پیدا کند. من هیچ موردی سراغ ندارم. نه خودم دیدم و نه از کسی شنیدم که ایشان تکبر و غرور داشته باشد. علی‌رغم این‌که شرایط و جایگاه‌های ویژه داشتند؛ چه از نظر اداری و چه از نظر اجتماعی و علمی. نکته‌ای را می‌خواهم در قالب خاطره بیان کنم. زمانی که بنده دانشجوی دکتری بودم، ایشان مدیر گروه بودند. با وجود اینکه درخواست زیادی از طرف دانشجویان بود اما درس برای خودش در دوره دکتری نمی‌گذاشت. ضمن این‌که در همه دانشگاه‌ها، مدیر گروه وقتی**



زاهد
مجاهد

درس‌ها را تقسیم می‌کند، سهم خودش را معمولاً محفوظ نگه می‌دارد. اما ایشان همواره دنبال افرادی بود که از نظر علمی به آنان اعتقاد داشت و آن‌ها را بر خودش ترجیح می‌داد. در کجای ایران داریم که کسی مدیر گروه باشد، اما خودش درس بر ندارد؟ در رساله دکتری و پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد نیز دیگران را بر خودش ترجیح می‌داد. به سختی می‌شد ایشان را متقاعد کرد تا استاد راهنما یا مشاور پایان‌نامه باشد. علی‌رغم این که توان علمی‌ش را هم داشت. نفع مادی داشت. امتیاز علمی و اداری هم داشت. خیلی از اساتید به دنبال برداشتن واحد درسی و پایان‌نامه برای خودشان بودند، اما ایشان از پذیرش آن خودداری می‌کرد.

نکته دیگری که من در شخصیت ایشان خاص می‌بینم، پرکاری و تلاش‌های ایشان بود. دکتر زاهدی در کسوت‌های مختلفی که داشتند؛ چه از نظر مدیریتی و اجرایی و چه از نظر علمی، جدی و در کارش متمرکز بود. اصلاً اجازه نمی‌داد کلاس و محیط اداری دچار حاشیه شود. سرفصل درس را دقیق رعایت می‌کرد و طبق برنامه پیش می‌رفت و تمام می‌کرد. ایشان در هر جایگاهی قرار می‌گرفت به تعبیر مقام معظم رهبری، آنجا را مرکز جهان فرض می‌کرد. چه زمانی که معاون آموزشی دانشگاه بود و خدمتشان بودیم، چه آن زمان که در دانشکده اصول دین مدیر گروه بودند و باز من در خدمتشان بودم. چه در دانشگاه بروجرد که مدیر گروه بودند. هر زمان و هر جایی که مسئولیتی به ایشان واگذار شد، علی‌رغم اینکه سن‌شان بالای شصت سال بود و از نظر جسمی جان‌باز بودند، اما هیچ‌گونه کم‌کاری یا ناتوانی مشاهده نکردیم. بلکه به توانایی ایشان حتی افراد جوان‌تر در جاهای مختلف و جلسات مختلف اذعان و اعتراف می‌کردند. حقیقتاً ایشان از هر نظر آدم بسیار پر تلاش و پر توان بود که الگویی برای مدیران و اساتید به ویژه جوانان محسوب می‌شد. با قاطعیتی می‌گویم ایشان مصداق این گفته هستند که اللهم اننا لا نعلم منه الا خيراً. بارها در گروه‌های مختلف شاهد بودیم که افراد متعددی به این قضیه اذعان می‌کردند و واقعاً این مرد بزرگ منشأ خیر کثیر بود. از نظر اخلاقی با دانشجویان و با همکاران و کارمندان رابطه صمیمانه داشت. نیازها و مایحتاج آن‌ها را دلسوزانه برطرف می‌کرد. می‌دیدم که برای خیلی از دانشجویان کتاب‌هایی را تهیه کرده بود و به آن‌ها هدیه می‌داد. احوال فرزندان همکاران را با نام می‌پرسید. موضوع اشتغال، ازدواج، سربازی و تحصیل فرزندان ما را بیشتر از خودمان پیگیری می‌کرد. وجود ایشان و رفتارشان با دانشجویان باعث می‌شد تا در ترم‌های آینده شاهد رشد علمی دانشجویان‌شان باشیم. خیلی از دانشجویان بعدها گفتند که استاد زاهدی چقدر پیگیر احوال ما بوده و اتفاق‌هایی که به آنان داشته است. حتی **بعد از فوتشان از زبان دیگر دوستان شنیدیم که چه کمک‌هایی را به مناطق محروم کرده بدون اینکه کسی مطلع بشود.**

نکته جالب دیگر از شخصیت ایشان که من باز تحمل کردم و واقعاً نمی‌توانم از آن عبور کنم این است که ایشان زبانشان را نگه می‌داشت؛ یعنی شما از زبان ایشان سخن لغو نمی‌شنیدید. تا کسی از او سوالی نمی‌پرسید جواب نمی‌داد. این که ایشان ابتدا شروع به صحبت کند خیر مگر این که اضطراری پیش آید؛ مانند اینکه در جلسه رسمی گزارش کار بدهد. در جاهای مختلفی که با ایشان بودم، موجب جذب افراد زیادی شدند. ایشان برای همکاران، کارمندان و اساتید یک روحانی واقعی و همه‌جانبه بودند. ایشان به عنوان یک مبلغ دینی به خوبی توانسته بود ایفای نقش کند. ایشان بعد از این که دانشجو فارغ التحصیل می‌شد، همچنان پیگیر اموراتشان بود و اینگونه نبود که آن‌ها رها کند. پیگیری این بود که کجا می‌روند؟ چه کار می‌کنند؟ سربازی رفتند یا نرفتند؟ اشتغال‌شان چه شد؟ و برای ازدواج چه کردم؟ من ندیدم استادی را که بعد از فارغ‌التحصیلی دانشجویان، پیگیر امورات آنان باشند. این یکی از ویژگی‌های خاص و منحصر به فرد ایشان بود. بسیار دغدغه اشتغال و معیشت فرزندان کارمندان و دانشجویان را داشت و تلاش می‌کرد برای آنان اشتغال ایجاد به خصوص آن‌هایی که متأهل بودند. چندین مورد سراغ دارم که ایشان مشکل اشتغال‌شان را حل کردند. نکته پائینی این است که ایشان شخصیت جامعی داشتند؛ هم یک حوزوی و روحانی جامع بودند و هم دانشگاهی جامع. هیچ وقت از ایشان افراط و تفریط ندیدم. رفتی که از یک روحانی باید سراغ داشته باشیم و در وجود ایشان بود. در حین برخورداری از رفت و ملاطفت، ایشان را مجردی دقیق و قانون‌مندی در حوزه آکادمیک و دانشگاه می‌دیدیم. من خودم اعتراف می‌کنم که خیلی از جاها تعادل بین این دو وضعیت را نتوانستم اجرا کنم و اشتباهات متعددی داشتم. اگر خواسته شخص محقق نمی‌شد، اما آن فرد با رضایت خاطر از پیش ایشان می‌رفت. همچنین حجم زیاد کار باعث نمی‌شد تاخیر یا بی‌برنامگی در کارهای گروه به وجود بیاید. در این فرصت اندک مجال بیان ویژگی‌های ایشان نیست، اما شاید یک وقت ویژگی‌های جالب ایشان و قابل بهره‌برداری در مدیریت را جمع‌آوری کرده و نوشتیم. ان‌شاءالله اعمال و رفتار ایشان، باقیات و صالحاتی برای ارتقاء رتبه معنوی ایشان در عالم برزخ باشند. روحشان شاد و بانبیا و اولیاء الهی محشور شوند.

شاهد به ثمر رسیدن تلاش‌های خالصانه او هستیم



**حجت الاسلام والمسلمین
دکتر رحمان عشریه**
عضو هیات علمی و رئیس
دانشکده علوم قرآنی قم

اینجانب رحمان عشریه هیأت علمی دانشکده علوم قرآنی قم، به مدت ۱۵ سال با مرحوم حجت الاسلام والمسلمین جناب دکتر زاهدی آشنا بودم. ایشان شخصیتی فرهیخته در حوزه ودانشگاه بودند. بسیار صمیمی، دلسوز و رفتاری همراه با تبسم و خوشرویی با همه اقشار اعم از دانشجویان و همکاران داشتند. در مسائل سیاسی و اجتماعی همواره حامی ارزش‌های والای نظام مقدس جمهوری اسلامی و در حوزه ولایت و رهبری صاحب فکر و اندیشه بودند و پیوسته در رفتارهای اجتماعی، هدایتگر جوانان و ولایت‌مداران بودند. ایشان از جنبه‌های علمی شایستگی‌های فراوانی داشتند. در کلاس درس در حوزه‌های انجمنی پان نامه‌های حوزه و دانشگاه در مقاطع مختلف جایگاه علمی و پژوهشی بالایی داشتند. در عرصه مدیریت از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بودند. ایشان از سال‌های آغازین دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم همواره از مدیران برجسته و صاحب‌نظر در حوزه مدیریت اجرایی دانشگاه بودند که امروز ما شاهد خدمات ارزشمند ایشان و به ثمر رسیدن تلاش‌های خالصانه این عزیز از دست رفته هستیم. روحش شاد و یادش گرامی.

عاشق افروخته
امجدی
امجدی
الاصلاح

در مسیر خدمت به قرآن هرگونه زنج تحمل کرد



**حجت الاسلام والمسلمین
دکتر محمدعلی راغبی**
دانشیار دانشگاه قم و رئیس
اسبق دانشگاه علوم و معارف
قرآن کریم

بنده از سال ۱۳۸۵ که مسئولیت دانشکده‌های علوم قرآنی را به عهده گرفتیم با مرحوم دکتر زاهدی آشنا شدم. ایشان معاونت آموزشی دانشکده علوم قرآنی قم را به عهده داشتند که پس از شکل‌گیری دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم باتوجه به تجربیات طولانی ایشان در امور آموزشی علوم قرآنی و توانمندی که داشتند به عنوان معاون آموزشی دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم انتخاب شدند و تا سال ۱۳۹۱ که بنده مسئولیت این دانشگاه را داشتم همواره به اینجانب کمک و مساعدت می‌نمودند. دکتر زاهدی تلاش فراوانی در پیشبرد اهداف و توسعه این دانشگاه داشتند. ایشان تمام سعی و تلاش خود را بدون هیچ چشم‌داشتی برای ارتقاء علوم و معارف قرآن بکار می‌برد و واقعاً سهم‌بزرگی در گسترش آموزش معارف قرآنی و توسعه زیرساخت‌های این دانشگاه داشت. ایشان همانطور که در جبهه و جنگ مدافع انقلاب اسلامی بود و جانباز شیمیایی شده بود. پس از جنگ نیز بدون هیچ‌گونه وابستگی سیاسی به جناح‌های مختلف همواره از ارزش‌های انقلاب و مقام معظم رهبری و ارکان نظام مقدس اسلامی دفاع می‌کرد. آقای دکتر زاهدی استادی با فضیلت و متخلق به اخلاق و آداب اسلامی و مقید به احکام اسلامی بود. در عین حال شخصیتی آرام و صبور بود. عالم و علاقمند به علوم و معارف قرآنی بود و در مسیر خدمت به معارف قرآن همه‌گونه سختی و رنج را تحمل می‌کرد. به هر حال تقدیر این چنین بوده است که در این دوران بیماری به سوی معبود خود بشتابد و ان شاءالله در جوار رحمت الهی آرام و قرار بگیرد.

پس از دو منت هر خدمتی کرد

اولین آشنایی من با مرحوم دکتر زاهدی به سال ۱۳۸۸ بر می‌گردد که دانشگاه فراخوان جذب هیات علمی داد. من آن زمان دانشجوی دوره دکتری بودم. در فراخوان دانشگاه شرکت کردم و برای مصاحبه به دفتر مرکزی دانشگاه در تهران دعوت شدم. ایشان اگر چه سوال نمی‌کردند، ولی در جمع مصاحبه‌کنندگان حضور داشتند. آنجا اولین آشنایی من با ایشان رقم خورد. - مرحوم دکتر زاهدی، بسیار انسان حلیم و صبوری بود. شاید گزاف نباشد اگر بگویم مصداق «لمومن بشره فی وجهه، و حزنه فی قلبه» بود. شخصیت آرامی که مدام لبخند بر چهره داشت و موجب آرامش اطرافیان خود می‌شد. من هیچگاه ایشان را عصبانی ندیدم. اهل شکوه و شکایت نبود. یک طمانینه و رضایت‌خاطر دائمی در شخصیت ایشان مشهود بود. - بی‌تردید مشی سیاسی و اجتماعی ایشان همراهی و تقویت نظام و انقلاب بود و ایشان همراهی با نظام و انقلاب را از افتخارات خود می‌دانست. - به‌گمانم سوابق علمی مرحوم دکتر زاهدی، بهترین شاهد بر توانمندی‌های علمی ایشان بود. ولی به‌طور شفاف و روشن من خیلی از تلاش‌های علمی و پژوهشی ایشان مطلع نیستم. همه می‌دانند که هر یک از اعضای هیات علمی که وارد عرصه اجرائیات در دانشگاه‌ها می‌شوند، به یک معنا از آرزوهای پژوهشی خود چشم‌پوشی می‌کنند و به نوعی خود را وقف دانشگاه مربوطه می‌نمایند. دکتر زاهدی هم از این قاعده مستثنا نبود و به معنای واقعی کلمه وقف دانشگاه بود. تمام هم و غم ایشان ارتقا و تعالی دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم بود. دکتر زاهدی مصداق این مصرع از حافظ بود که فرمود: «بی‌مزد بود و منت هر خدمتی که کردم». دکتر بی‌چشم‌داشت و منت کار می‌کرد و پر تلاش بود. - در عرصه مدیریتی و فعالیت‌های اجرایی می‌توان ویژگی‌های خستگی‌ناپذیری، سخت‌کوشی، وقت‌گذاری، طمانینه و آرامش‌خاطر را از جلوه‌های مدیریتی و اجرایی ایشان برشمرد. - مرحوم دکتر زاهدی خوش‌برخورد، مردم‌دوست، ساده‌زیست و بی‌تکلف بود.

سال‌های در دانشگاه به نامش شروع شد

مدتی سعادت نصیبم شد که خدمت دکتر زاهدی عزیز بودم. از محضر ایشان حظ و بهره فراوان بردم و خوشحالم که دوستان و شاگردان آن عزیز حق رفاقت و شاگردی به جا می‌آورند و خاطرات و ویژگی‌های این استاد عزیز را ثبت و ضبط کرده و به آیندگان به ویژه جامعه دانشگاهی منتقل می‌کنند. ان‌شاءالله که مرضی خدای تعالی باشد. پیشنهاد حقیر این است که با هماهنگی مدیریت محترم دانشگاه علاوه بر تهیه زندگی‌نامه این مرد بزرگ، یک ساختمان فرهنگی و مناسب به نام حاج آقای دکتر زاهدی نام‌گذاری بشود تا نام و یاد ایشان همچنان در اذهان این نسل و نسل‌های آتی زنده بماند. حفظ میراث فرهنگی و معنوی از وظایف ماست. چنین چهره‌های برجسته‌ای از مصادیق میراث فرهنگی هستند. اگر حاج آقای زاهدی می‌خواستند با توجه به معدل بالایی که داشتند می‌توانستند یک پزشک فوق‌تخصص باشند ولی ایشان با رها کردن القاب و ثروت به تربیت انسان که خیلی فراتر از درمان جسم است، همت گماشتند. هر چند آن هم در جای خودش ارزشمند است، ولی پزشک روح جایگاه والایی دارد. حاج آقای دکتر زاهدی فقط یک معلم شایسته و بایسته نبودند بلکه یک مدیر توانمند هم بودند. دوستان بزرگواری که با ایشان در دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم کار کردند، می‌دانند که ایشان حق عظیمی بر گردن همه به خصوص اعضای هیئت علمی دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم با شعبات متعدد در سراسر کشور دارند. ایشان مسئولیت اجرایی داشتند. سالیان سال در سمت معاونت آموزشی و مسئولیت‌های دیگر بودند. همان‌جا هم با مسائل برخورد معلمی و تربیتی داشتند. ایشان در امور خیریه به ویژه در ارتباط با مناطق محروم کشور نیز فعال بودند. این شخصیت والا و برجسته همیشه خندان و بشاش بودند. یکی از ویژگی‌های مؤمن آن است که چهره‌اش بشاش باشد. اگر غصه‌ای و غمی دارد، در درون خودش نگه می‌دارد. ایشان چنین اخلاقی داشت. همچنین دارای سعه صدر بالایی بود و هرگز از کوره در نمی‌رفت. این استاد فرهیخته هیچگاه خود را برتر فرض نمی‌کرد. همواره خودش را کمترین می‌دید و با نگاه به چهره این مرد شریف، انسان به یاد خدا می‌افتاد. سخنانش بر دانش‌افزود، عملش هم آدم را به یاد آخرت می‌انداخت.



حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر سید کریم خوب‌بین
معاون فرهنگی دانشجویی دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم



دکتر مهدی صلاح
دانشیار دانشگاه سیستان و بلوچستان و رئیس سابق
دانشکده علوم قرآنی زاهدان



حجت الاسلام والمسلمین دکتر عبدالرسول حسینی زاده
عضو هیات علمی و مدیر اسبق حراست دانشگاه علوم و معارف قرآن

مجسمه بخشندگی

از سال ۱۳۸۲ با مرحوم مغفور جناب آقای دکتر زاهدی که رضوان خدا بر ایشان باد در دانشکده اصول الدین آشنا و این آشنایی با آمدن ایشان به دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم به رفاقت و دوستی تبدیل شد. فقدان ایشان برای بنده که سالیان زیادی با ایشان رفاقت و دوستی داشتم و فضایل ایشان را کم و بیش از نزدیک می دانستم بسیار سنگین و گران آمد. در مدت نسبتاً طولانی رفاقت و دوستیم با دکتر زاهدی، ایشان را انسانی عالم و عامل، متقی و متعهد، پرتلاش و صبور، حلیم و بردبار و از همه مهمتر مخلص یافتم. بنده هرگز زحمات و تلاش های آن بزرگوار را در دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم که آن روزها با چالش های زیادی مواجه بود و دوستانی که در آن زمان در جریان امور دانشگاه بودند، احتمالاً آن ها را به خاطر داشته باشند فراموش نمی کنم. مسافرت های پیاپی ایشان به شهرهای مختلفی که دانشکده های از این دانشگاه در آن ها وجود داشت و پیگیری امور و نشستن پای صحبت های مسئولان، کارمندان و دانشجویان و تلاش برای حل مشکلات آن ها؛ سفرهایی که در خیلی از مواقع با خودرو شخصی خود ایشان و بدون هیچ توقعی انجام می شد. مرحوم زاهدی استادی عالم و شاگردپرور بود که همه همتش را در تربیت شاگردانی متدین فاضل به کار گرفت. افزون بر این ایشان مدیری توانمند بود که همه تلاش خود را صرف گسترش معارف قرآن و اهل بیت (ع) قرار داد. پشتکار و پرتلاشی و در عین حال حلم و بردباری به وضوح در ایشان نمایان بود. عصبانی شدن ایشان را در این مدت آشنایی نسبتاً طولانی، یاد ندارم. از ویژگی های دیگر ایشان ترجیح منافع جمعی و مراکزگی که برای آن ها کار می کرد بر منافع شخصی بود. گواه این حقیقت این است که وی سالیان سال در دانشکده اصول الدین مسئولیت داشت و بخش زیادی از برنامه ریزی ها به عهده ایشان بود و ایشان استادی برجسته و دانش آموخته حوزه و دانشگاه بود و شایستگی های علمی ایشان برای تدریس در مقاطع مختلف بر هر کس که با ایشان آشنا بود پنهان نبود. با وجود این مقید بود برای تدریس در مقطع دکتری و راهنمایی رساله های دکتری با همه جاذبه و امتیازاتی که داشت از اساتید دیگر استفاده کند. برجستگی دیگر ایشان اخلاص وی بود. همکاری و پیگیری امور، در دانشکده اصول الدین در این سال ها که با مشکلات مالی مواجه بود و می باشد همانند گذشته گواه بر این حقیقت است. استاد زاهدی مصادیق آیه شریفه «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (آل عمران/۱۳۴) بود و اهل انفاق و احسان و کمک به نیازمندان بود که با خلوص تمام این کار را انجام می داد. رفتن به مناطق محروم و کمک به محرومان به طور ناشناس که در ایامی که ایشان در کما بود از آن مطلع شدم از ویژگی دیگر ایشان بود که حتی دوستان نزدیک ایشان از آن بی خبر بودند. بنده سال ها با ایشان دوستی داشتم اما بعد از وفات ایشان در کانال خیریه صاحب الزمان (عج) در محله ای که ایشان سکونت داشت با لیست بلند کمک های ایشان به این خیریه مواجه شدم و برایم تازگی داشت و این نیز گواه دیگر بر خلوص ایشان است. کم حرفی، بی ادعایی و کتوم بودن از دیگر ویژگی های ایشان بود. چه زیبا بود گذشت و بزرگواری ایشان نسبت به افرادی که در حق او ستم و بی مهری کردند و چه کریمانه و بدون هیچ کینه ورزی از کنار بی مهری ها گذشت.



مشاور و راهنما بود

حجت الاسلام والمسلمین دکتر حسن نقدیان
عضو هیات علمی دانشگاه آیتالله العظمی بروجردی



بنده افتخار هم‌خانگی و هم‌سفری با مرحوم استاد زاهدی را داشتیم و در این ضایعه نه تنها یک همکار و هم‌خانه را از دست دادم بلکه بدون تعارف یک استاد، مشاور و یک برادر بزرگ و صمیمی را از دست دادم. ان شاءالله در این ایام مهمان ارباب بی کفن و یاران شهیدش باشد سلام خدا بر مرحوم استاد حاج آقای دکتر زاهدی عزیز که با رفتن‌شان داغدارمان کردند و به آسانی فراموش نمی‌شوند. و سلام بر همه عزیزانی که با ذکر گوشه‌هایی از اخلاق و منش آن مهربان سفر کرده یاد و خاطره او را گرمی می‌دارند. حقیر پنج سال توفیق مصاحبت با آن بزرگوار در محیط دانشگاه و در رفت و آمد بین قم و بروجرد و هم‌خانگی در بروجرد را داشتیم که جز خوبی از او ندیدم و سعی می‌کنم از باب وظیفه به صورت پراکنده خاطراتی بیان کنم. آن مرحوم به قدری متواضع و اهل ایثار بودند و با اینکه به لحاظ سنی از همه ما بزرگتر بودند و مجروح زمان جنگ از ناحیه پا بودند ولی بیشترین زحمت را بدون هیچ منتهی متحمل می‌شدند. بعد از نماز صبح نمی‌خوابیدند. نزدیک ساعت هفت با صدای «یا علی یا علی» که هنوز طنین دلنشین آن در گوشم است، بسان یک پدر مشفق بیدارمان می‌کردند و سفره صبحانه را آماده می‌دیدیم و جالب این بود که بعد از صرف صبحانه وقتی سعی می‌کردیم که حداقل سفره را ما جمع کنیم و طرف‌ها را بشوریم، باز با اصرار سعی می‌کردند خودشان انجام دهند. در تردد بین قم و بروجرد معمولاً نوبتی ماشین می‌پردیم و همیشه برای کمک در رانندگی پیش قدم بودند و این در حالی بود که وقتی نوبت ایشان بود حتی یک بار هم ندیدم احساس خستگی کنند و از ما کمک بگیرند. بعضی اوقات که کلاس اکثر افراد گروه تا ظهر تمام می‌شد معمولاً به خانه داخل شهر برمی‌گشتیم و اگر یک نفر تا دیروقت کلاس داشت با سرویس دانشگاه یا با وسیله‌ای دیگر برمی‌گشت ولی زمانی که نوبت ایشان بود بدون اینکه چیزی بگویند دوباره به دانشگاه که بیرون شهر بود بر می‌گشتند تا آن یک نفر را هم برگردانند. برای خرید نان و مایحتاج منزل تا می‌خواستیم ما پیاده شویم ایشان پیشقدم می‌شدند و همواره در مقابل این همه تواضعشان احساس شرمندگی می‌کردم. چندویژگی برجسته مرحوم استاد زاهدی عزیز:

یک. ولایی بودن: علاقه به مقام معظم رهبری و پیروی از ایشان همواره در کلام و منش سیاسی مرحوم استاد پیدا بود، لذا در مباحث و موضع‌گیری‌های سیاسی خط قرمز برای ایشان سخنان حضرت آقا بود.

دو. آشنایی خوبی با تاریخ انقلاب و جریان‌های سیاسی قبل و بعد از انقلاب داشتند و علت آن هم چنانکه خودشان می‌گفتند در دوره دبیرستان که مقارن با سال‌های پایانی رژیم طاغوت و وقوع انقلاب بوده. مطالعه درباره این جریان‌ها با راهنمایی یک دبیر انقلابی بوده است. لذا بارها بنده از اطلاعات آن بزرگوار در این زمینه استفاده می‌کردم.

سه. کتوم بودن و کم‌حرفی یکی دیگر از خصوصیات بارز مرحوم استاد زاهدی بود. در جلساتی که در دانشگاه با حضور اساتید و مسئولان تشکیل می‌شد و در مورد مسأله‌ای اظهار نظر صورت می‌گرفت ایشان با اینکه صاحب‌نظر بودند معمولاً سکوت می‌کردند تا دیگران صحبت کنند و به یک معنا بیشتر ترجیح می‌دادند مستمع باشند.



استاد عشق و امید



حجت الاسلام والمسلمین دکتر غلامرضا میناگر
عضو هیات علمی دانشگاه آیتالله العظمی بروجردی

حدود پنج سال خدمت دکتر زاهدی و در معیت وجود مبارکش بودم که سراسر عشق، نور، امید و هدایت بود. بعد از نماز صبح به ما می گفت شما استراحتتان را بکنید، اما بعد می دیدیم خودش وسایل صبحانه را آماده می کرد. برخی روزها ساعت ۷ صبح با صدایی که نام مبارک علی علیه السلام را یاد می کرد، من و دکتر نقدیان را که هم خانه بودیم بیدار می کرد و بنده شرمنده او می شدم. او در کارش تعارف نداشت. جدی، فداکار و مصمم بود. خدا او را غریق رحمت فرماید. درباره روحیه توسل و تعبد ایشان باید گفت که وی دارای یک روحیه مثال زدنی بود که مانند او در بین دوستانم کم دیده‌ام. برای نمونه در مواقعی که از منزل به سر کار یعنی دانشگاه آیتالله العظمی بروجردی می رفتیم به خصوص در این یکی دو سال اخیر، وقتی که حرکت می کردیم ایشان بلافاصله با موبایلشون صوت دعای عهد امام زمان (عج) را به شکل پخش می کردند. ما به او می گفتیم استاد یک مقدار صدایش را بیشتر کن و ایشان صدایش رو بیشتر می کرد. تا وقتی که به درب دانشگاه می رسیدیم دعای عهد به پایان رسیده بود. در سال‌های قبل هم روش ایشان این بود که بلافاصله بعد از حرکت ماشین حال ممکن بود در برخی از مواقع ماشین برای خودشان بود و در برخی مواقع دیگران ماشین می آوردند، شروع به پخش آیه الکرسی می کردند. ما هم تأکید داشتیم که صدایش را بلندتر کنند و ایشان اجابت می کردند. این رویه‌ی ایشان بود حتی موقعی که از قم به بروجرد و یا از بروجرد به قم می رفتیم. با زنده‌یاد استاد زاهدی خیلی رفیق شدم. او خیلی جوان مرد، کتیس و در عین حال آرام و کم حرف بود. خاطره‌ای از جوان مردی، سطوت و مردانگی ایشان دارم. خانه‌ای داشتیم و آن را فروخته بودم و با توسل به حضرت رقیه سلام‌الله علیها خانه‌ی خوب و مناسبی برپا داشت فراهم می شد. این خانه طبقه‌ای از طبقات ساختمان چند طبقه بود. خانواده هم از خانه بازدید کرده بودند و قصد خرید آن را داشتیم. به بنگاه محله که برای معامله رفتیم پول کم داشتیم. در موقع معامله هر کاری کردم، فروشنده تخفیف زیادی نداد و حدود صد میلیون تومان آن را نداشتیم. منصرف و پشیمان شده بودم چون یقین داشتیم که این مبلغ پول آن هم با آن سرعت و عجله‌ای که بنگاهی و فروشنده می خواستند، نمی توانستیم تهیه کنیم. تهیه این مبلغ از بانک به شکل وام هم خیلی مشکل بود. تا اینکه بعد از گشت و گذار بالاخره یک بانک حاضر شد وام بدهد، ولی لازم بود ضامن از اعضای هیات علمی دانشگاه باشد. هرچه فکر کردم که به کدامیک از دوستان بگویم، به نتیجه نرسیدم. تا اینکه یک روز نوبت آوردن ماشین توسط دکتر زاهدی بود تا به بروجرد برویم. دو نفری بودیم و موقع حرکت جلوی منزل سووارم کرد و سپس از قم به سمت دانشگاه آیتالله العظمی بروجردی حرکت کردیم. بعد از بحث فروش خانه و درصدد برآمدن برای خرید خانه جدید، استاد بلافاصله پرسید چی شد؟ چکار کردید؟ بنده هم قضیه را خدمتشان گفتم و اظهار داشتیم که منصرف شدم. آن استاد فقید علتش را که پرسید، من گفتم بانک وام صد میلیونی می دهد، اما یک عضو هیات علمی باید ضامن شود. این دوست عزیز و فداکار بدون درنگ گفت من هستم و چرا می خواهید معامله را به هم بزنید؟ با شنیدن این سخن مثل اینکه دنیا را به من داده باشند، خوشحال شدم. فکر نمی کردم کسی ضامنم بشود تا آن خانه را بخرم. آن عزیز را به بانک معرفی کردم و ایشان بدون فوت وقت مقدمات سندی وام را فراهم کرد. وقتی وام آماده شد، دیدم بانک علاوه بر گرفتن کپی سند منزل، کپی سند ماشین هم از او گرفته و ایشان بدون اینکه اعتراضی کند و یا اینکه به من بگوید و شکوهای کند، آن سند را داده بود. من به بانک اعتراض کردم، ولی استاد اصرار داشت که دیگر بحث نشود و قضیه تمام بشود. پول را گرفتیم و الحمدلله آن خانه را خریدم.



حجت الاسلام والمسلمین دکتر رضا رضانی
عضو هیات علمی دانشگاه آیتالله العظمی بروجردی



خودساخته و فرشته خوب بود

از سال ۹۵ که جذب هیات علمی گروه معارف دانشگاه آیتالله بروجردی شدم با ایشان آشنا شدم. علاوه بر همکار بودن، در رفت و آمد بین قم و بروجرد و اسکان در بروجرد با هم بودیم و از نزدیک شاهد یک انسان فرشته‌خو، انسانی وارسته و خود ساخته بودم. از نظر شخصیتی ایشان انسانی بزرگوار و کریم بودند. همیشه می‌خواستند به دیگران خیر برسانند و ایشان انسانی بسیار اخلاقی و متدین بودند.

از نظر سیاسی ایشان آشکارا عاشق نظام و رهبری بودند. نکته‌ای که خودم به شخصه و به کرات دیدم این بود که بارها از نظام و رهبری دفاع کرد بدون اینکه در دفاع کردنش قصد و نیت مادی داشته باشد. شاید کسانی باشند که به ظاهر و برای رسیدن به پست و مقامی دفاع کرده و حتی غلو کنند، اما در باطن قبول نداشته باشند ولی ایشان واقعا به نظام و رهبری اعتقاد داشت و خالصانه و با اعتقاد دفاع می‌کرد. از نظر عبادی، عرفانی و معنوی ایشان انسان بسیار برجسته بود. عاشق اهل بیت (ع) بود. عاشق مراسمات اهل بیت (ع) بود و هر سال هم سالروز شهادت حضرت زهرا (س) در منزل ایشان مراسم عزاداری برگزار می‌شد. دکتر زاهدی بسیار متواضع بودند. هر چند ایشان در دانشگاه، هم از نظر علمی و هم سنی و هم عبادی و عرفانی و معرفتی از ما بالاتر بود، اما همواره ما را مقدم می‌داشت. بارها ایشان ما را به سخنرانی در دانشگاه و یا همایشی که در جایی برگزار می‌شد، دعوت کرد. این تواضع ایشان زمینه را برای دیگران فراهم می‌کرد که پرورش یابند، هر چند خودش می‌توانست انجام بدهد اما برای رشد دیگران این کار را انجام می‌داد. این یکی از ویژگی‌های شخصیتی ایشان بود. خود را به زحمت می‌انداخت تا دیگران رشد کنند و در آینده در آسایش و راحتی باشند. ایشان به لحاظ روابط اجتماعی بسیار بصیر، تیزبین و دارای روانشناسی قوی بود. افراد را می‌شناخت و متناسب با خودشان صحبت می‌کرد و رفتار می‌کرد. مورد مشورت بسیاری از اساتید و دانشجویان قرار می‌گرفت. بارها شده بود که می‌خواستیم از قم به بروجرد برویم و بیشتر اوقات که من از رانندگی خسته بودم، با وجود اینکه سنش از من بیشتر بود، این خستگی را با جان و دل قبول می‌کرد. خودش رانندگی می‌کرد. متناسفانه اجل اجازه نداد که بیش از این از وجودش بهره‌مند شویم. ما به یاد ایشان هستیم و ان‌شالله با اولیای الهی محشور شویم.



حجت الاسلام والمسلمین دکتر حسین هوشمند
عضو هیات علمی و پژوهشی حوزه و دانشگاه

سکوت اثر بخشی

بنده این توفیق را داشتم که سال‌هایی به عنوان همکار، هم‌خانه و همسایه خدمت استاد گرانمایه دکتر زاهدی باشم. از ویژگی‌های اخلاقی و رفتاری حاج‌آقا زاهدی می‌توان به بااهمیت‌ترین و بهترین اخلاق ایشان که خیلی از افراد را شیفته خود نموده بود، یعنی «خلاص» اشاره کرد. ایشان مظهر اخلاص بودند. مرحوم زاهدی در کارهای خیری که انجام می‌گرفت پنهان‌کار بود و اجازه نمی‌داد شخصی متوجه شود و فقط برای رضای خداوند انجام می‌داد. روایت می‌فرماید کار خیر خود را پنهان کنید که خداوند آن را آشکار می‌نماید. از دیگر ویژگی‌های مرحوم با اینکه دریایی از علم و معرفت و عرفان بودند، این بود که غالب اوقات «سکوت» را پیشه می‌کردند، که این باعث به نمایش گذاشتن یک شخصیت وزین و بی‌انتها از ایشان می‌شد. نکته مهم آن است که این سکوت نه تنها باعث انزوای ایشان نمی‌شد، بلکه در عرصه‌های سیاسی - اجتماعی فعالیت بسیار موثرتری داشتند. یکی دیگر از ویژگی‌های مرحوم دکتر زاهدی، علی‌رغم تحصیلات حوزوی و دانشگاهی بالا، ایشان بسیار متواضع بودند. در همین رابطه می‌توان به این خاطره نیز اشاره نمود که در یکی از سال‌ها، جهت تبلیغ به روستایی سفر کرده بودم که بسیار فقیر بودند و ما تصمیم گرفتیم کارهایی برای اهل روستا انجام دهیم؛ یک شب حاج‌آقا زاهدی تماس گرفتند و گفتند شما کمر همت را ببندید، ما نیز حمایت می‌کنیم. البته تاکید بسیاری داشتند که از ایشان نامی برده نشود، به همین منظور ۲ سفر به اتفاق ایشان جهت بازدید از کارهای انجام گرفته صورت گرفت و علی‌رغم اینکه ایشان حدود ۱۳ یا ۱۴ پلاتین در پیشان به خاطر مجروحیت زمان جنگ داشتند، این سفر طولانی را طی نمودند. ایشان همانگونه که با طلاب و دانشجویان برخورد داشتند، چه بسا بیشتر از آن با مردم فقیر اهل روستا با تواضع مروده نمودند و برای اینکه شناخته نشوند بدون لباس روحانیت آمدند. بنده خیلی اصرار کردم با لباس روحانیت حضور یابند، چون بنده شاگرد ایشان بودم خجالت می‌کشیدم، اما در جواب گفتند: اگر کسی پرسید چکاره هستیم؟ در پاسخ بگویید راننده شما هستیم. وقتی بچه‌ها دور ما جمع شدند و گزارش عملکرد فعالیت‌ها را ارائه دادم که مثلاً قرآن حفظ کرده‌اند یا اذان یاد گرفته‌اند، ایشان در کمال تواضع با آن‌ها برخورد داشتند. یکی دیگر از ویژگی‌های دکتر زاهدی این بود که همیشه در امورات خیر پیش‌قدم بود و برای فعالیت‌های مختلف پیگیر کارهای خیر از جمله کارهای جهادی، بنایی، کارگری و... بود؛ از روستا گرفته تا محله و شهر.



در مورد دیدگاه سیاسی حاج آقا زاهدی می‌توان به ولایی و انقلابی بودن ایشان اشاره کرد و نمی‌توان ایشان را در گروه‌ها و جناح‌های سیاسی گنجانید، چون نقدهایی به اصولگراها و نقدهای بیشتر و جدی‌تر به اصلاح‌طلبان داشت، ولی با این وجود هم دوستان اصلاح‌طلب و هم اصولگرا به خاطر منطق و انصاف و رعایت عدالت و تقوا، حرف استاد را می‌پذیرفتند و مورد رضایت طرفین بودند. همچنین ایشان همیشه اخبار را به روز رصد می‌کردند و کاملاً آگاه بودند. تحلیل‌های ایشان دقیق و ملاک‌های ایشان همان ملاک‌های امامین انقلاب بود، لذا ایشان فردی بسیار بصیر، هوشیار و به‌روز بود و از سوابق افراد عضو گروه‌های سیاسی مختلف اطلاع و نسبت به نشر اکاذیب بسیار هوشیاری داشتند. خیلی از اخبار که به دروغ از سوی افراد مغرض یا نادان در فضای مجازی منتشر می‌شد با بصیرت مثال‌زدنی خود، اطلاع‌رسانی می‌کرد و از سواد رسانه‌ای نسبتاً بالایی برخوردار بود. از سوابق دکتر زاهدی می‌توان به معاونت دانشگاه علوم و معارف قرآن اشاره کرد و البته بجز تدریس در مقاطع کارشناسی، کارشناسی‌ارشد و دکتری از اساتیدی بودند که طلاب و دانشجویها با ایشان پایان‌نامه داشتند و همچنین مقاله‌های علمی بسیار خوبی از ایشان منتشر شده است. در مسائل آموزشی نیز رعایت تقوا را داشتند، مثلاً اگر متوجه می‌شدند که استادی بهتر تدریس می‌کند یا بهتر مطلب را به دانشجو منتقل می‌کند، علی‌رغم اینکه آن استاد جوان‌تر بود، بدون اینکه ناراحت بشود با تواضع تدریس را به آن شخص واگذار می‌کردند. ایشان علاوه بر تسلط بالا بر مباحث آموزشی در بحث مدیریتی نیز بسیار موفق و فعال بودند که می‌توان به تاسیس دانشکده‌های علوم قرآنی در سراسر کشور اشاره کرد. یکی دیگر از کارهای استاد همسان‌سازی حقوق اساتید علوم قرآنی با سایر اعضای هیات علمی دانشگاه‌ها بود و این کار بزرگی بود که علی‌رغم فشارها و مخالفت‌های مسئولین مافوق، انجام شد و ایشان به نتیجه رساندند. دانشگاه شدن دانشکده علوم قرآنی و تثبیت ساختارها و توسعه کمی و کیفی آن مدیون تلاش‌های دکتر زاهدی است که همه مسئولین، اعضای هیات علمی و کارکنان باید قدردان زحمات این عزیز باشند. از نظر ویژگی عبادی و عرفانی و اخلاقی هم ایشان «عرفان عملی» را به منصف ظهور رساندند. به مجالس روضه اهل بیت (ع) به ویژه مجلس روضه حضرت زهرا سلام الله علیها ارادت عجیبی داشتند و همیشه در برپایی این مجالس تلاش داشتند.

در طول ۲ سال که در بروجرد با ایشان همنشین بودم و بخصوص سال دومی که در یک منزل ساکن بودیم، یک مرد خدا را در کنار خود حس می‌کردم. انسانی متقی و والامقام با تواضعی عجیب و ستودنی. خدا می‌داند وقتی به ایشان نگاه می‌کردم خود به خود به یاد خدا می‌افتادم. معنویت ایشان بسیار گیرا بود. نماز شب ایشان ترک نمی‌شد. در حمایت و کمک به دیگران کم‌نظیر بود. تماس‌های تلفنی ایشان دائماً برای حل مشکلات دیگران بود. عجیب بود! در طول یک سال به یاد ندارم که ما بتوانیم زودتر از ایشان بر خیزیم تا سفره صبحانه را آماده کنیم. ایشان حتی لیوانهای ما را از چایی پر می‌کرد. بی سر و صدا و بعد آرام ما را بیدار می‌کرد و می‌فرمود بفرمائید صبحانه! خدایا تو خود شاهدهی که جز خیر و خوبی از این مرد ندیدیم و با رفتن ما را بسیار غصه‌دار کرد.



دکتر محمد شرفیزارعی
عضو هیات علمی دانشگاه
آیت‌الله العظمی بروجردی



دکتر مهیار خانی مقدم

شاگرد مرحوم دکتر زاهدی و عضو هیات علمی دانشگاه گیلان

اندوخته‌های بنده در مدت ۱۵ سال آشنایی و تلمذ و شاگردی از محضر ایشان فراوان است. به عنوان نمونه: ایشان به خوبی جمع اضداد بودند؛ در عین حال که به شدت مهربان بودند، در امور علمی به شدت دقیق و جزئی‌نگر و در امور اجرائی و اداری، قانونی بودند. در عین حال که نهایت همکاری را با دانشجویان و همکاران داشتند اما هرگز از چارچوب‌های قانونی فراتر نمی‌رفتند ولو برخی از افراد که فاقد شرایط لازم بودند، ناراحت شوند. ایشان داور پایان‌نامه‌های ارشد بنده و همسر و استاد مشاور رساله بنده بود و دقت علمی ایشان به خوبی مشهود بود. همچنین چه در زمان معاونت آموزشی دانشکده تفسیر و چه معاونت آموزش دانشگاه علوم و معارف قرآن برخورد قانونی ایشان با افرادی که قصد منفعت‌طلبی فراقانونی و سوءاستفاده از مهربانی ایشان داشتند، در ذهن بنده ماندگار است. ۲. ایشان مصداق بارزی از صفت نبوی (ص) در حدیث "طیب دوار بطبه" بود. به رغم جایگاه‌های مدیریتی بالا، خودش به دنبال افراد و حل مشکلات مختلف‌شان بود و سر از پا نمی‌شناخت. مثلاً پاسخ مثبت وزارت علوم به استعلام جذب بنده برای هیات علمی بیش از ۱۴ ماه به تعویق افتاد و ایشان شخصاً با دفتر مسئول مربوطه (دکتر رضوان‌طلب) در تماس بود و حتی اعلام کرد حضوری به تهران خواهد رفت تا مشکل را رفع نماید که الحمدلله مشکل رفع گردید. اعتماد خاصی به میدان دادن به جوانان داشتند. مثلاً به رغم مخالفت برخی از استادان (دوستان آشنا به فضای تدریس در دانشکده تفسیر قم متوجه این نکته می‌شوند) اولین واحد برای تدریس را به بنده دادند و حمایت‌های لازم را انجام دادند که من همیشه مدیون ایشان هستم. ۴. انتقادپذیر بودند و گوش شنوا داشتند. همواره صریح‌ترین نقدها را با ایشان مطرح می‌کردم و ایشان با روی باز استقبال می‌کردند و ترتیب اثر می‌دادند.

و نکته دیگر اهتمام وافر ایشان به قوام خانواده و ادامه تحصیل دختر خانم‌ها: پدر خانم مرحومم جهت تحقیق از بنده هنگام ازدواج، از جناب استاد زاهدی کسب اطلاع کردند و با توجه به تعاریف استاد از حقیر، نظر مثبت پدرخانم تثبیت شد. خانم بنده برغم داشتن فرزند کوچک با همراهی استاد به عنوان مدیر گروه، ارشد علوم قرآن و حدیث را از اصول‌الدین اخذ کردند با آنکه فرزندمان را مجبور بود سر کلاس ببرد و استاد همکاری لازم را داشتند. بنده برغم نزدیکی با ایشان، تا هنگام رحلت ایشان از شدت جانبازی ایشان آگاه نبودم و این هم از جمله نکات بارز خلوص ایشان بود. همچنین جهت راه‌اندازی امور مختلف دانشجویان خود، ضامن افراد متعددی از جمله بنده جهت اخذ وام شدند که معمولاً این کار در میان استادان، معمول نبود. بنده دغدغه‌مندی برای تربیت و هدایت و رفع نیاز از دانشجو، حتی پس از فارغ‌التحصیلی را از ایشان آموخت. توضیح پایانی همانطور که بیان شد، ایشان استاد بنده در مقاطع کارشناسی و ارشد و استاد مشاور رساله دکتری و استاد داور پایان‌نامه ارشد بنده بودند. توفیق داشتیم ۲ مقاله علمی پژوهشی و ۱ مقاله علمی ترویجی مشترک منتشر نماییم. در دانشگاه علوم و معارف قرآن قم نیز خدمت ایشان بودیم. یک ترم نیز به دعوت ایشان در دانشگاه آیت الله بروجردی تدریس کردم. بعد از فوت پدرم، مانند پدر برای بنده حامی در مراحل تحصیل و در جذب به عنوان هیات علمی زحمت کشیدند و بعد از فوت ایشان، احساس می‌کنم باز هم یتیم شدم.



دکتر علی اصغر شعاعی
عضو هیات علمی دانشگاه
علوم و معارف قرآن کریم

او همواره در جوشش و کوشش بود
حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر زاهدی از اساتید و مدرسین ممتاز قرآنی است که عمر شریفشان همواره در جوشش و کوشش برای کسب معارف قرآن کریم و علوم اهل‌بیت عصمت و طهارت علیهم السلام، سپری شد و از این رو شاگردان فراوانی از کرسی تعلیم و تدریس ایشان در حوزه‌های تفسیر و علوم قرآنی، بهره جستند که قطعاً ادامه‌دهنده مسیر نورانی‌شان خواهند بود. بی‌شک ولایت‌مداری، حُسن خُلُق، تواضع، ساده‌زیستی، کار برای رضای خدا و مردم‌داری نمونه‌هایی از اخلاق قرآنی آن مرحوم بود. اینک که آن عزیز سفر کرده در میان ما نیست؛ با حزن و اندوه بسیار این مصیبت دردناک و جبران‌ناپذیر را به بازماندگان و جامعه قرآنی کشور تسلیت گفته و از خداوند متعال برای خانواده و بازماندگانش، صبر جمیل و اجر جزیل، خواستاریم و برای آن استاد فرزانه قرآن کریم، درجات رفیع در بهشت و حشر با قرآن کریم و اولیاء الهی را مسئلت می‌نماییم.
وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا

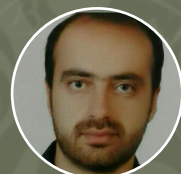
ایشان برای کانون خانواده قائل می‌شدند و برای دانشجویانی که ازدواج می‌کردند و یا صاحب فرزند می‌شدند امتیازاتی قائل می‌شدند. از دیگر سو هیچگاه از تشویق دانشجویان مخصوصاً دانشجویان دختر برای ادامه تحصیل فروگذار نمی‌کردند. یعنی از دیدگاه استاد عزیز یک خانم می‌بایست توامان رسالت همسری و مادری و علمی خود را پیش ببرد. امری که خود بنده را همواره در این خصوص تشویق می‌کردند و تلاش‌های بسیاری می‌کردند که اگر مانعی در ادامه مسیر زندگی‌ام پیش می‌آمد حمایت و پشتیبانی کنند. بنده سالیان متمادی هم به لحاظ خانوادگی و هم به لحاظ علمی از مشورت‌ها و حمایت‌های پدرانه و دلسوزانه استاد عزیز بهره بردم. امیدوارم در این ایام با حضرت سیدالشهدا و اصحاب و یاران باوفای ایشان محشور باشم. والعاقیه للمتقین

خانم مریم نظریبیگی
عضو هیات علمی دانشگاه
آیت‌الله العظمی بروجردی

چون ابر بهارانم، گریانم و گریانم

استاد فقید عزیز را بیش از ۱۰ سال می‌شناختم و در طی این سال‌ها با ایشان در ارتباط بودم. آنچه از ایشان در ذهنم ماندگار است، دلسوزی و خنده بر لب داشتن و سعی وافر برای حل مشکلات بود. خدایش بیامرزد. خاطر م هست برای وام ازدوادم نیاز به ضامن داشتم. به این در و آن در زدم تا کسی ضامنم شود. تا اینکه به ذهنم رسید به ایشان بگویم. از من گفتن همانا و اجابت از ایشان همانا. با ماشین خودش آمد جلوی درب خانه و مدارک را تحویلیم داد. خدا بیامرزدش.

خبر وفاتش را که شنیدم بی‌اختیار چون ابر بهار گریستم...
خدا عاقبت همه ما را ختم بخیر کند.



مر تاضوی
استاد مدعو دانشگاه بروجرد

زاهد
مجاهد



بستان

برادر

روایت حاج اکبر فروزش از شیخ رضا

بخشش و جوانمردی



حاج علی اکبر فروزش

درس های که او به ما آموخت

ایشان یک شخصیت پرهیزگار، مسئولیت‌پذیر و بردبار داشتند و یک انسان پرکار، پیشوا و راهنمای ادب و اخلاق به تمام معنا بودند. مرحوم حجت‌الاسلام زاهدی دارای چهره‌ای جذاب، وسیم و مهربان و شخصیتی بی‌ریا و ساده بودند. ایشان امیدی برای افراد خانواده و سایر آشنایان و دوستان بودند. کسانی که برای اولین بار ایشان را ملاقات می‌کردند، مجذوب شخصیت و بُعد روحانی، اخلاقی و عاطفی ایشان می‌شدند. ویژگی‌های والای انسانی و اخلاقی ایشان در دوران کودکی هنوز کم و بیش به یاد دارم. او علاقه عجیبی به معتقدات و درس و کسب علم داشت. در دوره ابتدایی با هم بودیم و با وجود اینکه کم سن و سال بودیم، ایشان همیشه ما را به درس خواندن تشویق می‌کردند؛ آری افراد خوب همیشه خوب می‌مانند. مرحوم حاج شیخ عبدالرضا زاهدی بسیار مهربان، متواضع و فروتن بودند. حیای بجا و پسندیده ایشان اجازه نمی‌داد که برخی افراد تصور کنند ایشان دارای شخصیتی کم‌رو می‌باشد. در واقع او یک فرد کم‌رو نبود، بلکه ایشان آن قدر متواضع و

مهربان بودند که حیا، ایشان را به این نحو نشان می‌داد. ایشان دارای اخلاق و ویژگی خاصی بودند. از زمان کودکی و دوره ابتدایی علاقه شدیدی به تحصیل داشتند و همه ما را به درس خواندن تشویق می‌کردند. همیشه از اختلاط در جمع افراد فضول و کم‌ادب دوری می‌کردند و ایشان از همان دوران یک انسان مقید، فهمیده و مهربان بودند. مرحوم همیشه مملو از تواضع، خشوع و مواقف و موقعیت‌های خداگونه بودند؛ چه در دوران کودکی و ابتدایی تا دوران راهنمایی و دبیرستان، چه در زمان ورود به دانشگاه و اخذ مدرک تحصیلی دکترا تا تدریس در دانشگاه. یکی دیگر از صفات نیکوی ایشان پرهیزگاری و دوری از محافل غیراخلاقی بود. او همیشه از غیبت و حرف‌های بیهوده اجتناب می‌ورزید. مبارزات ایشان نیز بر هیچکس پوشیده نیست؛ چه آن زمان که در شهرستان جهرم بود. چه آن زمانی که به گرایش بازگشت. در دوران کودکی هم سن و سال‌های خود را به نماز تشویق می‌کرد. در حالی که ما بچه بودیم و به بازی می‌پرداختیم، او اوقات فراغت خود را به مطالعه و درس خواندن سپری می‌کرد. یک خاطره شیرین و به یادماندنی این است، زمانی که ما کودک بودیم و برای دادن سوغاتی از طرف خانواده‌مان برای یکی از آشنایان با مرحوم شیخ عبدالرضا و دوست دیگری به منزل آن شخص رفتیم. پس از دادن سوغاتی ایشان به من و دوست دیگرمان نفری دو تومان و به مرحوم شیخ عبدالرضا پنج تومان هدیه داد. در راه بازگشت به منزل‌مان ایشان متوجه ناراحتی ما از این موضوع شد و از هدیه خودش به هر کدام از ما یک تومان داد که تقسیم عادلانه صورت بگیرد و با توجه به سن کم و فطرت کودکی با مهربانی خاصی به ما گفت که صاحبخانه منظورش نفری سه تومان بود که موجب ناراحتی ما از صاحبخانه نشود و موجب شادی و خوشحالی همه ما هم شود. خاطره دیگر من با ایشان این بود که وی روزی برای دیدارمان راهی منزلمان گردید و طبق عادت همیشگی ایشان زنگ را یک بار به صدا درآورد و ما متوجه نشده بودیم. ایشان آنقدر بیرون منتظر ماندند تا اینکه من به طور اتفاقی خواستم از منزل خارج شوم متوجه حضور ایشان در پشت درب منزلمان گردیدم و متوجه شدم که وی مدت زیادی آنجا مانده است و این خود حیا و صبر و بزرگواری ایشان را نشان می‌دهد.

همانطور که قبلاً عرض کردم ایشان همیشه پیگیر مشکلات و سختی‌های دیگران بودند و با اینکه ایشان دارای سمت و مشغله کاری زیاد بودند ولی همیشه حس و علاقه همکاری و بزرگواری و کمک به هم‌نوعان را از وظایف خود می‌دانست و در جایجایی و حمل و نقل هر نوع کالا و اثاث آستین خود را بالا می‌زدند و با روحیه شاد و علاقه خاصی به دیگران کمک می‌کردند. از دیگر ویژگی‌های ایشان کمک او در هر مراسم جشن و شادی و یا حتی عزاداری و سوگواری بود و کار کردن را نه تنها عیب نمی‌دانست بلکه به عنوان یکی از واجبات به حساب می‌آورد و همیشه پیگیر رفع مشکلات دیگران بودند؛ خواه فامیل نزدیک باشد، خواه افراد ناشناخته و دور و بیشتر تاکید ایشان بر این بود که باید به افراد سزاوار قبل از افراد نیازمند کمک گردد؛ زیرا نظر و عقیده ایشان بر این بود که افراد سزاوار دارای عزت نفس می‌باشند که صورت خود را با سیلی سرخ نگه می‌دارند و می‌گفت به این افراد سزاوار می‌گویند. در حالی که افراد نیازمند به هر طریق زیر پوشش می‌باشند و هرکدامشان به نحوی شناخته شده هستند. همیشه اوقات از ایشان درخواست نصیحت و پند و اندرز و راهنمایی می‌نمودیم و وی با چهره مهربان و صمیمی و لبخند همیشگی ما را بدون جواب می‌گذاشتند و ایشان از جمله آن کسانی بودند که کمتر سخن می‌گفتند و بیشتر عمل می‌کردند تا اینکه روزی به من قول دادند که چند جمله را به عنوان پند و اندرز برایم بیان کنند و آن این بود که ما باید در زندگی خود دارای اهداف باشیم. یکی از آن اهداف انضباط، حرمت، دقت، فلسفه و هنر زندگی است. ایشان می‌فرمودند اگر ما این کلمات را همیشه سرمشق زندگی خود قرار بدهیم هم خیر دنیا و هم برکت آخرت نصیب‌مان می‌شود و برای رشد زندگی چه در امور مادی و یا معنوی بسیار موثر می‌باشد. انضباط که مترادف و هم‌معنی با برنامه‌ریزی می‌باشد و بیشتر کسانی که در زندگی دچار اضطراب و نگرانی هستند دارای برنامه مشخص و منظم و دقت نیستند. همین‌طور بیان می‌کردند که ما باید تعهد نماییم و حرمت و احترام یکدیگر را داشته باشیم. نظم و دقت در امور زندگی پیش خداوند و بنده خدا اعتبار به وجود می‌آورد. اگر ما برنامه‌ای برای دنیا و آخرت‌مان نداشته باشیم، نمی‌توانیم به موفقیت و اهداف دست یابیم و ما باید همیشه اهداف بلند داشته باشیم و اگر نباشد هرگز نمی‌توانیم بر اهداف کوچکتر غلبه کنیم.



زاهد
مجاهد

داده و همه امور و سختی‌ها را برایشان میسر و آسان می‌نماید و نظم و انضباط راهی است بین اهداف و رسیدن به توفیق که باعث رضایت خداوند می‌گردد. همیشه یادمان باشد که با خدا معامله کنیم که بیشترین و بزرگترین و سخت‌ترین بخش آن را خداوند به عهده می‌گیرد. همیشه نماز خواندن سر وقت را تاکید می‌نمودند. حجت‌الاسلام مرحوم دکتر حاج شیخ عبدالرضا زاهدی واقعاً انسانی باانصاف، امین، وسیم، محب خلق، بی‌ادعا، بی‌ریا و امانت‌دار بود. اطرافیان که با ایشان بودند، همیشه در کنار وی احساس آرامش می‌کردند. یکی دیگر از صفات ایشان این بود که میان انسان‌های خوب و بد، فقیر و غنی تقسیم‌بندی نمی‌کرد و با همه کس برخوردی یکسان و محبت‌آمیز داشت. خداوند ایشان را بیامرزد و با اولیا و صالحین محشور گرداند. در یک جمله ایشان یک انسان بسیار باخدا، آراسته، مهربان و به دور از هر نوع کینه، عصبیت، حب دنیا و جاه و مقام و مسند بود و از هر نوع کمک به دیگران دریغ نمی‌ورزید. عشق واقعی و حقیقی ایشان خدمت و کمک به هم‌نوعان بود. انا لله و انا الیه راجعون

ایشان فرمودند فلسفه در نزد هر شخصی گرایش و تعریف مخصوص به خود را دارد. از دانایی و خرد و اندیشه و منطق و فرازندگی و حقیقت و... . فلسفه آزادترین نوع فرآیند آدمی است و چه در معنویات و چه در مادیات وجود دارد. به طور مثال هر فردی به نوع اندیشه و گرایش خودش از فلسفه تعریف می‌کند. پس بهتر آن است که ما فلسفه خودشناسی داشته باشیم. ایشان ادامه دادند که اهداف نیز مانند محصولی است که ما می‌کاریم چه در معنویات و چه در مادیات و ما نباید روزی که محصولمان کم بود، لب به شکایت بگشائیم و یا زمانی که محصولمان زیاد گشت تکبر نموده و مغرور شویم و می‌فرمودند هر آنچه کاشتی درو می‌کنی. مثل بعضی‌ها در جستجوی میوه و بعضی‌ها در جستجوی ریشه هستند و این خود بستگی به رغبت افراد و اشخاص و انسان‌ها دارد. انضباط مصداق آیه شریفه "والسما رفعا و وضع المیزان" است و طبق قانون الهی و ربانی باید در همه امور انضباط و میزان و اعتدال داشته باشیم. ما انسان‌ها باید در همه کارها دارای نظم و انضباط و مقررات باشیم. کسانی که بیشتر در خدمت مردم مشغول می‌باشند، خداوند متعال ایشان را در مسیر فراوانی و برکت قرار

مرحوم حجت الاسلام زاهدی - شهید سیدناصر سعادت و حاج علی اکبر فروزش



زاهد
مجاهد



شاگردان

در
پ

مصیبت‌نامه‌های دانشجویان در غم فراق استاد

چگونه باور کنم؟



من با دستگاه نفس می کشم

همیشه موقع شروع ترم تحصیلی جدید، امتحانات پایان ترم و مشاوره برای دروس انتخاب شده از ایشان کمک می‌گرفتم و راهنمایی می‌کردند. موقعی که به دفتر ایشان وارد می‌شدم جای و شیرینی روی میز بود و به بنده تعارف می‌کردند. شب و روز به ایشان پیام می‌دادم و ایشان همیشه به بنده پاسخ می‌داد. دیگه خودم خجالت می‌کشیدم به ایشان پیام بدم. یک روز به ایشان پیام دادم که دکتر ببخشید ما هم شب و هم روز مزاحمتون می‌شیم. حالا من خودم می‌گم و بقیه دانشجویها که با شما ارتباط دارند چگونه حوصله می‌کنید جواب همه را بدهید خسته نمی‌شید؟ فرمودند: کمک کردن به همدیگر وظیفه ماست. مشکلات دانشجویان را حل می‌کنیم. این وظیفه ماست نیازی به تشکر نیست. ایشان حتی می‌گفتند که چکار کردی این ترم رو گذرونی و درسا رو قبول شدی؟ خبر نداشتم که در بیمارستان به دلیل بیماری کرونا بستری هستند. چند بار زنگ زدم و خواستم در خصوص دروس معرفی به استاد کمک بگیرم که قسمت نشد و ایشان رد تماس دادند و پیامک فرستادند شرمنده من نمی‌توانم صحبت کنم چون به دستگاه تنفس وصلم به سختی نفس می‌کشم. این بزرگوار عالی قدر در شرایطی سختی که درگیر بیماری در بیمارستان بود به بنده پاسخ داد. ایشان واقعا دغدغه‌مند بودند.

محمد ابولی منجری

دانشجوی کارشناسی پیوسته رشته
علوم قرآن و حدیث ورودی ۹۶



معصومه محمدی

دانش‌آموخته رشته علوم قرآن و حدیث
دانشکده اصول دین

مدیری باهوش و تیزبین

چند سال پیش زمانی که دانشجوی کارشناسی بودم و استاد زاهدی مدیر گروه رشته ما بود، به دلیل تواضع و بزرگواری ایشان، رابطه دانشجویان با استاد طوری بود که هرکس گله یا ناراحتی از کلاس یا منابع یا امتحانات ... داشت با استاد در میان می‌گذاشت. استاد هم با در نظر گرفتن همه‌ی جوانب برای برنامه تحصیلی تصمیمات خودش را اعمال می‌کرد اما خاطره‌ای که بنده دارم و خیلی در ذهنم مرور می‌کنم این هست که یک سالی در خصوص برنامه‌ریزی برای ترم جدید از طرف کل کلاس کاری به بنده محول شد که نتیجه آن کار را برای استاد زاهدی ببرم. بنا به دلایلی جزئیات را مطرح نمی‌کنم اما نتیجه امر این شد که همه دوستان هم‌کلاسی از بنده ناراضی بودند و نهایتاً شکایت به دکتر زاهدی بردند. فضای بدی برای بنده بود و بیشتر از وربرو شدن با استاد زاهدی خجالت می‌کشیدم، اما تصمیم گرفتم خودم خدمت ایشان بروم و با ایشان صحبت کنم تا این‌چنین که دوستان فکر می‌کنند نیست، البته قبل از این مسئله هیچ وقت دفتر ایشان نرفته بودم. هم استرس داشتم هم خجالت‌زده بودم اما هرطور بود رفتم و شروع کردم به صحبت با دکتر زاهدی و قبل از اینکه صحبت تمام بشود استاد گفتند من متوجه قضیه شده‌ام و گلایه دوستان در مورد شما را هم قبول ندارم. خودم با شما هم‌نظر هستم. با دوستانتان صحبت می‌کنم و در عمل نیز همین کار را انجام داد. ایشان واقعا باهوش و تیزبین بود. نهایتاً اینکه طوری آرامش منتقل کرد که وقتی من از اتاق خارج شدم دیگر آن حس استرس و شرمندگی را نداشتم. بعدها هر جا در مورد اشکالات درسی به مشکلی برمی‌خوردم از ایشان سوال می‌پرسیدم و خیلی متواضعانه پاسخ می‌دادند. خداوند ایشان را مورد رحمت و واسع خود قرار دهد و با ائمه معصومین علیهم السلام هم‌نشین باشند ان‌شاءالله.

مصیبت حاج قاسم برایم تکرار شد

فقدان غم‌انگیز استاد دکتر عبدالرزاق زاهدی عزیز را خدمت خانواده محترم، مسئولین، اساتید و دانشجویان بزرگوار تسلیت عرض می‌کنم. در رابطه با شخصیت ایشان باید عرض کنم که از بزرگترین و برجسته‌ترین خصوصیات رفتاری ایشان به نظر حقیر صداقت، صبوری و متانت خاصی بود که در وجود استاد موج می‌زد که مصداق عینی مکارم اخلاقی است که در احادیث اشاره شده بخصوص در حسن خلق و رفتار با غیر. در روایتی که با ایشان داشتم به وضوح این خصوصیات را می‌دیدم و همین باعث جذب شدن من و شاید دیگر دوستان به سمت ایشان می‌شد. این را با تمام صداقت خدمت عزیزان عرض می‌کنم، شبی که متوجه شدم ایشان از دنیا رفت، حالات نگرانی و ناراحتی خاصی که در شهادت سردار رشید اسلام حاج قاسم سلیمانی در من وجود داشت باز هم تکرار شد و بی‌اختیار اشک‌هایم سرازیر شد. این حالت هم قطعا از پاکی ذات و روح بلند ایشان نشأت گرفته بود. احساس می‌کردم عزیزی را از دست دادم و تازه فهمیدم چقدر ایشان را دوست داشتم. همین مطلب نظر من را به سمت دیگر اساتید عزیز بیشتر جلب کرد. به حضور مفید و وجود با برکتشون. اینکه به برکت قرآن کریم و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین ما دانشجویان داریم از محضرشون مستفیض می‌شیم. صد حیف که استاد زاهدی عزیز از بین ما رفت و صد شکر که دیگر اساتید هستند و این بار گران تعلیم و تربیت رو به دوش می‌کشند.



دانشگاه آیت الله العظمی بروجردی (ره)

معین نظام اسلامی

دانشجوی ترم آخر کارشناسی پیوسته،
(رشته ی علوم قرآنی و حدیث. ورودی ۹۷)

محمدرضا روزبهانی

شاگرد مرحوم استاد زاهدی

چه تکیه‌گاهی را از دست دادیم!

هرچه بگوییم نمی‌توانیم حتی گوشه‌ایی از کمالات این مرد بزرگ، استاد ارزشمند اخلاق دکتر زاهدی عزیزم را بازگو کنیم. هرکس که ایشان را می‌شناخت می‌داند حرف من چیست و چه کسی را از دست دادیم. زمانی که در دانشگاه همایش، مراسم یا جشنی برگزار می‌شد، ردیف اول را برای اساتید اختصاص می‌دادند، اما استاد زاهدی ردیف‌های آخر بین دانشجویان می‌نشست. اگر خیلی اصرار می‌کردند گاهی ردیف دوم می‌نشست. به یاد ندارم با آن مقام و جایگاهی که داشت، وارد اتاقش بشوی و او جلوی پای شما بلند نشود. با تبسم و خوش‌رویی، تمام تلاشش را برای رفع مشکلات دانشجویان به کار می‌گرفت. با اینکه مدیر گروه شده بود و کلی سرش شلوغ بود، کلاس‌هایی که با او داشتیم، اگر ساعت برگزاریش برای دانشجویان مشکل بود، ایشان می‌گفت: به توافق برسید، هر ساعت یا روز دیگری باشه من قبول می‌کنم. بعد از فارغ‌التحصیلی، میدانستند که قصد رفتن به خدمت را دارم. از این رو مدام اطلاعیه‌های اداراتی که امریه می‌خواستند را برای من می‌فرستادند. به شدت پیگیر بود و مشاوره می‌داد. چند روز قبل از بیمارشدنش باز هم از خدمتم پرسید و اینکه تو حین خدمت چه کار کنم و بعد هم راه را نشانم داد... افسوس و حسرت که یک گنج بزرگ و تکیه‌گاه را از دست دادیم. تا قیامت در قلب ما خواهند ماند و هیچگاه یادش فراموش نخواهد شد...



باورم همیشه برم دانشگاه استاد نباشه

بنده هم دانشجوی استاد زاهدی در دانشگاه آیت الله بروجردی ورودی ۹۵ بودم هر چقدر از خوبی و مهربانی ایشان بگویم کم گفتم. برای همه دانشجویان نقش پدر را ایفا می‌کرد. هر وقت سر کلاس غیبت می‌کردیم جوپای احوال می‌شد. برای من که خیلی زحمت کشید. وقتی واحدی تداخل داشت کافی بود با او در جریان بزاری و به سرعت آن را اصلاح می‌کرد. قبل از اینکه به این بیماری درگیر شوند، باهاشون تماس گرفتم و ایشان بانهایت آرامش من را نصیحت کردند. ان‌شالله بتوانم به نصایح ایشان عمل کنم و جبران زحمات کنم. واقعا باورم نمی‌شه فوت کردن. باورم همیشه بریم دانشگاه و استاد نباشه. هنوزم اون قران و نهج البلاغه و مهر کر بلا که بهمون هدیه دادن رو دارم!

عبدالی گراوند

و یبقی وجه ربك ذو الجلال و الاكرام از شمار دو چشم یک تن کم/ وز شمار خرد هزاران بیش درگذشت دعوت‌گونه استاد فرزانه جناب آقای دکتر عبدالرضا زاهدی رحمه الله تعالی علیه غمی بزرگ و داغی سترگ بر جان‌ها نهاد. سنگ صبوری تنه‌ایمان گذاشت که دریادلی مهربان، استادی نام آشنا، همراهی دلسوز و مشاوری امین بود. همو که بی‌دریغ و مستمر لطیف بود و مهر می‌ورزید. او بهترین و بیاد ماندنی‌ترین ساز زندگی را در اوج بندگی و ایمان، صداقت و حق‌گویی، مردم‌داری و قانون‌مندی نواخت و رفت. رفتنی که هرگز در باورها ننگنجد. به حقیقت، زبان از شرح فراقش قاصر و قلم شکسته‌تر است. آه ای رفیق! یادت همواره تازه و اشک فراقم پیوسته. دستم را بگیر.

علی جوازان

کارشناس کمیته‌های دانشجویی
دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم





همه در وجود استاد ما بود، اما استاد فراتر از این وصف‌ها هستند... ما ماندیم و حسرت... خدایا! تو شاهدی ایشان با ما بسیار مهربان بودند، اللهم اننا لا نعلم منه الا خیرا کثیرا... سلام و صلوات و رحمت و غفران الهی بر روح

ن. قربانزاده

استاد سنگ صبورمان بود

در طول چهار سالی که خدمت مرحوم دکتر زاهدی رضوان الله تعالی علیه بودیم، یک صفت عالی در ایشان واضح بود و آن صبری بود که ایشان داشت. واقعا انسان صبوری بود. آرامشی که در چهره ایشان بود، باعث آرامش بنده می‌شد. از دیگر ویژگی‌های بارز ایشان این بود که مشاور عالی برای زندگی بود. بنده چندین بار خدمت ایشان رسیدم و مشورت خواستم. ایشان هم با مشغله کاری که داشتند به حرف‌های بنده گوش می‌دادند. جالب اینجاست که هر موقع مشورت می‌خواستم، ایشان فقط گوش می‌داد. واقعا سنگ صبورمان بود. در آخر می‌گفتند اگر این کار را کنید بهتر است. هیچ وقت خطابشان دستوری نبود، بلکه بامتانت و تواضع نظرشان را می‌گفتند. تعریف کردن از این استاد والامقام در این پیام‌ها نمی‌گنجد و بنده به چند مورد بسنده کردم.

معین لک

اگر جان می‌گیرد اوست و اگر جان می‌دهد اوست و در مقابل تقدیر الهی سر تعظیم فرود آورده و قلم را بر تقدیرش هیچ شکوه و گلایه‌ای نیست. فوت استاد عزیزمان، دکتر زاهدی (رحمه الله) واقعا به تمام معنا باعث بهت و حیرت بنده شد و تقریبا بعد از شش ماه که در فضای مجازی حضوری پیدا شد، اینگونه خبر ناگواری به مراتب برای بنده سهمگین و دشوار بود. از الله متعال همجواری با صدیقین و شهدا و صالحین و در صدر آن با سیدالشهدا سیدنا حسین رضی الله عنه را برای استاد عزیزمان خواستارم ان‌شالله، الله متعال جای ایشان را با رحمت عظیمی از جانب خودش برآید و برای ایشان پر کند. آمین نمی‌توان خنده‌هایش را در ذهن تصور کرد گویی یک گوشه‌ای قلبمان خالی شده...

بنده سعادت شاگردی دکتر زاهدی رو داشتم. ۱. یکی از بهترین مشخصه‌ای که از ایشان ب ذهن دارم و هنگام یادآوری ایشان، روی گشاده و مهربان ایشان هست که همیشه با صبر و حوصله و لبخند با ما روبرو میشدند. ۲. یادم نمیره که از طرف نخبگان برای کربلا ثبت نام کردم، اما مصادف با امتحانات پایان ترم بود؛ و ایشان در کمال مهربانی گفتند شما کربلا برو بعد ک اومدی امتحانت رو ازت میگیرم. ۳. لطف ایشان بسیار بود مخصوصا به افرادی که مستعد بودند و در تلاش. هر کاری که از دستشان می آمد دریغ نمی‌کردند و کمک میکردند تا به هدف و درجه بالاتر برسیم. ایشان برای من زنده هستند و هنوز باور نمیکنم ازین ما رفته باشند برایشان دعا میکنم و همیشه بیادشان هستم. ۴. خیلی از اساتید ب دنبال اسم در مقالات هستند آن هم اینکه اسم آنها نفر اول باشد اما ایشان حتی میگفتند اسم من را لازم نیست بزنی، بیشتر زحمتش را خودتان کشیدید. حتی اگر جایی برای چاپ مقاله و پذیرش نیاز ب پول بود بگو تا من از حقی که برای مقالات دارم پرداخت کنم.

خانم سعیده علی محمدی

دانش آموخته کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث

ما ماندیم و حسرت

انا لله و انا الیه راجعون. رحلت حقیقتا جانسوز استاد ارجمندم دکتر زاهدی (رحمه الله علیه) را به خانواده‌ی محترم استاد، دوستان و شاگردان ایشان تسلیت عرض می‌کنم. استاد ما مرد علم، حلم و ادب، مرجع و مشاور علامه، بسیار دانای اهل سکوت، مودب حتی با دشمن، بسیار بسیار متواضع و متین، دقیق و صبور، دریای معرفت به قرآن و اهل بیت (علیهم السلام)، مرد لبخندهای محبوب و دوستدار گمنامی و بودند. این‌ها



تجسم آزاداندیشی و عدالت

دوازده سال خدمت ایشان افتخار شاگردی داشتیم. در این مدت محبت، پیگیری و دلسوزی بسیار زیادی از این بزرگوار در کار دانشجویان دیدم. اما به صورت ویژه می‌خواهم از تدریس زیبای ایشان سخن بگویم. سال گذشته توفیق شد جلسه‌ای با مسئولین دانشکده اصول الدین داشته باشم. استاد هم در آن جلسه حضور داشتند و به مناسبتی در جمع مسئولین دانشکده هم این مطلب را تعریف کردم. من آزاداندیشی و عدالت در تدریس را از جناب استاد دکتر زاهدی یاد گرفتم. همه ما دیده‌ایم افرادی در زمان تدریس چه در زمان نقل مطالب علمی، چه در زمان مطرح کردن نظریه خود، با اشاره به پیشینه قضیه، آرای موافق یا مخالف را به صورت ضمنی مطرح می‌کنند. بسیاری از افراد در این بازه و به خصوص اگر مخالفت ویژه‌ای با اندیشه رقیب داشته باشند، نظریه را به صورت یک نظریه معیوب به سخره می‌گیرند و مطرح می‌کند. برخلاف این رویه مرحوم استاد زاهدی در دروسی که با ایشان داشتیم، دقیقاً نظرات مخالفان را همان گونه که خود آن‌ها مطرح می‌کنند و از زاویه دید آن‌ها مطرح می‌کردند و همان گونه و با همان قدرت و به نمایندگی از آن‌ها دفاع می‌کردند. اوائل که روش ایشان را نمی‌دانستیم به تعجب می‌افتادیم؛ به خصوص در درس تاریخ حدیث که بسیار زیاد با نظرات اهل سنت تلاقی پیدا می‌کند. این رویه بسیار در تدریس ایشان اتفاق می‌افتاد و مطلبی را مطرح می‌کردند و می‌گفتند در این زمینه فلان فرد چنین نظریه‌ای داده‌است. سپس با دقت و ریزبینی و از دریچه نگاه او آن نظریه را شرح می‌دادند و به شدت و گویی به نمایندگی از صاحب نظریه از آن دفاع می‌کردند. ابتدا در مورد برخی نظریات اهل سنت و از دفاع ایشان، به تعجب می‌افتادیم و با ایشان بحث می‌کردیم؛ اما ایشان با همان آزاداندیشی دینی و با همان عدالت علمی، نظر مخالف را از دریچه نگاه او و با دقت و همانند وکیل مدافع او مطرح می‌کردند. وقتی که کاملاً نظریه اولی را می‌فهمیدیم و از استدلال کردن و مخالفت با آن خسته می‌شدیم، به‌آرامی استاد می‌گفتند: اما شاید نظریه دیگری نیز در این زمینه وجود داشته باشد. و آرام آرام نظریه‌های مخالف نظریه اول را مطرح می‌کردند و

این بار نیز با شدت و حدت همانند وکیل مدافع نظریه دوم از آن دفاع می‌کردند. و باز ما بودیم و بحث و انتقاد و استادی که با تمام توان از نظریه علمی که مطرح می‌کرد، دفاع می‌نمود؛ بدون آنکه آن را بی‌ارزش و کودکانه نشان دهد. خاطریم هست در یکی از جلسات اگر اشتباه نکنم که استاد نظریات پیرامون آیه تطهیر را مطرح می‌کردند، پنج نظریه عمده در این زمینه را با همین روش با شور و هیجان بسیار و به چالش کشیدن کلاس و دانشجویان مطرح کردند و به‌واقع لذت‌بخش‌ترین کلاس‌های زندگی ما را رقم زدند. مباحث تاریخ حدیث ایشان را یکی از قوی‌ترین و دقیق‌ترین مباحث می‌دانم. اگر امکان تنظیم یادداشت‌های ایشان و ماندگار کردن آن باشد بسیار مناسب است. البته یکبار هم خدمت ایشان این مطلب را عرض کردم و خودشان هم مجموعه تدوین شده خود را مناسب انتشار می‌دانستند و فرمودند افراد دیگری نیز این مورد را درخواست داده‌اند.

احسان پورنعمان

دلسوزی پدران

یادمه ترم اول وقتی اوادم دانشگاه دو درس با استاد داشتیم. آخر ترم هر دو درس افتادم. خیلی زده شدم. یه جورای میلم سرد و بی‌رغبت شدم. تا اینکه استاد را دیدم که داشت از دانشکده علوم انسانی خارج می‌شد. رفتم جلو و گفتم استاد من می‌خوام انصراف بدم. کمی مکث کرد و برگشت. من را با خودش برد داخل دفتر و شروع به صحبت کرد. یه جورای بهم امید داد که من هر ترم از ترم قبل بهتر شدم. همیشه مثل فرزندان خودش با ما برخورد می‌کرد؛ دلسوزانه و پدراانه. در آن ۴ سال ندیدم سر هیچ دانشجویی داد بزند. بعد از دانشگاه مرتب با من در تماس بود. حالم را می‌پرسید. جویای کار و ادامه تحصیل بود. در آخرین تماس گفت ای کاش بستری فراهم شود تا همه بچه‌ها یک روز در یک مکان جمع بشویم و دیداری تازه کنیم. امان از اجل که مهلت نداد. شادی روحش صلوات.

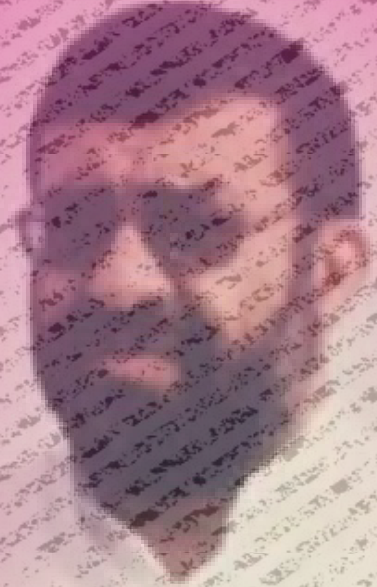
علی راست‌خانه

زاهد
مجاهد



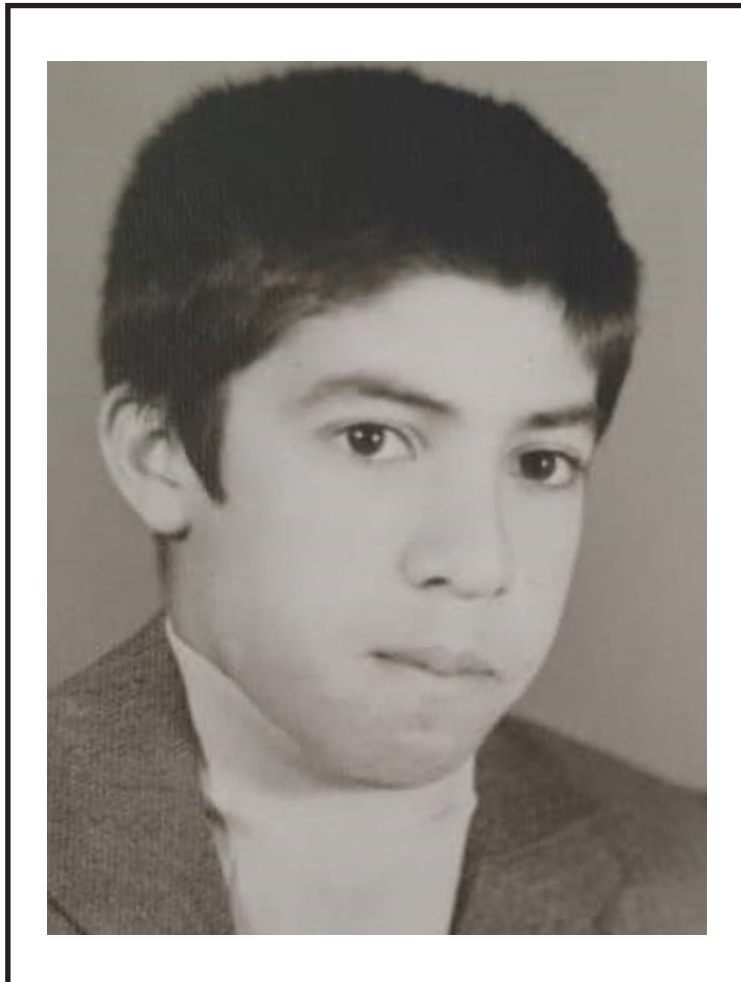
نگارستان

شیخ رضا



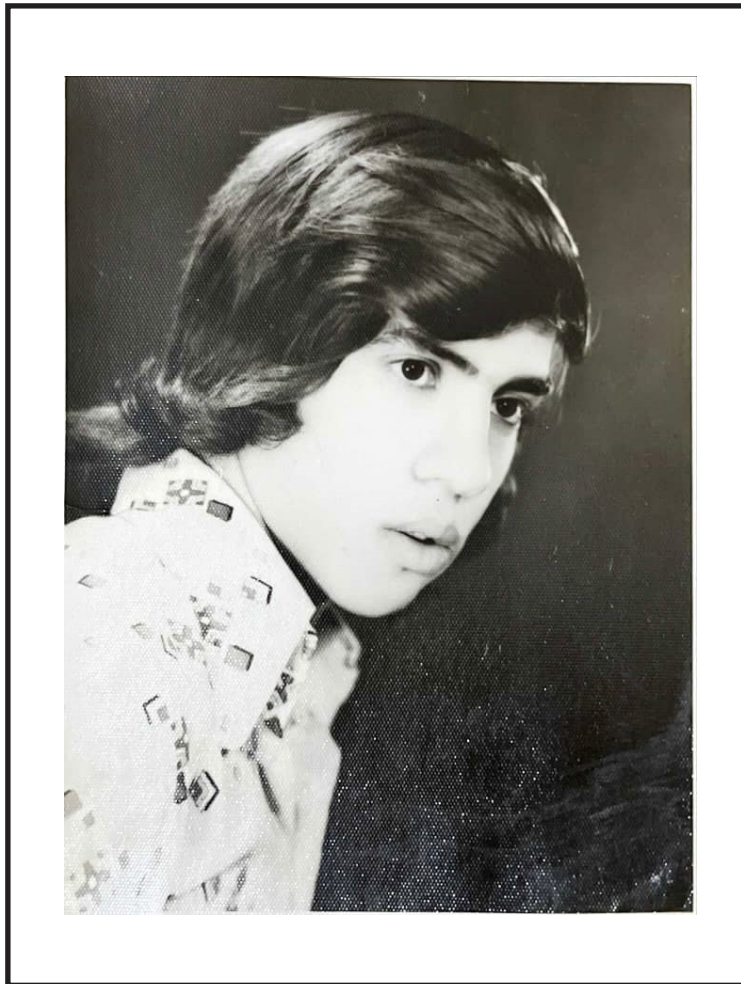
از کودکی تا بدرقه بر دستان مردم

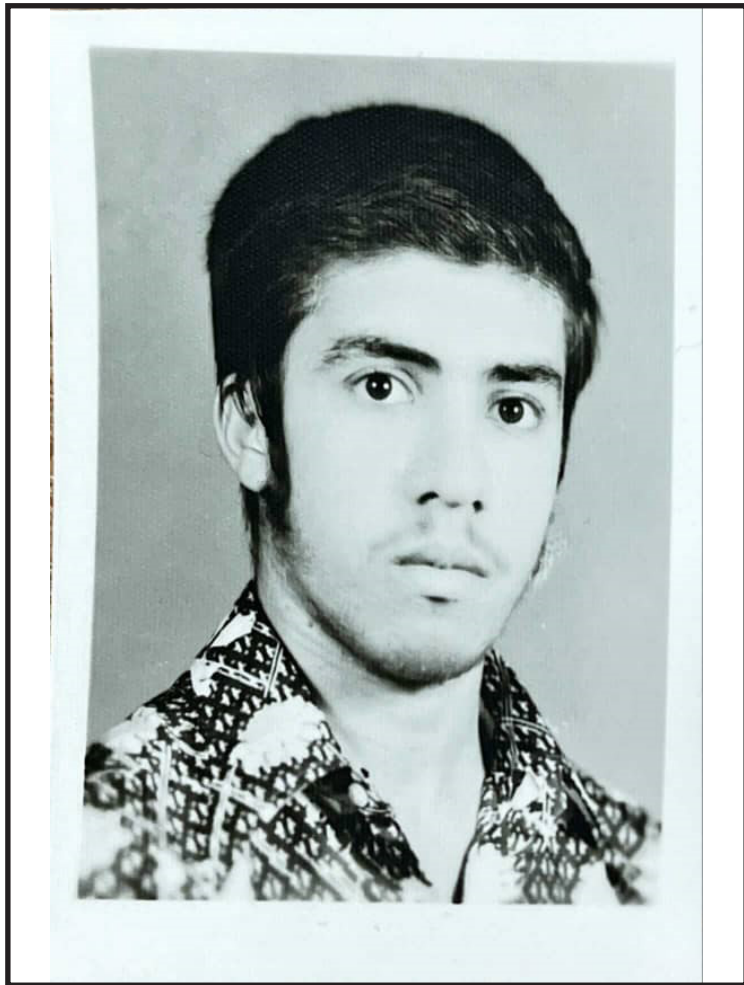
همجوار ناصر آقا...

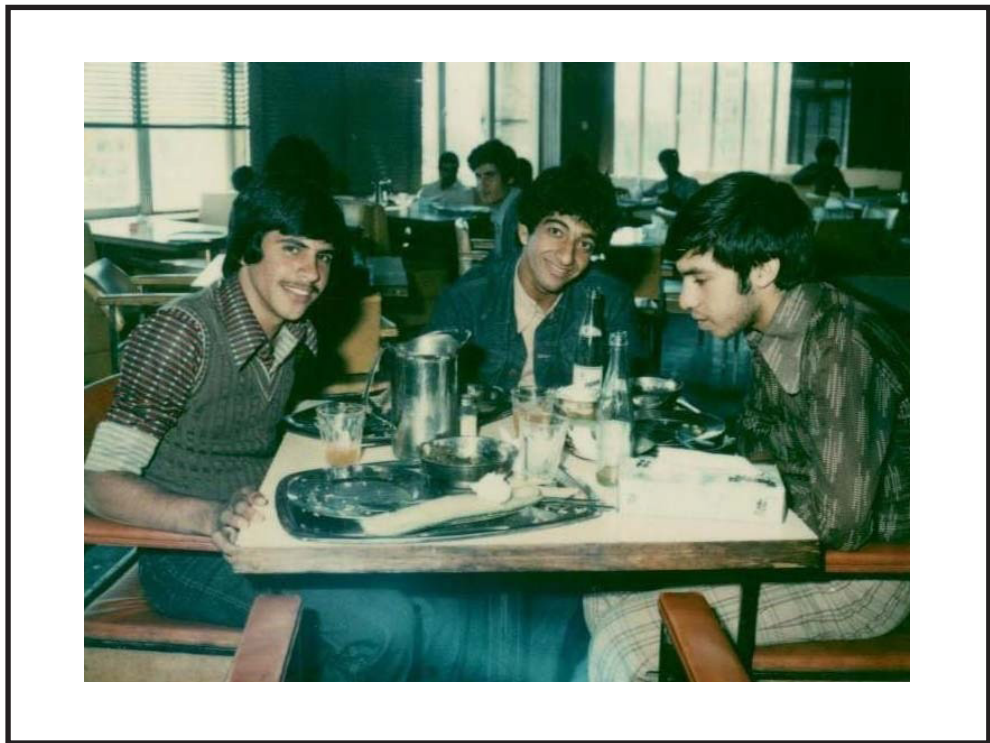




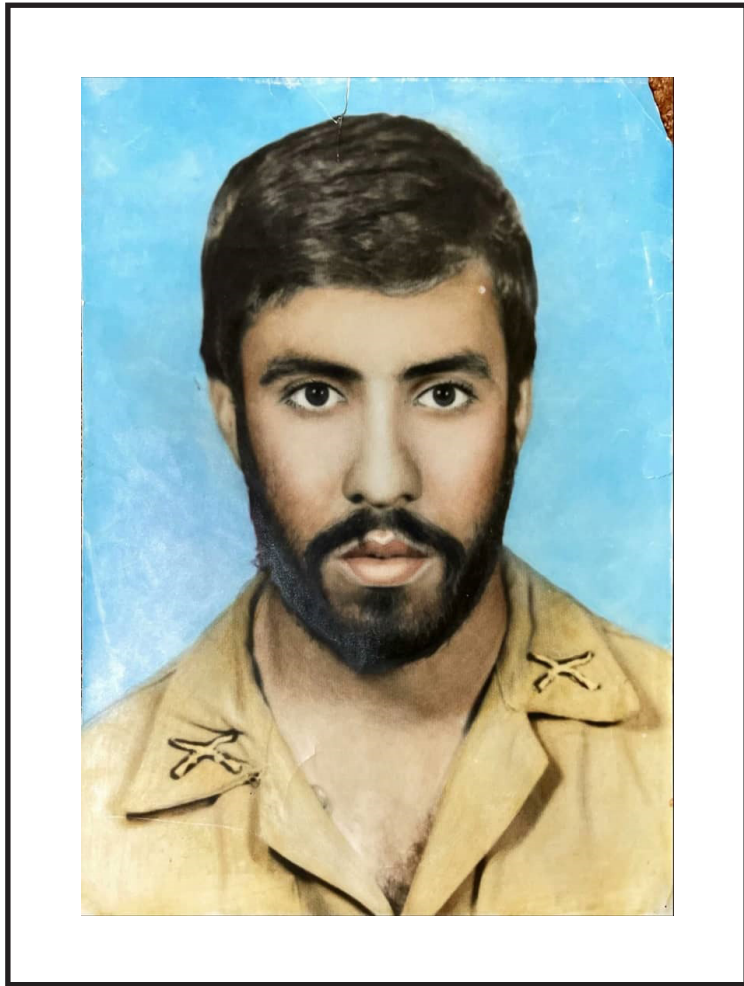
مرحوم عبدالرضا زاهدی در کنار شیخ زینل زاهدی (برادر بزرگترش)







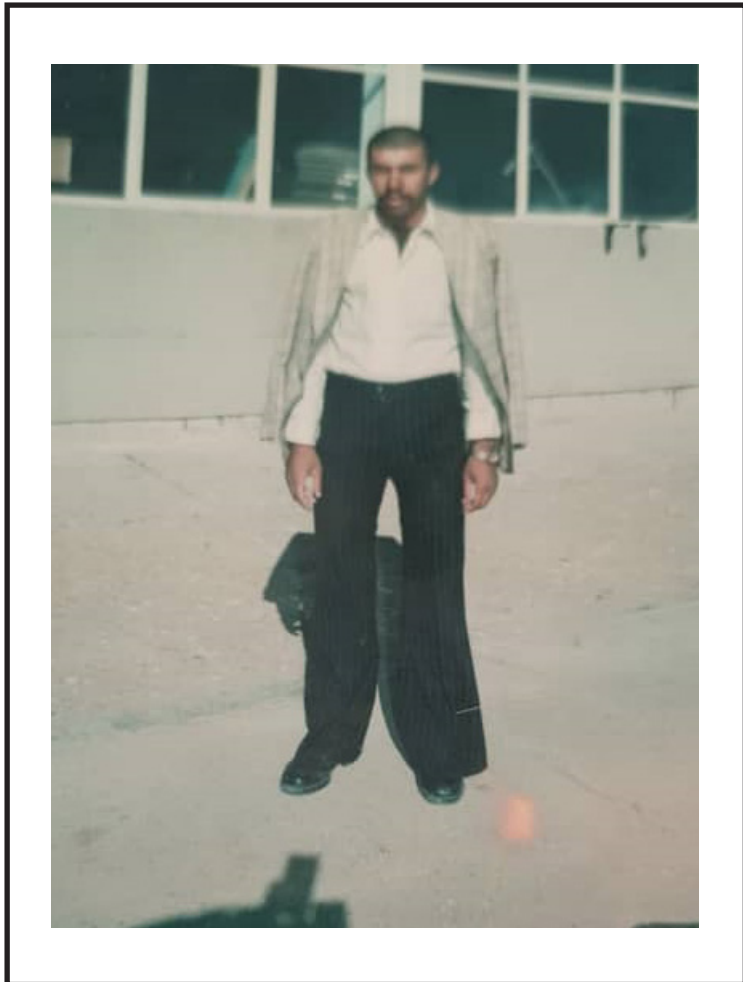
مرحوم عبدالرضا زاهدی - مفقودالآثر شهید سیدناصر سعادت و حاج علی اکبر فروزش





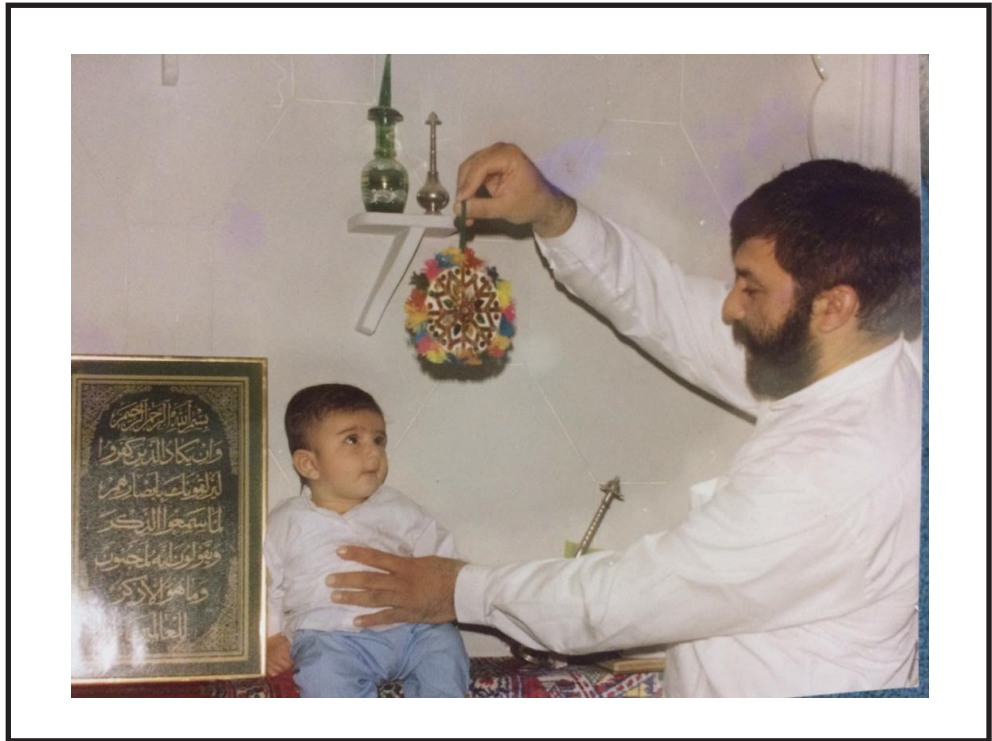
کارت پایان خدمت زیر پرچم نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران		
حوزه اعزام کننده لار	شماره دفتر اساس ۷۰۸	مکان آموزش دیده گد ۳ گد ۳ ا ۲۰
شماره دفتر تفصیلی ۹۹۳۶۶	نام و نام خانوادگی عبدالرضا زاهدی گراسی	
نام پدر محمد	سال و محل تولد ۱۳۳۱	شماره شناسنامه ۱۱۰
محل صدور گراسی		
در صورت گم شدن کارت صاحب اینچنین یا بنده مراتب را بزرگترین سازمان انتظامی گزارش و تحویل نماید -۱۰۴-		

کارت پایان خدمت مرحوم دکتر زاهدی

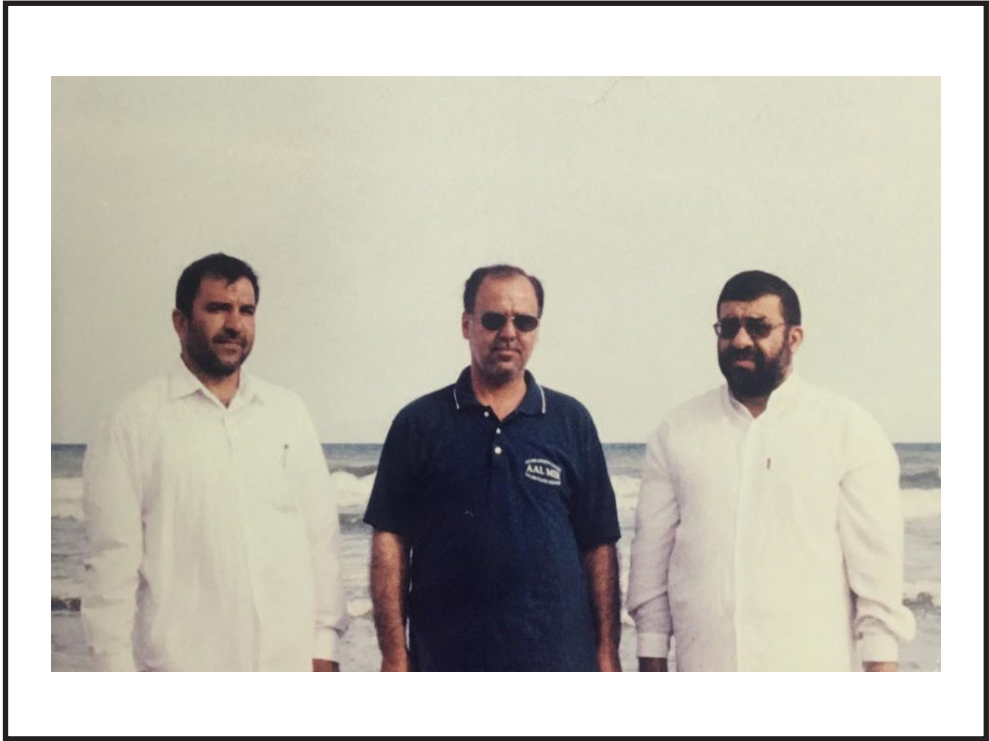




مرحوم عبدالرضا زاهدی - حاج محمدتقی جعفری - حاج علی اصغر فروزش و دکتر امیرحمزه مهربانی



مرحوم عبدالرضا زاهدی و فرزند ارشدش (علی زاهدی)



مرحوم عبدالرضا زاهدی - دکتر میرزا خلیل بهمنی و حاج عبدالکریم جعفری



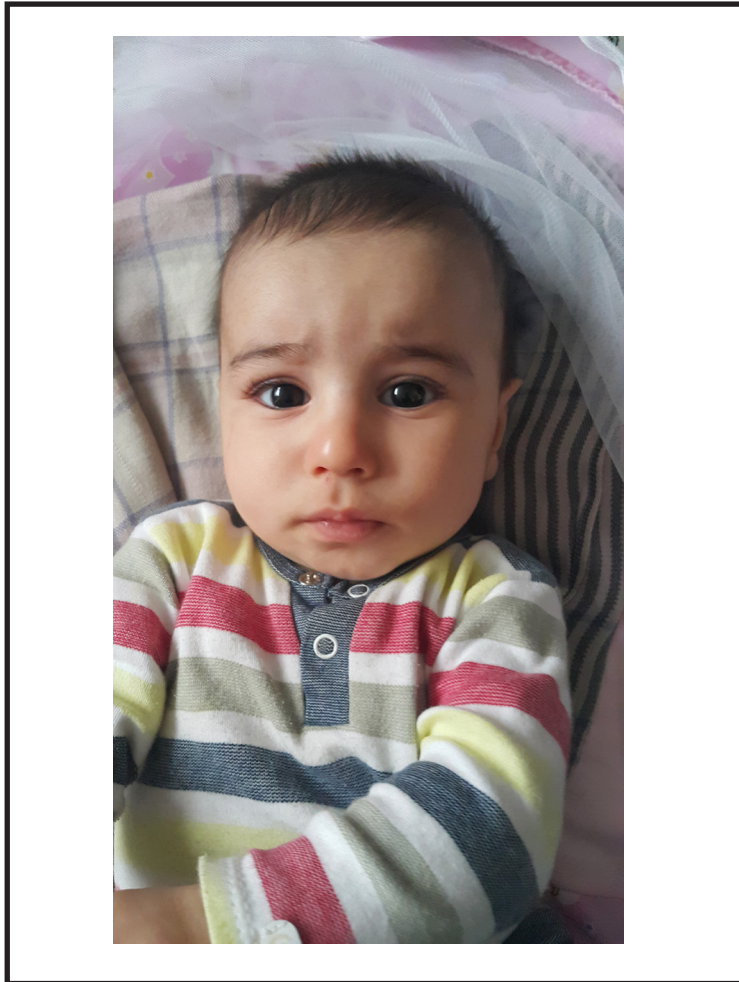
کارت عضویت در بسیج اساتید دانشگاه علوم و معارف قرآن قم



مراسم ازدواج فرزند ارشد مرحوم زاهدی - مرداد ۹۴

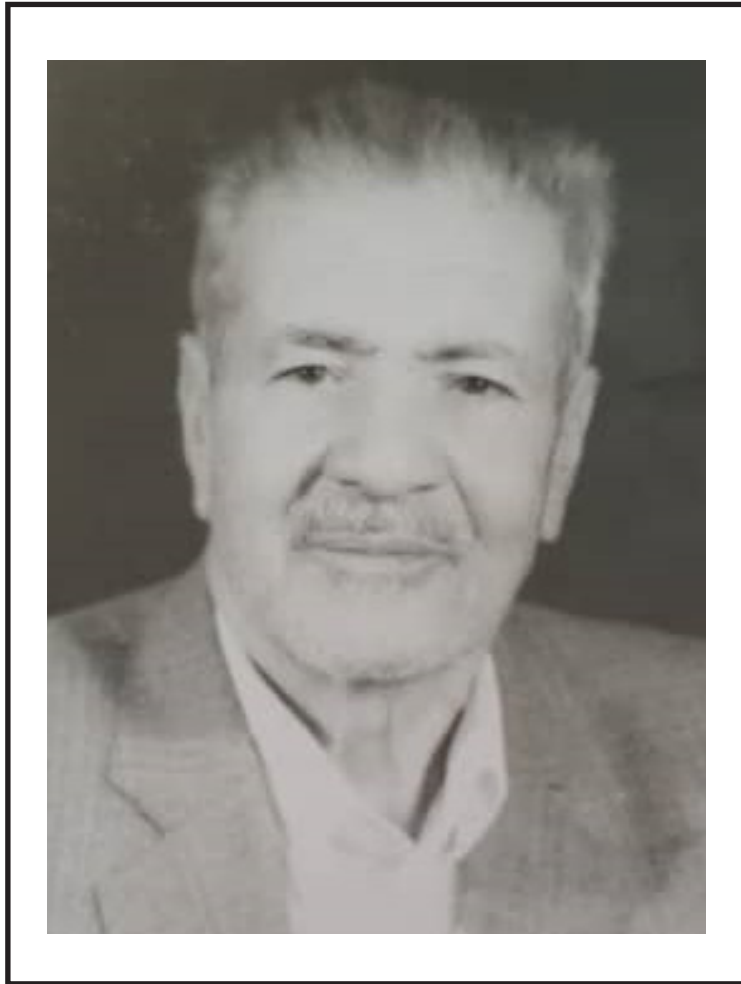


جشن تولد یک‌سالگی اولین نوه‌اش (محمدحسین زاهدی فرزند علی)



دومین نوه مرحوم زاهدی (یاسین زاهدی فرزند علی)





مرحوم شیخ محمدعلی زاهدی (پدرِ مرحوم دکتر زاهدی - فوت: سال ۱۳۸۸)



مرحومه صدیقه (سکینه) سعادت (مادرِ مرحوم دکتر زاهدی که یک هفته پیش از پسر به رحمت خدا رفت)



مراسم تشییع پیکر مرحوم زاهدی - بهشت زهراي گراش

به دلیل علاقه شدید به مادرش راهی گرایش شد تا بتواند از او مراقبت کند. به دلیل شرایط نامساعد شهر در خانه از او مراقبت می‌کردند. اما پس از چند روز علائم کرونا در بابا نمایان شد و به سرعت اوضاع خودش هم رو به وخامت رفت و ناچاراً در بیمارستان بستری شد. چند روز پس از بستری شدن بابا در بیمارستان خبر فوت مادر بزرگم ضربه روحی سختی به او وارد کرد. با تمام ناراحتی و وضع وخیم کرونایی که داشت هم حواسش به همه بود که کسی مراسمی نگیرد که باعث وخامت بیشتر اوضاع شود و راضی به زحمت افتادن دیگران هم نبود. روزهای بعد به سرعت اوضاع بابا رو به وخامت رفت. تقریباً ربه خودش را از دست داد. آخرین صحبت تلفنیم با بابا برمی‌گردد به زمانی که در بیمارستان بستری شده بود و مادر بزرگم فوت کرده بود و تماس گرفت و توصیه اکید داشت که برای مراقبت از او به گرایش نرویم. در روزهای بعد هم که عملاً قدرت گفتگو نداشت. در دو روز آخر هم احساس تنگی نفس بسیار شدیدی می‌کرد که از من خواست تا یک مدل ماسک مخصوص برایش از تهران بخرم و آخرین پیامش هم خرید آن ماسک بود. چند ساعت بعد از خرید ماسک و ارسال آن به گرایش، بابا به خاطر شرایط حاد تنفسی قادر به ادامه روند نبود و تیم پزشکی مجبور به لوله‌گذاری برای تنفس بهترش شدند و این عملاً آخرین گفتگوی من با او بود که ای کاش می‌دانستم تا به جای ماسک در مورد خودش با او صحبت می‌کردم. تمامی لحظات زندگی بابا برای من همه لحظاتی است که او را در حال تلاش برای بهبود اوضاع همه آدم‌ها دیده‌ام، نه فقط خودمان. این کار را هم بدون هیچ چشم‌داشتی انجام می‌داد. هیچ وقت انتظاری از کسی نداشت. بابا برای من در یک چیز خلاصه می‌شود و آن زندگی کردن دانسته‌ها است. شاید بابا در ظاهر کوهی از دانش نبود، اما دریای عمیقی از زندگی کردن دانسته‌ها و باورها بود. برای من بابا نمایانگر یک زندگی است. زندگی که هنوز در جریان است. در اتاق مطالعه اش. در دست‌نوشته‌ها و کتاب‌هایش و در تمام دقایق گفتگوهای کوتاهی که با هم داشتیم. این نگاه زندگی بابا است که برای من باقی مانده و هنوز هم نشان دهنده اعتقاد راسخ او به تلاش مضاعف در راه تصمیم‌های درست است.